

کتاب جوانان

۸

بلوچستان



ذبیح اللہ ناصح



مجله

۸

۸

۰۵۰

۹

۳۳

کتاب جوانان

برای آشنائی با فرهنگ و تمدن و سرزمین ایران

زیر نظر محمد علی اسلامی ندوشن

اسکن شد

۸

بلوچستان

ذبیح الله ناصح

۱۰۰۳۸۳



انتشارات کتابخانه ابن سینا

مؤسسه انتشارات فرانکلین پس از آنکه چندین سال فقط به کار ترجمه پرداخت بر آن شده که در زمینه تألیف نیز قدمی بردارد .
بدین منظور طرح مجموعه حاضر ریخته شد و گروهی از مؤلفان برجسته ایران دعوت شدند تا در این امر شرکت کنند . اکنون خوشوقتیم که ثمرات این فکر را انتشار می دهیم و بجاست که در این فرصت از همه نویسندگان عزیزی که در راه اجرای این فکر کوشیدند تشکر کنیم . مجلدات این مجموعه که همه درباره تاریخ و فرهنگ و هنر و جغرافیا و صنعت کشور ماست از این پس با فاصله های کوتاه منتشر خواهد شد . امیدواریم که مورد توجه دوستداران فرهنگ ایران واقع شود .

مؤسسه انتشارات فرانکلین

چاپ این کتاب در سه هزار نسخه در مردادماه سال يك هزار و سیصد و چهل و پنج خورشیدی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین و به سرمایه کتابخانه ابن سینا در چاپخانه تهران مصور به پایان رسید .

حق چاپ محفوظ است

اشاره

برای آنکه بتوان کشوری را دوست داشت و به آبادی و اعتلای آن کوشید باید نخست آنرا شناخت ؛ و این مجموعه به منظور آن ایجاد شده است که ایران را به ساکنان خود ، خاصه جوانان ، بهتر بشناسند . در کشورهایی که فرهنگی پیشرفته دارند ، کتاب‌های گوناگونی درباره هر موضوع تألیف گردیده و در دسترس همگان گذارده شده تا مردم از پیرو جوان و دانشور و کم سواد ، بتوانند با جمیع امور و شئون سرزمین خویش آشنا گردند . در ایران ، چنین کتابهایی خاصه برای آنکه نیازمندی جوانان را بر آورد ، و همسنگ با تمدن و فرهنگ پهناور کشور ما باشد بسیار نادر بوده است . جوانان بی شک ، عطشی برای شناختن گذشته و حال سرزمین خویش دارند ولی یافتن کتاب مناسب آسان نیست ؛ از این رو در نزد اکثر آنان نوعی گسیختگی با فرهنگ و گذشته ایران دیده می شود . این مجموعه کوشیده است تا نخستین قدم را بردارد و نسل کنونی را در شناسائی تاریخ و تمدن و فرهنگ و هنر و منابع کشور خویش ، تا اندازه ای کمک کند .

همچنین سعی بر آن است که موضوع های متنوع و گوناگونی در این مجموعه جای گیرد و کتابها با روش دقیق کتاب نویسی و بیانی روشن و طرزی با روح و دلپسند پرداخته گردد تا در عین محفوظ ماندن ارزش علمی و تحقیقی مطالب ، خواندن آنها نیز خوشایند باشد .

کسانی که تألیف کتابها را برعهده گرفته اند ، همگی در رشته کار خویش دارای بصیرت و آزمودگی هستند و انگیزه اصلی آنان در این تألیفها ، عشق به این آب و خاک و خدمت به معرفت بوده است و باید از یکایک آنان سپاسگزار بود . فرهنگ ایران باید در طریقی پیش رود که پلی بین گذشته و حال بیند و تقاهم و پیوستگی بیشتری بین این سرزمین و ساکنان آن پدید آورد ؛ اگر مجموعه حاضر بتواند به پیشروی این مقصود کمکی بکند از کار خود خوشنود خواهد بود .

فهرست مندرجات

۱	فصل اول	سابقه تاریخی قوم بلوچ
۱۵	فصل دوم	وضع جغرافیائی
۲۱	فصل سوم	علل و موجبات نحوه تقسیم بلوچستان
۲۹	فصل چهارم	اوضاع اقتصادی
۳۸	فصل پنجم	جنگلها و معادن
۴۷	فصل ششم	کشاورزی ، دامپروری و بازرگانی
۶۲	فصل هفتم	طوایف و عشایر بلوچ
۷۱	فصل هشتم	اجمالی از نظریات هیئت ایالت کنسولت
۷۸	فصل نهم	زبان و ادبیات
۸۹	فصل دهم	عادات ، اخلاق ، آداب ، لباس ، خوراک
۱۲۵	فصل یازدهم	سازمان ایالتی
۱۸۵	فصل دوازدهم	تشکیلات فرهنگی

سابقه تاریخی قوم بلوچ

پیش از شروع به اصل مطلب شایسته است نظری اجمالی بتاریخ اجتماعات بشر افکنده به بینیم تاریخ اقوام و ملل بچه نحو جمع آوری و تدوین گردیده است و تا چه حدّ مقرون بصحتّ میباشد - بدیهی است کیفیت زیستن و زندگی کردن پدران ما در دورانهای ماقبل تاریخ که وسائل زندگی خود را با سنگ - سنگ تراشیده و مفرغ فراهم میکردند روشن نیست زیرا پیش از اختراع خطّ وسیله‌ای برای باقی گذاردن سر نوشت و سرگذشت خود در دست نداشته‌اند و منبع اطلاع بشرا روزی برطرز و وضع معیشت اقوام و ملل دورانهای گذشته انحصار دارد به استنباط و نتیجه گیری دانشمندان و علماء فن باستان شناسی از سنگواره‌ها

و فسیل هائیکه از دل خاک بیرون کشیده میشود .

پس از اختراع خط هم آثار مفصل و مشروحی باقی نمانده است
بجز مطالبی که روی سنگ نقر شده یا مطالب را روی گل خام نوشته و
گل را بوسیله حرارت سخت کرده اند که امروز در معرض استفاده محققین
قرار دارد .

بنابراین تاریخ قدیم مخلوط است با فسانه ها و قصدها و حکایت های
اغراق آمیز و گاهی همراه با دعاوی و عقیده های دور از حقیقت . در باب
سابقه تاریخی قوم بلوچ که احتمالا از خودشان اثری کتبی از ادوار قدیم
باقی نمانده است یا لااقل نگارنده را برچنان مأخذهای وقوف و شناسائی
نیست جز بمراجعه به کتابهای تاریخ عمومی راهی بنظر نمیرسد - در
تاریخهای عربی و فارسی که بعد از حمله عرب بایران تألیف شده است
گاهی بمناسبت نامی از بلوچستان بمیان آمده و کم و بیش خبرهایی
راجع باصل و نسب و مسکن و وضع زندگانی آنان ثبت گردیده است
ولی هیچ تاریخ نویسی به تاریخ بلوچها پیش از حمله عرب متعرض نشده
است و تنها شاهنامه فردوسی در ضمن بیان تاریخ سلطنت ساسانیان نامی
از قوم بلوچ برده است و محققان بگفته فردوسی استناد جسته مسکن اولی
قبایل بلوچ را شمال ایران و نواحی شرقی بحر خزر میدانند که در محل
خود بیان خواهد شد . اینکه گفته شد هیچ مورّخی تاریخ بلوچها را پیش
از حمله عرب بایران ننوشته است ممکن است مورد ایراد دانشمندان
خرده گیر واقع شود و بگویند تاریخ نویسان یونانی عبور اسکندر را از
بلوچستان با شرح و بسط هر چه تمامتر ثبت کرده اند . در پاسخ آنان کافی
است گفته شود یونانیان تاریخ بلوچ را ننوشته اند بلکه عبور اسکندر را

از راه مکران پس از فتح هند برشته تحریر کشیده‌اند و نظر باینکه قلم در دست دشمن بوده است آنچه راجع بایران و ایرانیان ثبت کرده‌اند بیشتر توأم و مخلوط با اغراض ملکی بوده است و قضاوت آنان کمتر مطابق با واقعیت است .

مهم ترین واقعه تاریخی بلوچستان قبل از حمله عرب لشکر کشی اسکندر از راه مکران بوده است که یونانیان با ذکر جزئیات شرح آنرا ثبت تاریخ کرده‌اند و ما باجمال خلاصه آنرا می‌آوریم .

اسکندر بعد از فتح قسمت مهم هند قصد داشت بفتحات خود ادامه دهد ولی سرداران و افراد لشکر او که از غنایم زیاد سنگین بار شده و میل داشتند بیونان برگردند با ادامه جنگ و پیشرفت مخالفت کردند و اسکندر عازم مراجعت از هند شد - برای انتخاب راه برگشتن با سردارهای خود مشورت کرد ؛ خود او راه مکران را در نظر گرفته بود ؛ سرداران او موانع و مشکلات و وجود بیابانهای بی آب و عدم وجود آذوقه کافی را باطلاع او رسانیدند . اسکندر گفت چون داریوش کبیر شاهنشاه ایران بعد از فتح هندوستان از راه مکران مراجعت کرده است من نیز از همین راه برمیکردم ؛ لکن قوای خود را سه قسمت کرد ؛ جمعی از سپاهیان را با فیلها و افراد علیل و بیمار به کراتروس Kratrus سپرد و دستور داد که وی از راه رُخج و سیستان که آب و آذوقه دارد بایران برگردد .

کشتی‌ها و قوای بحری خود را به نئارکوس Néarkus امیر-البحر خود سپرد و امر کرد که از مصب رود سند در امتداد ساحل حرکت

کند تا به مصب شط العرب که به پایتخت (با بل) نزدیک بود برسد *

بقیه لشکرها خودش همراه کرده از مصب رود سند بطرف رودخانه
 ارایوس **Arabius** که امروز پورالی **Purali** نامیده میشود حرکت
 کرد و در هیچ نقطه‌ای بیش از صد کیلو متر از ساحل دریا دور نشد تا
 اگر لشکریانش در خشکی گرفتار گرسنگی گردیدند بتوانند خود را
 بدریا رسانده با صید ماهی غذای افراد را فراهم سازند* .

آریان **Arain** مورخ یونانی می نویسد لشکر اسکندر در تپه
 ماهورهای ریگ روان فرو می‌رفتند چنانکه شخص در لجن فرو رود .
 طول مسافت منازل خسته کننده بود و همراهان اسکندر مجبور بودند با
 فرسودگی و خستگی بحرکت ادامه بدهند تا آب برسند. گرمای طاقت
 فرسا ، بیخوابی حرکت سربازان تشنه را مشکلتر کرده بود و قوای آنان
 را به تحلیل میبرد ، اگر یکنفر بخواب میرفت چون بیدار میشد خود
 را تنها می یافت و اگر به تعقیب لشکر می پرداخت در دریای مواج
 ریگ روان کم شده از بین میرفت (بیشتر ریگزارها در بلوچستان و
 پاکستان است و فقط چند فرسنگی بین بمپور و اسیکه در ایران ریگ
 روان وجود دارد) .

سربازان فاتح اسکندر که پس از کشور گشائیه و غارت نفیس ترین
 اموال ملت‌های مغلوب فکر شکست و بدبختی را نمی کردند در دشتهای
 سوزان و بیابانهای خشک بلوچستان مجبور شدند غنائم خود را در ازای
 جیره‌ای آب یا لقمه‌ای نان تسلیم سوداگران فنیقی کنند* .

بعضی تاریخ نویسان نوشته اند پیشقراول قشون اسکندر بفرماندهی لین ناتوس **Lien Natus** با مقاومت دلاوران بلوچ روبرو شدند و شکست سختی خورده متفرق گردیدند .

اسکندر میخواست با حفر چاه، آب مشروب لشکرش را بدست آورد و این امر تنها در نزدیک ساحل دریا میسر است. امروز هم چند رودخانه از زیر شن های ساحلی بدریا میریزند و آب ساکنان چاه بهار و طیس از چاه های کم عمقی تأمین میشود که روی رودخانه های زیر زمینی حفر شده است ولی اسکندر چون پی برد که راه پیمائی در امتداد ساحل سبب اتلاف بقیه لشکر خواهد شد دوباره به داخله خشکی روی برد .

استرابن **Strabon** مورخ یونانی می نویسد : اگر در این موقع خطرناك خرما و کله خرما بدست نمی آمد قوای اسکندر تا نفر آخر می مردند و يك نفر که خبر مرگ فجیع آنان را بما برساند باقی نمی ماند (کله خرما عبارت است از خرما و گندم بریان یا خرما و شاهدانه یا خرما و کنجد که بشکل کره های کوچک و بزرگ درآورده و میخورند) در چنین مواقع بود که سپاهیان اسکندر^۱ مرمکی، سنبل هندی و مواد گرانبهای دیگر را بسوداگران که همراه هر لشکر فاتح حرکت میکنند میدادند، تا اندکی خوراکی بدست آورند .

قوای اسکندر پس از تحمّل سختیها و دادن تلفات زیاد عاقبت بوادی بودا رسیدند .

بودا که بلوچها بهره وایرانیان فهرج می نامیدند در زمان پادشاهی رضا شاه کبیر ایرانشهر نامیده شد و اکنون به این اسم مشهور است .

بالسان جهانگرد اروپائی در سفر نامه خود شرحی راجع به بلوچستان نوشته و معتقد است که معمر ترین افراد بشر در بلوچستان زندگانی می کنند - همین شخص نوشته است که در جلگه ایرانشهر درخت گنز بر وزن هنر و کهور زیاد می روید و ارتفاع این درختها از شش تا ده متر است .

وی نوشته است پس از آنکه سپاه سختی کشیده اسکندر بجلگه بودا رسیدند اسبها که مدتی گرسنه مانده بودند بخوردن برگ درختچه های کهور پرداختند و چون شیرۀ این برگها سمی است اسبها تلف شدند و اسکندر از سواره نظام خود محروم گردید . از این گیاه در سواحل جنوبی خلیج فارس نیز دیده می شود و عربها آنرا اثیر مینامند و هرگاه شیرۀ این درختچه به چشم برسد سبب نابینائی خواهد شد . هیچ جانوری غیر از بز برگ این گیاه را نمی خورد . نیز بالسان بنقل قول عیسی خان مبارکی و کیل مجلس شورا یملی نوشته است در تنگ سرخه نزدیکی شمش روی بدنه کوه حجاری ای وجود دارد که اسبها را نشان میدهد و نوشته است ارتفاع سنگی که روی آن حجاری شده ده و عرض آن پنج متر میباشد* . ایرانشهر در بیست و چهار کیلومتری مشرق بمپور واقع گردیده و مرکز کدرزیا بوده است .

آقای مهندس مخبر مینو یسد: بلوچستان را در دوره هخامنشیان ماکا یا میکا و یونانیان کدرزیا و مسلمین مکران نامیده اند- لکن ماکا مکران و کدرزیا احتمالاً بر منطقه جنوبی بلوچستان اطلاق میشده نه بر تمام بلوچستان.

صحیح است که بعدها کلمه کدرزیا بر جلگه ایرانشهر دلالت میکرده است و شهر پهره یا فهرج را مرکز کدرزیا شمرده‌اند، اما اگر کلمه کدرزیا را چنانکه بعضی تصور کرده‌اند تحریف شده کلمه ماهیخوران بدانیم شامل مکران خواهد بود و بس؛ در هر صورت کلمه کدرزیا را مرحوم فرهاد میرزا در کتاب جام جم معرب کرده و جد روسیه ضبط کرده است.

چنین بنظر میرسد که اسکندر و همراهان سختی کشیده و محنت دیده‌اش وقتی بجلگه حاصلخیز کدرزیا و شهر پهره رسیدند برای تجدید قوا مدتی توقف کردند.

کراتروس فرمانده قوای خشکی که از راه سیستان برگشته بود و نثار کوس فرمانده قوای بحری در شهر پهره یا حدود دریاچه جازموریان بحضور اسکندر رسیدند و هریک شرح مأموریت خود را باستحضار رسانیدند. چون نثار کوس با لباسی مندرس و ظاهری فرسوده بنزد اسکندر رسید - اسکندر از ظاهر حالش گمان کرد کشتیهایش از بین رفته و همراهان وی نابود شده‌اند - پس از اطمینان بر سلامت او و قوای بحری، قربانیهای زیاد کرد و انعامها و عطایای قابل توجهی بین سپاهیان تقسیم نمود.

نثار کوس دوباره بطرف ناوگان رفت و سفاین را بسلامتی باهواز رسانید. اسکندر نیز با تدارکات کافی و اوضاع مساعد سپاه خویش را از طریق سیرجان بیازارگاد رسانید.

پس از حمله عربها بایران و رسیدن قوای عرب بحدود کرمان بلوچها که ساکن حدود کرمان بودند بداخله بلوچستان مهاجرت کردند. حجاج - بن یوسف ثقفی که در زمان خلافت بنی امیه بحکومت ایران منصوب شده بود یکی از سرداران خود را مأمور فتح بلوچستان کرد؛ اما آن شخص

بحجاج چنین پاسخ داد: تومرا مأمور جائی کرده‌ای که ماٹھا وشل تمرھا اکل اٹھا بطل ان قل العیش بها ضاعوا وان کثرت جاعوا - (یعنی آب آنجا کم است خرمايش خورده شده دزدان آنجا شجاع مردانند اگر لشکرانك فرستاده شود ازین میروند و اگر زیاد باشند گرفتار گرسنگی خواهند شد)* بعد از او منان بن سلامه مأمور فتح بلوچستان میشود او نیز چنین اظهار عقیده میکند: توراه مکران را بمن نشان میدهی و امر میکنی بآنجا بروم، میان فرمان دادن با اجرای حکم فرمان تفاوت بسیار است من هیچوقت باین سرزمین داخل نخواهم شد زیرا شنیدن اسم آنجا مرا بلرزه میاندازد - بسال ۸۹ هجری محمد بن قاسم برادر زاده حجاج بن - یوسف مأمور فتح سند و بلوچستان گردید - بلوچها بتدریج قوای او را ضعیف کردند. وی نتوانست مدت درازی باقامت خود ادامه دهد و ناچار بمراجعت شد.

مؤلف کتاب سرزمینهای خلافت شرقی بلوچها را چنین توصیف و معرفی میکند: در آئزمان دستجات مختلفی از قوم بلوص (بلوچ) در جبال قفص نزدیک مرزهای کرمان جا داشتند و آنها مردمی بودند بد سیرت بیرحم سنگدل با چهره های حول انگیز و شجاعت و چالاکی، بهر کس دست می یافتند بهما نقسم که سر مار را میگویند سر او را با سنگ میکوبیدند؛ باینگونه که سر او را بر تخته سنگی گذارده با سنگی دیگر بر آن میکوبیدند تا جان دهد. در جواب مقدسی که سبب اینگونه کشتن را

* این عبارت عربی را که وصف واقعی بلوچستانست تمام تاریخها ضبط

کرده اند.

برسیده پاسخ داده‌اند می‌خواهیم شمشیر ما بی‌جهت کند نشود . بنا براین سردارهای عرب حق داشته‌اند از فتح بلوچستان طفره ببرند و شانه خالی کنند . » *

بسال ۲۳۸ هجری یعقوب لیث بر سیستان و بعد بر کرمان و بلوچستان مستولی گردید و اعقاب صفاریان تا مدت‌ها بر قسمتی از بلوچستان حکومت می‌کردند . در قریه جالق قبرهائی منسوب به ملوک کیانی وجود دارد که اهل محل آن قبرها را متعلق بیاد شاهان صفاری میدانند .

در سال ۳۵۴ هجری آل بویه بلوچستان را متصرف شدند و عده‌ای از لشکر بوالفوارس بن بهاء الدوله هنگام جنگ با برادرش سلطان الدوله از مردان بلوچ بودند .

در زمان سلطنت غزنویان بلوچها بین طیس و خبیص (شهاداد کنونی) و کرمان براه‌زنی و سرقت پرداختند و نظر باینکه مسکن و مأوای آنان در کوههای صعب العبور بود حکام محل از عهده تعقیب و دستگیری آنان بر- نمی‌آمدند . حکایت کرده‌اند که روزی پیرزنی بسطان محمود شکایت کرد که بلوچها اموالش را برده و پسرش را کشته‌اند . سلطان نام و نشان محل واقعه را پرسید زن نام محلی را بر زبان آورد - سلطان گفت آن محل از ما بسیار دور است و ما چگونه از عهده محافظت سرزمینی بدین دوری بر آئیم ؟ پیرزن گفت ای سلطان چندان ملک بگیر که از عهده توانی بر آمد - سلطان حق را به پیرزن داد و شش ماه مهلت خواست و خواهرزاده خود امیر اسمعیل را خواسته او را مأمور سفر کرمان کرد - قافله هائیکه از ترس بلوچها در

شهرها متوقف بودند عازم شدند که در پناه لشکر امیر اسمعیل از جاده‌های خطرناک بگذرند. تا مدت چهل روز نزدیک دوسه هزار تاجر جمع شدند، روزیکه امیر اسمعیل برای وداع بحضور سلطان رسید سلطان با او خلوت کرد و گفت مقصود از فرستادن تو بمکران آنست که بلوچها را از میان برداری و چون جنگ با آنان نتیجه نخواهد داشت لذا باید اشرار بلوچ را با تدبیر نابود کنی. سلطان چند شیشه زهر بدست اسمعیل داد و گفت چون باصفهان رسی باید سیب بسیار تهیه کنی که بیست قطار شتر سیب حمل کنند و چون به (دیر کجین) که منزل خطرناک و محل حمله اشرار است نزدیک شوی با خاصان و نوکران محرم خود سوزن‌ها را به زهر آلوده در سیب‌ها فروبری و همه سیبها را زهر آلود سازی. موقعیکه بلوچها حمله کنند باید تو و یارانت از قافله دور شوید و ساعتی بعد برگردید که همرا کشته خواهید یافت و باین تدبیر امیر اسمعیل همه بلوچان را هلاک ساخت. با اینوصف شرارت و راهزنی بلوچها قطع نشد تا سلطان مسعود غزنوی پا قتمیش جامه‌دار را با پنجهزار سوار باستخلاص مکران فرستاد و آنجا را از دست آل بویه گرفت و امنیت را برقرار ساخت.

دردوره سلطنت سلجوقیان ملک قاورد با کیاست و حسن تدبیر بلوچها را مطیع و منقاد ساخت و بسال ۶۲۸ که جلال الدین خوارزمشاه از هندوستان وارد بلوچستان شد و برای مبارزه با مغولها بجمع آوری و تهیه سپاه پرداخت توجه چنگیز را بخود معطوف داشت، و چنگیز جغتای مغول را مأمور فتح هرات و جلوگیری سلطان جلال الدین کرد. این سردار مغول سلطان جلال الدین را شکست داد و بلوچستان را غارت کرد.

امیر تیمور کورکانی که نمیخواست دست کمی از چنگیز داشته باشد

بسال ۸۰۰ هجری امیر خلف بانورا شکست داد و سیستان را متصرف گردید. در اثنای جنگ سیستان تیری بیای امیر تیمور اصابت کرد و پای امیر لنگ شد و بعد از آن به تیمور لنگ معروف شد. امیر تیمور پس از فتح سیستان متوجه بلوچستان شد و چون بلوچها مقاومت کردند بلوچستان را بباد غارت داد.

هنگام سلطنت شاه عباس کبیر شمس الدین نامی علم طغیان برافراشته مدعی حکمرانی بلوچستان گردید. شاه عباس گنجعلیخان والی کرمان را مأمور قلع و قمع او کرد. گنجعلیخان در یک منزلی بمپور با سپاه شمس-الدین روبرو شد و سپاه شمس الدین را شکست داد و او را اسیر کرد - در کوهک واقع در مشرق بلوچستان و مجاور مرز پاکستان قبری است که روی سنگ این قبر این بیت نقر شده است :

ساقی از این باده که داری بهجام فیض رسان تو بسوی خاص و عام
اهل محل قبر مذکور را گور شمس الدین میدانند و کراماتی هم
برای صاحب قبر قائل هستند.

در هرج و مرج آخر دوره صفویه که منجر بحمله محمود افغان و محاصره و سقوط شهر اصفهان گردید قسمتی از سپاهیان محمود را جنگجویان بلوچ تشکیل میدادند و بسال ۱۱۴۳ که نادر شاه افشار در محل مورچه - خورت افغانها را شکست داد اشرف افغان که پسر عمو و جانشین محمود بود فرار کرد و میخواست از راه سیستان خود را بقندهار برساند. ولی بلوچها راه را بر وی بسته او و تمام همراهانش را بقتل رسانیدند. نادر شاه بیاس این خدمت پس از فتح هند ولایت کاج یا کیج را ضمیمه بلوچستان ساخت. در فاصله بین قتل نادر شاه تا پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار حکومت مرکزی

ایران تسلط و نفوزی بر بلوچستان نداشت و سردارها و خانهای بلوچ هر یک قسمتی از بلوچستان را متصرف شده به بسط قدرت خویش پرداخته دم از استقلال میزدند .

میرزا تقیخان امیر کبیر که در دوره کوتاه زمامداری خود بتمام شئون مملکت توجه داشت و هیچ امر مهم یا غیر مهمی از نظر دقیق او پوشیده نبود، شاهزاده طهماسب میرزا را با یالت کرمان فرستاد و با و دستور داد خانها و سردارهای متبرّد و سرکش بلوچ را مطیع سازد . دستور صدر اعظم را طهماسب میرزا اجرا کرد ، سرکشان را مطیع و امنیت را برقرار ساخت و تا وقتی میرزا تقیخان زنده بود رؤسای طوایف بلوچ کاملاً مطیع بودند .

بیمناسبت نیست در پایان این فصل اشاره بمندرجات شاهنامه فردوسی بشود و به بینیم شاعر حماسه سرای ایران درباره بلوچها چه فرموده است .

۱ - ضمن بیان حوادث سلطنت کیخسرو میفرماید :

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ سگالنده جنگ مانند قوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید برهنه يك انكشت ایشان ندید
درفشی بر آورده پیکر بلنگ همی از درفشش بیارید جنگ
و نیز طی بیان حوادث پادشاهی اردشیر شاهنشاه ساسانی چنین گفته است :

بگار بلوچ ارجمند اردشیر بکوشید با کاردانان پیر
نبد سودمندی بافسون و رنگ نه از بند و رنج و نه پیکار و جنگ
اگر چند بد این سخن ناگزیر بپوشید بر خویشان اردشیر

همچنین در زمان پادشاهی انوشیروان تعرض بلوچها باقوام مجاور و تولید هرج و مرج انوشیروان را بر آن داشت که بلوچها را گوشمال دهد و از تعدی و تجاوز ایشان جلوگیری کند و فردوسی مطلب را چنین بنظم آورده است :

همی رفت و آگاهی آمد بشاه	که گشت از بلوچی جهانی تباہ
ز بس کشتن و غارت و تاختن	زمین را بآب اندر انداختن
ز کیلان تباہی فزونست از این	ز نفرین پراکنده گشت آخرین
ز گفتار دهقان بر آشفته شاه	بسوی بلوچ اندر آمد ز راه
چو آمد بنزدیک آن بر ز کوه	بگردید کرد اندرش با گروه
چو آگاه شد لشکر از خشم شاه	بسوی بلوچ اندر آمد ز راه
از ایشان فراوان و اندک نماند	زن و مرد جنگی و کودک نماند
سراسر بشمشیر بکذاشتند	ستم کردن کوچ برداشتند
بشدایمن از رنج ایشان جهان	بلوچی نماند آشکار و نهان *

بیشتر تاریخ نویسان کوچ را غیر از بلوچ پنداشته و بعضی نوشته اند گاهی بین قبایل بلوچ با عشایر کوچ زد و خورد روی میداده است ولی شعر فردوسی کوچ و بلوچ را بریک نوع مردم اطلاق کرده است و مقصود همان بلوچ است زیرا پس از شرحی که در باب کشتار بلوچها و رفتار خشنی که با رعایای ولایات مجاور داشته اند داده است میگوید شاه سراسر آنها را از شمشیر گذراند و بستم کردن کوچ خاتمه داد .

در مقاله های مفصل آقای سردادور که بسال ۱۳۳۶ در مجله اطلاعات

هفتگی انتشار یافته است راجع به اصل کلمه بلوچ عقیده بعضی تاریخ نویسان و محققین مورد بحث واقع گردیده . پس از توصیف اسلحه آنان و بیان اغراق آمیز ناخنهای دست بلوچها که کار اره را انجام میداده و شاخه های درخت را با ناخن میبریده اند مینویسد :

(یکی از مؤلفین قرون گذشته نوشته است که راهزنان بلوچ خودشان را در غارت اموال دیگران ذیحق میدانند و میگویند که خدا العیاذ بالله در حق ما ظلم کرده و روزیکه کره زمین را بین ملل عالم تقسیم میکردند بدترین نقاط دنیا را بما دادند و لذا غارت اموال کسانی که در جا های خوب و پر نعمت جهان زندگی میکنند بر ما واجب و حلال است) و نیز میگویند اسم ما در اول بلخت ده بوده یعنی لخت بدنیا آمدیم و در دنیا نیز استطاعت پوشیدن لباس نداریم و کلمه بلخت از کثرت استعمال بلوچ شده است ! افسانه آمیز بودن این ادعاها مورد تردید نیست .

وضع جغرافیائی: کوه‌ها- رودها- آب و هوا

سرزمین وسیع بلوچستان بین ۲۴ تا ۳۰ درجه عرض شمالی و ۵۸ تا ۷۰ درجه طول شرقی گرینویچ واقع گردیده است و محدود است از طرف شمال به سیستان و کویر مرکزی، از جنوب به بحر عمان، از مشرق به کشور پاکستان و از مغرب به استان کرمان. مساحت بلوچستان ۱۵۵/۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن را ۵۸۴/۲۷۱ نفر دانسته‌اند. جمعیت بلوچستان متصرفی ایران بر حسب سرشماری سال (۱۹۳۱ - ۱۹۳۰) میلادی ۱۸۰/۶۰۰ نفر و عده قراء و قصابات آن (۷۲۰) پارچه تعیین شده است؛ ولی مساحت بلوچستان به تشخیص مهندسان ایتال کنسولت (۲۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع) و جمعیت بلوچستان به تشخیص اداره فرهنگ محل

۲۷۱۵۸۴ نفر است و بدون تردید مساحتی که مهندسين ایتال کنسولت معین کرده‌اند بصحت نزدیکتر است و میزان جمعیت نیز با آنچه اداره فرهنگ معلوم کرده بیشتر وفق میدهد .

سطح بلوچستان از رشته کوههای متعدد پوشیده شده است که اغلب از چین خوردگیهای دوران دوم و سوم زمین شناسی بوجود آمده‌اند و چون یخ بندان و زلزله که از عوامل مهم تخریب کوه‌ها شمرده میشود در بلوچستان وجود ندارد سائیدگی و انهدام کوهها به نسبت نقاط شمالی کمتر است و هنوز بعضی کوهها شکل مخروطی و آتشفشانی خود را حفظ کرده‌اند . با این وصف باد ، باران ، سيل ، رعد و برق و دیگر عوامل خارجی عمل مستمر و دائمی خود را انجام می‌دهند و مخصوصاً طوفانهای شدید و طولانی در تراشیدن و پست کردن قله‌های مرتفع و انباشتن دره‌های پست کوتاهی نکرده و تغییرات لازم را در سطح زمین داده‌اند .

مرتفعترین کوههای بلوچستان قله نیمه مشعل تفتان است که (۳۹۷۲) متر ارتفاع دارد - قله دوم از حیث ارتفاع کوه بزمان است به ارتفاع (۳۴۹۷) متر - رشته کوههای مودپیچ بیوک ، پیرشوران ، کوه سفید ، کوه آهوران ، کوه خاکی ، کوه پوساق ، کوه بکربند و رشته کوههای کم ارتفاع دیگر که حداکثر ارتفاع آنها از (۲۸۶۳) متر تجاوز نمی‌کند سطح منطقه را پوشانده‌اند . آخرین رشته کوه غربی کوه ملك سیاه است دارای (۱۶۴۲) متر ارتفاع - این کوه مرز مشترک سه کشور ایران ، پاکستان و افغانستان میباشد . رشته کوه بم پشت حد طبیعی بین ناحیه سراوان و چاه‌بهار است . در جنوب کوه بم پشت رشته‌های کم ارتفاعی جنوب مکران را پوشانیده است که از شمال بهامون جزموریان و از جنوب به سواحل

شن زار دریا ختم می شود. این کوهها از سمت دریا بواسطه رطوبت دارای نباتات منطقه گرم و مرابع و نیزارهای وسیع بوده و از لحاظ آب و هوا شباهت به بعضی مناطق هندوستان دارند.

هامون جزموریان **Jaz - Moorian** قسمت پستی است در امتداد بستر هلیل رود و مشرق بستر رودخانه بمپور که در اوقات عادی باتلاقی و هنگام طغیان آبها بر وسعتش افزوده می شود، بطوریکه عبور از آن میسر نیست. کمی بارندگی باعث شده است که رودخانه پر آب و مهمی در بلوچستان وجود نداشته باشد؛ رودخانه های موجود کم آب و موقتی است. در فصل تابستان آب آنها در شنزارها فرو میرود و بدریا نمیرسد - مهمترین رودخانه ها عبارت است از بمپور، ماشکید، سرباز و میر جاوه. رودخانه بمپور از دامنه غربی کوه بیوک سرچشمه گرفته پس از مشروب کردن قراء مجاور بمپور به هامون جزموریان می ریزد - در دوسه سال اخیر سدی روی این رود بسته شده و پس از این زمین های وسیعتری را مشروب خواهد کرد. از زمانهای قدیم زارعین و کشاورزان سدهای موقت و بدون استحکامی با چوب می بستند که گاهی تحمل فشار آب را نکرده از بین میرفت و گاهی استفاده ناقصی از وجود آنها نصیب کشاورزان می شد.

رود ماشکید از دامنه های شمالی بم پشت روبه مشرق جریان پیدا میکند و در تمام فصلهای سال آب زیاد دارد. این رودخانه پس از مشروب کردن دره سراوان از مرز میگذرد و وارد بلوچستان پاکستان میشود و در حقیقت استفاده کامل از آب این رودخانه نصیب پاکستانها میشود. رودخانه سرباز از کوههای جنوب شرقی مکران سرچشمه میگیرد و بخشهای باهو کلات و دشتیاری را مشروب میسازد و بنام رود دشتیاری از شمال غربی

خلیج گواردر وارد دریای عمان می شود. بعضی شاخه های این رود در تمام سال دارای آب کافی می باشد. اگر بوسیله سد سازی آب تحت اختیار کشاورزان درآید از زمینهای مستعد باهو کلات و دشتیاری، محصول فراوانی بدست خواهند آورد.

رودخانه میرجاوه - این رودخانه از گچّه کوه سرچشمه میگیرد و از وسط درّه وسیعی عبور کرده درمرزمکران و کلات بنام رودخانه تالاب در ریگزارهای هامون ماشکید فرو میرود. قسمتی از آب این رودخانه در موقع احداث راه آهن زاهدان با ایجاد منبع و لوله کشی بایستگاه راه آهن میرجاوه آورده شده است و از میرجاوه با واگونهای مخصوص به تمام ایستگاههای بین راه آب حمل میکنند - شعبه این رودخانه موسوم به لاریز از مغرب به مشرق جریان دارد و بخش لاریز را بخوبی مشروب میکند. باقی رودخانهها در فصل بارندگی آب دارند و در تابستان خشک میشوند و یا آب اندکی دارند که قابل ذکر نیست.

آب وهوا - آب وهوای بلوچستان باقتضای موقع هر محل تغییر میکند - هوای نقاط شمالی مانند زاهدان و خاش نسبت به صفحات جنوبی معتدل و ملایم است و هر اندازه بطرف جنوب پیشروی کنیم هوا گرمتر و نامطلوبتر میشود. درّه بمپور و حدود نیکشهر به شدت گرم معروف است و بعضی معتقدند بمپور از بندرعباس گرمتر است - در عوض هوای درّه های کوه تفتان خنک و مطلوب و لذت بخش می باشد - شاید معروفیت نقاط مجاور کوه تفتان بخوبی هوا از این نظر است که مسافرین هنگامی که از جلگه های گرم ایرانشهر و سراوان به ارتفاعات کوه تفتان میرسند آب خنک و

کوارا و هوای ملایم و مطبوع آنجا بیش از اندازه دلپسند و مفرح جلوه میکند ، و گر نه هوای درّه‌های کوه تفتان که قریب چهار هزار متر ارتفاع دارد بواسطه مجاورت با بیابانهای گرم داخله بلوچستان از کوهپائی به همین ارتفاع که در نقاط شمالی ایران قرار دارند گرمتر است . بلوچستان را از نظر آب و هوا معمولاً به چهار منطقه تقسیم میکنند :

۱- **منطقه خوش آب و هوا** شامل دره های کوه تفتان که هوا معتدل و لطیف است و چشمه‌های آب کوارا در دره‌ها جاری است، میوه‌های آنجا عبارت است از زردآلو ، کیلاس ، سیب ، انواع آلو .

۲- **منطقه معتدل** با اختلاف شدید درجه حرارت شب و روز - شامل زاهدان خاش و قراء بین این دوشهر و خصوصیت محسوس هوای این قسمت فرق فاحش درجه حرارت روزهای گرم تابستان با شب‌های سرد و ملایم آنجا است - این تفاوت درجه حرارت شب و روز در بیشتر نقاط مجاور کویر وجود دارد و هوای ملایم شب گرمی زیاد روز را قابل تحمل میکند.

۳- **منطقه گرمسیر** که هوا در شب و روز بسیار گرم و گاهی خفقان آوراست. این منطقه از ایرانشهر بسمت جنوب ادامه دارد و شامل کوهك سرباز ، قصرقند و نیکشهر و دهات مجاور آنها است . در این منطقه که بدون تردید از گرمترین نقاط کشور میباشد انواع و اقسام نباتات گرمسیری بخوبی رشد و نمو میکند .

۴- **منطقه ساحلی** هوای منطقه ساحلی گرم و نسبت به نقاط داخلی مرطوب است. گیاه هائیکه در مناطق گرم و مرطوب رشد میکند در بنادر طیس و وچاه بهار دیده می‌شود .

مردم ساکن منطقه گرمسیر در فصل تابستان ساعات گرم وسط روز را در خارخانه میگذرانند. خارخانه اطاقی است که با چوب و خارشتری ساخته می‌شود. تا وقتی خارها مرطوب است هوای داخل خارخانه ملایم و قابل تحمل است. در سیستان خارخانه عبارت است از اطاقهای معمولی که یکی از پنجره‌ها یا درهای اطاق را با خار مسدود میکنند و روی خارها متناوباً آب می‌باشند.

در هوای گرم بلوچستان چنین خارخانه‌ای کافی نیست بلکه باید تمام اضلاع خانه با خار ساخته شود و یکنفر از خارج روی خارها آب بپاشد که دیوار خاری همیشه مرطوب باشد. گاهی دیده شده است مارها از شدت گرما به خارخانه‌ها پناه می‌برند و مزاحم ساکنان آن میشوند.

در این فصل فقط از کوههای مهم بلوچستان نام برده شد. اگر بنا بود نام تمام کوهها ضبط گردد شاید از هزار اسم تجاوز میکرد چه هر قله کم ارتفاعی بلکه هر تپه و ماهوری در محل نام مستقلى دارد که اهل محل آن نامها را میدانند.

علل و موجبات و نحوه تقسیم بلوچستان بین ایران و انگلیس

بطوریکه میدانیم بلوچستان در زمان سلطنت پادشاهان مقتدر مطیع حکومت مرکزی ایران بوده و در دوره هائیکه پادشاهان بایکدیگر نزاع داشته‌اند یا پادشاه ناتوانی بر تخت سلطنت می‌نشسته طوایف بلوچ بطفیان و سرکشتی و تمرّد از اطاعت آنان می‌پرداخته و دم از استقلال و خود مختاری می‌زده‌اند؛ در عین حال دست بغارت و چپاول ولایات مجاور دراز کرده موجبات ناامنی را فراهم می‌ساخته‌اند. تاریخ حکایت از این میکند که در زمان سلطنت عضدالدوله دیلمی گوشمال سختی بطوایف کوچ و بلوچ داده شده و کشتار بیرحمانه‌ای درباره‌ی بلوچها انجام گرفته و باز می‌بینیم که بر اثر شکایت مردم سلطان مسعود غزنوی عده‌ای مردان جنگی به بلوچستان فرستاد و آنها

در محلی نزدیک شهر شهداد بلوچها را بسختی شکست دادند .
 در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم خانواده ای از راجه های
 هند در بلوچستان امروز پاکستان حکومت داشتند . آخرین راجه جمعی
 از طایفه براهوئی را بکمک خواست تا افغانهای مهاجم را دفع کند .
 براهوئیها پس از شکست دادن افغانها تسلط و نفوذی پیدا کرده راجه را از
 حکومت خلع و رئیس براهوئیها را که عبدالله خان نام داشته بحکومت
 منصوب کردند . هنگام حمله نادر شاه به هندوستان عبدالله خان اطاعت امر
 نادر کرده بحکومت ابقا شد ، اما در جنگ با قوای سند بقتل رسید و
 پسرش بجای او نشست و چون مردی ظالم و خونریز بود برادر عبدالله خان که
 همراه نادر به هند رفته بود ، بعد از برگشت پسر عبدالله خان را کشت و خود
 بنام نصیر خان زمام کار را در دست گرفت .

نصیر خان تعمیراتی در کلات بعمل آورده آنجا را مرکز قرارداد و
 بعد از قتل نادر شاه مطیع احمد خان ابدالی* گردید ولی سال ۱۱۷۱ دم
 از استقلال زده جنگ معضل و دامن داری با احمد خان بعمل آورد که منتهی
 بصلح گردید و مقرر گردید که هر سال مبلغی بعنوان باج به احمد خان
 پرداخت . نصیر خان سال ۱۲۰۹ هجری فوت کرد و پسرش محمود خان بعد
 از او بحکومت کلات نشست و بعد از بیست و هفت سال حکمرانی در سال
 ۱۲۳۶ در گذشت و فرزندش مهربان وارث و جانشین او گردید .

در سال ۱۲۵۴ که دولت انگلیس با افغانستان لشکر کشید مهربان
 بنفع افغانها در گردنه بولان **Bulan** از قشون انگلیس جلوگیری کرد

* جغرافیای نظامی ایران تألیف رزم آرا مؤلف جغرافیای نظامی
 احمد خان ابدالی را اشتباهاً درانی نوشته است .

و انگلیسها اردوئی برای تنبیه مهربان به کلات گسیل داشتند . و مهربان و چهارصد نفر از اعوان او کشته شدند و کلات بتصرف قوای انگلیس درآمد .

ضمناً باید توجه داشت که در سده سیزدهم رقابت شدیدی بین انگلیس و روس در ایران وجود داشته . چون انگلیسها بشرحی که در تاریخهای مفصل ثبت است هندوستان را متصرف شدند لازم اقتاد کلیه راهائیکه دولتهای بزرگ و نیرومند اروپا را به هندوستان مربوط میکنند تحت نظر و تصرف خویش بگیرند ؛ باینمناسبت جبل الطارق، جزیره مالت، جزیره قبرس، ترعه سوئز، عدن و مسقط که لنکر کاههای کشتیهای اروپائی بودند متصرف شدند و اطمینان داشتند هر کشتی بخواهد از اروپا بمشرق زمین مسافرت کند ناچار است از منز لگاهها و لنکر کاههای مذکور زغال و لوازم دیگر را دریافت کند والا اگر تمام ظرفیت کشتی را زغال بار کند بمشرق زمین نخواهد رسید .

تنها نگرانی انگلیسها در دست اندازی بر هندوستان از طرف دولت تزاری روس بود که از جانب ترکستان با هند قرب جوار داشت ، و بین ترکستان روس با صفحات شمالی هند فاصله زیادی نیست . عدم آمادگی صحرای پامیر معروف بیام عالم و کوههای هندو کش برای عملیات سوق-الجیشی ، فکر انگلیسها را تا حدی راحت داشت . با اینوصف قوای نظامی زیادی در پیشاور و دیگر نقاط شمال غربی آماده داشتند - افغانستان را نیز تحت الحمايه خود کرده بودند و فکرشان راحت بود که از معبر مشهور خیبر کسی نخواهد توانست به هند حمله کند - باقی می ماند يك راه دیگر و آن راه جنوب شرقی ایران یعنی عبور از بلوچستان بود؛ هر چند این

راه هم‌آمدگی سوق الجیشی ندارد؛ چه، در ۴۷۰ کیلومتر فاصله بین بیرجند و زاهدان جز دوسه کاریز در حدود بیرجند و يك لوله آب در سفیدابه که هیچکدام آب مشروب ده‌زار آدم را کفایت نمیکند آبی وجود ندارد و با حفر چاه هم دسترسی بآب مشکل است.

با وجود همه مشکلاتی که در راه بلوچستان متصور بود مأموران مآل سنج و عاقبت بین انگلیس لازم دانستند درباره این راه هم تدبیری بیاندیشند که فکرشان راحت باشد - چون بموجب عهدنامه ترکمانچای روسها تعهد کرده بودند که سلطنت ایران را خاص اعقاب عباس میرزا - نایب السلطنه بشناسند - انگلیسها پادشاهان قاجار را دست‌نشانده و مطیع روسها میدانستند - برای تأمین منظور و تمهید مقدمات دولت انگلیس از ایران اجازه گرفت که سیم تلگراف لندن بهند را از کراچی تا جاسک از خاک ایران بگذرانند و در جاسک بسیم تحت البحری اتصال دهد.

برای تعیین راه عبور دادن سیم تلگراف جمعی مهندسان نقشه کش به تهیه نقشه پرداختند و با کمال دقت شروع به نقشه برداری قسمتی از خاک ایران نموده مسیر سیم را معین کردند. در ضمن نقشه کشی از خانها و سردارهاییکه در بین راه اقامت داشتند دلجوئی نموده و با هر يك قرارداد بستند که محافظ و نگهبان سیم تلگراف باشند. درازاء این خدمت یعنی محافظت سیم تلگراف برای هر خان و رئیس طایفه ای حقوقی تعیین کردند که مناسب با عده افراد قبیله اش بود - مثل اینکه حساب شده بود بهر فرد باید سهمی از حقوق ماهیانه خان برسد.

قراردادهاییکه با خانهای بلوچ بسته میشد کمال شباهت را داشت

با قراردادهای شیخ‌های عرب ساکن سواحل خلیج فارس بمنظور جلو گیری و ممانعت از برده فروشی . علاوه بر پول نقدی که هر ماه برئیس عشیره پرداخت میشد ، مقداری اسلحه نیز که برای بلوچ‌ها مطلوب ترین چیز بود در اختیار افراد گذارده شد . تاریخ حمل و فروش اسلحه از راه خلیج فارس و بحر عمان بوسیله قاچاق چیهای افغان مفصل و خواندنی است . عجب آنکه مأموران دولت انگلیس در جلو گیری از حمل اسلحه قاچاق با مأموران ایرانی همکاری میکردند .

در این اثنا یعنی مقارن با ختم سیمکشی بین کراچی و جاسک و انعقاد قرارداد با خانهای بلوچ مهربان خان حاکم کلات دم از عصیان و طغیان نسبت بدولت ایران زد و بلوچها به سیستان و نقاط مجاور آن تجاوز کرده جنوب شرقی مملکت ایران مغشوش شد و مردم از کسب و کشاورزی بازماندند . دولت ایران قوای تجهیز کرد و مأمورانیت بلوچستان ساخت ، لکن با ممانعت انگلیسها مواجه گردید .

مهربان دستگاهی مناسب حاکم پادشاهی مستقل ترتیب داده بود و بلوچهای بی اطلاع دور او را گرفته عنوانهای روی خود گذاشتند و مأموران دولت انگلیس دعاوی مهربان را صحیح دانستند . پس از مدتی گفتگو و مبادله فکر رسیدگی به ادعای حاکم کلات موکول بنظر حکم گردید .

در این موقع مأموران سیاسی انگلیس در تهران زمینه استقلال مهربان یا ضمیمه ساختن قسمتی از بلوچستان را به مستعمره هند فراهم میساختند - باین قسم که دولت ایران را موافق کردند که موضوع مهربان و دعاوی او بوسیله حکم قطع و فصل گردد ؛ بنابراین میرزا حسینخان سپهسالار فرزند میرزانی خان قزوینی را که از رجال مورد وثوق و اطمینان

دولت انگلیس بود بمقام صدارت رسانیدند . در کتابی که بمناسبت صد هین سال قتل امیر کبیر انتشار یافته در این باره چنین نقل شده است: « سر هنری - راولینسن Rawlinson سیاستمدار معروف انگلیس مینویسد: میرزا حسینخان را ما کمک کردیم شخص اول ایران گردد چونکه بعضی مسائل مهم درین بود که باید بدست یکنفر قابل اعتماد انجام شود - ما کوشش کردیم تا اینکه او بصدارت رسید و تمام این مسائل را برای ما حل کرد و آنچه را میخواستیم انجام داد .»

ترقیات سریع و غیر عادی سپهسالار حکایت از این میکند که پشتیبانی قوی و توانا در ترفیع اودست داشته است . اودر سال ۱۲۸۸ بصدارت رسید و کارهایی که انجام داد عبارت بود از:

۱. واگذاری امتیاز روتر با انگلیس . در این امتیاز تمام منابع ثروت ایران با انگلیس تفویض شده بود .

۲. انجام حکمیت بین دولت ایران و مهربان خان حاکم کلات.

۳. حکمیت بین ایران و افغانستان درباره تعیین مرز که نتیجه آن تسلیم قسمتی از سیستان با افغانستان بود .

بطور کلی در زمان صدارت میرزا حسینخان تمام کارها بنفع انگلیس جریان داشت و کسی را قدرت و جرئت نبود حقایق را بسمع شاه برساند، تنها مأموران سیاسی دولت روس شاه را بر عواقب سوء رفتار و کردار میرزا حسینخان سپهسالار واقف و مطلع میساختند .

اکنون برگردیم به عاقبت وقایع کلات. پس از قتل مهربان بدست قوای نظامی انگلیس - چنانکه قبلاً خاطر نشان گردید کلات بتصرف قشون انگلیس درآمد - متعاقب تصرف کلات ولایت سند و اندکی بعد از آن

پنجاب نیز از طرف قوای نظامی انگلیس تصرف و اشغال شد (۱۸۴۹ مسیحی) و نفوذ و قدرت انگلیسها در بلوچستان ازدیاد پذیرفت. با اینوصف بلوچ-هائیکه در نقاط کوهستانی ساکن بودند زیر بار اطاعت مأموران انگلیسی نمی رفتند - احتمالاً تعصب مذهبی و تبلیغهاییکه مولویها در امور دینی بعمل میآوردند در عدم اطاعت مردم مؤثر بوده است. گذشته از این بشر عموماً وطوایف چادر نشین خصوصاً عاشق آزادی میباشند و حاضر نیستند با سانی زیر بار اطاعت دولتی بروند. اطاعت آنان از خانها و سردارهای خود از اینجهت است که خان و سردار از آنها سلب آزادی نمیکند و خود رئیس قبیله در بیشتر موارد همرنک و همعقیده افراد زیر دست خود می باشد. نظر باینکه تنبیه قبایل بلوچ ساکن کوهستانها و برقرار ساختن امنیت برای رفت و آمد کاروانهای تجارتنی ضرورت داشت، انگلیسها با نصیر خان فرزند مهرابخان مقتول عهدنامه ای بستند (۱۴ مه ۱۸۵۴) که بموجب این عهدنامه نصیر خان تحت حمایت دولت انگلیس قرار گرفت و شرط شد همه ساله سالی پنجهزار لیره (۵۰۰۰۰ روپیه) به نصیر خان و اعقاب او پرداخته شود.

نصیر خان در سال ۱۸۵۶ فوت کرد و برادرش میر خداداد خان بجای او نشست. در زمان او حقوق سالیانه خان کلات دو برابر شد و سالی صد هزار روپیه از طرف حکومت هند به خان تسلیم میگردد. در سال ۱۸۷۹ انگلیسها شروع بامتداد راه آهن بلوچستان کرده و نقشه بنای شهر کوتا **Quetta** را طرح کردند و در حقیقت پایگاه نظامی مستحکمی در بلوچستان بوجود آوردند.

بعد از قتل نادر تا زمان سلطنت محمد شاه قاجار ببلوچستان توجهی

نشده بود - محمدشاه ابراهیم خان نامی را بحکومت بم و نرماشیر مأمور کرد و او که مرد لایق و مدبری بود در تعیین مرز بلوچستان ایران و بلوچستان متصرفی انگلیس با مأموران حکومت هند اختلاف نظر پیدا کرد و برای تعیین خط مرز کمیسیونی مرکب از دو نفر ایرانی و چند نفر انگلیسی انتخاب گردیدند این کمیسیون به نتیجه مطلوب نرسید و موافقتی حاصل نشد. مخصوصاً قلعه کوهک مورد اختلاف بود و هر يك از طرفین قصد داشتند کوهک را ضمیمه قسمت خود کنند. بالاخره در ماه سپتامبر سال ۱۸۷۱ موافقت بین مأموران دولتی حاصل گردید و کوهک بتصرف ایران داده شد. علاوه بر کوهک ایرانیان پیشین، اسفندک، مورت و دریدا را نیز متصرف گردیدند و وکیل الملک، دست تصرف اعراب متجاوز مسقط را که از هشتاد سال پیش بندر چاه بهار را قبضه کرده بودند از آنجا کوتاه کرد و پادگانی مرکب از سیصد نفر پیاده نظام، ۵۰ نفر سوار، ۵۰ نفر توپچی که شش عراده توپ در اختیار داشتند در بمپور مستقر کرد. علاوه بر عده نظامی پانصد نفر چریک بلوچ نیز در بمپور نگهداری میشدند. *

در زمان سلطنت ناصرالدینشاه والیهای کرمان در فصل زمستان به بمپور اردو کشی میکردند و بجمع آوری مالیات میپرداختند. در دوره پادشاهی مظفرالدینشاه هم علاءالملک باین روش ادامه داد ولی از صدر مشروطیت بعد حکومت مرکزی ایران نتوانست در کارهای بلوچستان مداخله کند و خانهای بلوچ بتدریج خودسر و یاغی بار آمدند تا آنکه در سال ۱۳۰۷ شمسی با انجام يك سلسله عملیات نظامی بلوچستان بتصرف دولت درآمد.

اوضاع اقتصادی

کارشناسان ایتالیائی که در خدمت شرکت ایتال کنسولت چند سال در بلوچستان اقامت داشتند و به تحقیق و آزمایش می پرداختند درباره وضع کنونی بلوچستان شرحی نوشته اند و تمام موجبات و عواملی را که بتدریج صورت حاضر را بوجود آورده است با اتکاء به دلایل علمی شرح داده اند .

هر کسی نمی داند که وزش باد میتواند تا این حد در سطح ساختن ارتفاعات و انباشتن زمینهای پست مؤثر باشد . زیرا باد در تراشیدن قلل مرتفع کوهها و رسوب دادن همان ذرات بصورت شن و ماسه در قعر دره ها در مدت زندگانی يك بلکه دویا سه نسل مطلقاً محسوس نیست . جریانهای

هوا همیشه ذرات خاك و ماسه را باخود حمل ميكند و در نقاط پست كه جريان هوا بمانع برخورد كند ذرات خاك ته نشين ميشود. هرگاه اين عمل بظاهر بى اهميت قرنبا ادامه يابد عمارات بلند زير خاك مدفون ميشود و از نظر پنهان ميگردد. با وزش مستمر باد درّه‌ها و جاهای كود انباشته ميشود و از ارتفاع كوهها و فلاتهای سر بآسمان كشيده كاسته ميگردد. هر كس به تخت جمشيد رفته با چشم خود ديده است بين كردو- خاك بظاهر ناچيز قسمتهای مهمی از عمارات سلطنتی را با آنهمه عظمت و ارتفاع بطوری پوشانیده بود كه هیچكس از وجود حجارهای نفیس و افتخار آمیز پله‌ها و دیوارها خبر نداشت. با توجه به این امر هر سیاح و عابری خواهد فهمید جريان باد در طول قرنبا چندین متر از ارتفاعات و نقاط برجسته را سائیده و كاسته و بهمان نسبت درّه‌ها، كودپها و جاهای پست را پر و مسطح ساخته است. بطور خلاصه باد پیوسته و بلا انقطاع سطح زمین را تغيير ميدهد. باران، سيل، سرما، گرما، يخبندان، زلزله، رعد و برق هر يك بنوبت خود از عوامل تغييرات مداوم سطح زمین شمرده ميشوند و پیوسته مشغول فعالیت هستند.

كارشناسان ایتال كنسوات درباره موجبات عقب افتادگی بلوچستان چنین اظهار عقیده کرده اند كه ناحیه جنوب شرقی ایران نسبت به سایر نقاط كشور دارای خصوصیات و ممیزات چندی است كه اساس اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این ناحیه بر همان خصوصیات متكي میباشد. فاصله زیاد این سرزمین درمراکز اقتصادی، علمی و اداری كشور یکی از خصوصیات آن است. وجود كوههای کرمان و كویر وسیع مرکزی رابطه این سامان را از مناطق داخلی جدا ميكند و اینطور بنظر میرسد

که ارتباط این حوزه با دو کشور مجاور یعنی پاکستان و افغانستان سهل‌تر انجام می‌گیرد تا با داخله ایران. باین جهت امتداد شبکه راهها نیز با زمین‌های شرق آسانتر است تا ولایات همجوار مغرب. همین ممیزات سبب شده است که تجارت و داد و ستد ساکنین بلوچستان با همسایه شرقی بسبب یکسان بودن زبان و مذهب و عادات و اخلاق بخصوص نزدیکی و قرب جوار سریع‌تر و مناسب‌تر صورت گیرد. بطور خلاصه میتوان گفت هنوز زندگی بلوچها به ساکنین بلوچستان پاکستان نزدیکتر و شبیه‌تر است تا بسکنه سایر استانها و شهرستانهای ایران.

دویست و پنجاه هزار کیلومتر مربع مساحت بلوچستان از زمینهای کویر و نیمه کویر پوشیده شده است. ناهمواریهای زیاد، پستی زمین، بارانهای ناگهانی و شدید، بادهای و طوفانهای قوی که گاهی چندین ماه طول میکشد در آب و هوا تأثیر کرده و کمبود آب را تشدید میکند. گاهی زمینهای حاصلخیز از ماسه و شن پوشیده میشود و بمقدار محصول لطمه میزند. چشمه‌ها و مجاری آب پر میشود و زحمات کشاورزان دو برابر میگردد. اراضی کویر مطلقاً لخت و بدون درخت است. فقط در بعضی دره‌ها نباتات بوته‌ای بین توده‌های ماسه و سنگریزه می‌روید. متخصصین باین نتیجه رسیده‌اند که نقص اطلاعات زمین شناسی و عدم توجه به پدیده‌ها و وسائل مهم و مدرن آبیاری و بادهای مخرب. شوری آبها و دیگر عوامل خارجی استفاده از زمین را به حدّاقل تنزل میدهد. ترقی دادن کشاورزی در این منطقه بوجود آب بستگی دارد. کسب اطلاعات علمی در باب خاکهای قابل زراعت در درجه دوم اهمیت است، با وجود این متخصصین ایتال-

کنسولت با مطالعات دقیق و عکس برداری هوائی معتقد شده اند که صدها هکتار اراضی قابل کشت و بهره برداری موجود میباشد که روزی با استفاده از آبهای زیر زمینی تبدیل به زمینهای زراعتی خواهد شد. متخصصان ایالت کنسولت هم جمعیت بلوچستان را هفتصد و پنجاه هزار تخمین زده اند که جمعیت نسبی هر کیلومتر مربع سه نفر میشود. بنا بر این بلوچستان از کم جمعیت ترین نواحی مسکونی کشور است. زیرا اجتماع یا انتشار جمعیت هر محل مربوط به کمی یا زیادی منابع طبیعی آنجا است. علت اینکه در صفحات جنوبی ایران بویژه بلوچستان قسمتی از جمعیت با چادر نشینی و دامپروری معیشت مینمایند وجود صحراهای وسیع بدون آبادی است که در عوض زراعت مستور از انواع بوته های کوچک و غلف است و بصورت چادر نشینی و تغییر محل مداوم میتوان خوراک دامها را در تمام فصول سال تأمین کرد. در استانهای فارس و کرمان و جنوب خراسان نیز کمی جمعیت و بیابانهای وسیع عده ای را به چادر نشینی و دامداری برانگیخته و به زندگی صحراگردی وادار کرده است که هنوز هم کم و بیش بهمان طرز معیشت میکنند.

از آنچه گذشت بخوبی میتوان استنباط کرد سرزمینی هانند بلوچستان نمی تواند اوضاع اقتصادی جامع و مطلوبی داشته باشد. سرزمینی که نه کشاورزی پرفایده ای دارد، نه صنعت و هنری که قابل مبادله با ولایات مجاور باشد. همچنین فاقد راههای سهل العبور و وسایل حمل و نقل سریع نیز هست و بنا بر این نمیتواند وضع اقتصادی پسندیده و رضایت بخشی را فراهم کند.

در هر يك از استانها و شهرستانهای دیگر مملکت مردم به اقتضای

محیط زندگی خود و صنایع دستی زیبا و مفیدی دارند که بعضی جزو صادرات مملکت میباشد. یا در نقاط خشک و کم آب پس از قرن‌ها تجربه فهمیده‌اند چه نوع درخت‌ها و چه قسم نباتات مفیدی بکارند که احتیاج بآب زیاد نداشته باشد.

کرمان نزدیکترین استان به بلوچستان است. آنجا نیز از حیث خشکی و کم آبی مانند بلوچستان یا اندکی بهتر است، ولی قالی کرمان از نفیس‌ترین مصنوعات است که بشر با دست بدون استفاده از ماشین آلات درست می‌کند.

میدانیم که درخت پسته بآب زیاد احتیاج ندارد. مردم با هوش کرمان قرن‌ها پیش این موضوع را بر اثر تجربه درک کرده و به غرس درخت پسته پرداخته‌اند. پرده‌ها، رومیزی‌ها و گلدوزیهای ملون و منقش دوشیزگان و بانوان کرمانی از سوغاتهای گرامی است و در شمار مال-التجاره قرار دارد. سابق نوعی شال بنام شال خلیل خانی در کرمان بافته میشد که با بهترین پارچه‌های فرنگی رقابت میکرد.

شهرستان بیرجند یا قهستان تاریخی اگر خشک تر از بلوچستان نباشد به تحقیق بیشتر از بلوچستان آب ندارد اما مردم به تجربه پی برده‌اند که زعفران بر خلاف دیگر نباتات در تابستان آب نمیخواهد بلکه موقعی احتیاج به آبیاری دارد که حاصل دیگری در زمین نیست. باین جهت زراعت زعفران رواج دارد. ناصر خسرو در سفرنامه مشهورش ضمن توصیف قاین از زعفران آنجا نام میبرد. مردم قاین هم از قدیم الایام به غرس درخت پسته توجه داشته‌اند و درختهای پسته کهن و سالخورده

در قاین و دهات اطراف آنجا دیده میشود ، اما نوع پسته بخوبی پسته کرمان و دامغان نیست ، شاید بهمین جهت در تکثیر آن نکوشیده‌اند . در چهل سال اخیر اغلب مالکین عمده به غرس و تربیت درخت پسته پرداخته‌اند و اکنون هزاران درخت پسته در قراء و قصبات عمده وجود دارد و در هر سال بر میزان محصول پسته افزوده میشود . گذشته از این قالی - بافی در بیرجند ، درخش ، مرد ، بهدان ، گسک ، نوزاد و نوقند و بسیاری دهات دیگر رواج دارد و هزاران زن و مرد و دختر و پسر از این راه ارتزاق و زندگی میکنند . علاوه بر آنچه ذکر شد جوراب و دستکش بافی ، گیوه‌سازی ، کوزه‌گری ، چرم‌سازی و انواع کارهای دستی دیگر توسط مردان ، بافتن پارچه‌های ابریشمی و نخی زیبا بوسیله زنان در اغلب دهات متداول است .

بلوچها بخوبی میتوانند قالی بافی و بعضی صنایع دیگر را که مواد اولیه آن را موجود دارند بیاموزند . درست است که زنهای بلوچ دردوختن سرآستین و جلو پیراهن مهارت و لیاقتی نشان میدهند و اشکال هندسی را در نهایت ظرافت و زیبایی میدوزند ولی زحمتی که میکشند منشأ و منبع درآمدی نیست و مانند پارچه‌هاییکه بانوان کرمانی میدوزند ارزش ندارد و کسی خریدار آن نیست .

از مجموع آنچه ذکر شد باین نتیجه میرسیم که بلوچها از آنچه دارند نمی‌توانند بهره برداری کنند یا نمی‌خواهند مانند ساکنان سایر استانها زحمت بکشند . بطور کلی سکنه منطقه حاره تنبل و تن پرور و بیکاره بار می‌آیند . هنگامیکه اداره راه می‌خواست جاده چاه‌بهار را از تنگ سرحد عبور دهد احتیاج زیاد به کارگداشت و چون کارگران می‌بایست از دهاتی

که چند فرسنگ با تنگ فاصله دارد به آنجا بیایند مهندسان راه کپرهای متعدد برای خوابگاه کارگران ساخته و مغازه‌هایی بجهت تهیه مایحتاج آنان دایر کرده بودند، با این وصف که وسایل راحتی و آسایش کارگران فراهم بود، هر جوان قوی و خوش بنیه بلوچ که چند روز کار میکرد و قیمت یک خروار خرما بدست می‌آورد دیگر حاضر نبود بکار ادامه دهد زیرا خرج چند ماهی از زندگی را فراهم کرده بود و ترجیح میداد بخانه خود مراجعت کند و روز با همگنان خود در سایه دیواری بنشیند، نی بزند و آواز بخواند. مکرر بجوانان بلوچ تذکر داده شده چرا بکار ادامه نمیدهد تا پول بیشتری بدست آورده برای آتیه ذخیره کنید، با کمال تعجب پاسخ میدادند از کجا مسلم است آنقدر زنده بمانیم که حاجت به ذخیره داشته باشیم؟ به هر حال آنان راحتی را بر زحمت ترجیح میدهند و تن‌آسائی را بر کار و کوشش مقدم میدارند. در پایان این فصل لازم است یاد آوری شود که هنر و صنعت یدی بلوچها منحصر می‌شود به بافتن حصیر که به عنوان فرش، کفش، کلاه، خرچین، پالان الاغ، طناب و بعضی چیزهای دیگر بکار برده می‌شود. از همه اینها فقط حصیر به داخل کشور حمل می‌شود و بجهت فرش تابستان و بعضی مساجد دهات به فروش میرسد و نیز بجای کونی که اختصاص به حمل حبوبات و بعضی اقسام دیگر مال‌التجاره دارد خرما را در کیسه‌های بزرگ از نوع حصیر بخارج حمل میکنند.

بلوچهای ساکن شمال خراسان و سیستان قالیچه‌های خوش رنگ و خوش نقشه‌ای می‌بافند که بنام قالیچه بلوچی در داخل مملکت‌های مشتری‌های فراوان دارد و در ردیف صادرات نیز میباشد، اما بلوچهای ساکن بلوچستان

با وجود اینکه بشم زیاد دارند این هنر را نیاموخته‌اند. فرق قالیچه بلوچی با قالیچه‌های دیگر آنستکه قالیچه بلوچی تمام بشم است و معمولاً بنام گبه (بروزن دبه) مشهور است و روی زمین مانند گلیم بافته میشود و قالیچه‌های دیگر تار آنها با پنبه و پود با بشم تهیه میشود و مانند قالی روی دستگاه بافته میشود. عجب است که بعضی از سیاهان بلوچستان را به هندوستان تشبیه کرده‌اند؛ در صورتیکه جز هوای گرم وجه شباهتی بین هندوستان و بلوچستان وجود ندارد. شاید کسانی که چنین عقیده‌ای ابراز داشته‌اند در فصل مقتضی از جلگه معمور بمپور عبور کرده‌اند یا از دره سراوان گذشته‌اند. در بمپور رود بمپور زمینهای حاصلخیز آنجا را که شباهت کاملی به زمینهای سیستان دارد مشروب میکنند. در سراوان رود ماشکید دهات سرسبز و بهیم پیوسته سراوان را شبیه زمینهای هندوستان میسازد اما اگر همان اشخاص بدانند که فاصله بین سراوان و خاش سی فرسنگ است و در بین راه فقط يك ده آباد بنام گشت وجود دارد، باقی بیابانهای فقر و بیحاصل و غیر مسکون میباشد و نیز بین خاش و ایرانشهر فقط قریه کارواندر می‌تواند عابرین را از تشنگی نجات دهد، از اظهار نظر خود پشیمان میگردند. البته باغ کشاورزی طیس از لحاظ مشتمل بودن بر اقسام نباتات گرمسیری بی شباهت به هندوستان نیست. اگر جمعیت کم بلوچستان را مردمان صحیح المزاج و قوی البنیادهای تشکیل می‌داد شاید وضع اقتصادی بهتر از این می‌بود. متأسفانه مردم گرفتار انواع امراض خطرناک میباشند و تاکنون تشکیلاتیکه با امراض شایع مبارزه کند احداث نشده است. سازمان خدمات اجتماعی شاهنشاهی دو درمانگاه در بلوچستان ایجاد کرده: است یکی در ایرانشهر دیگری در شهبستان

مرکز سراوان . این درمانگاهها اگر مجهز باشند فقط جوابگوی مردم ایرانشهر و سراوان خواهند بود . مردم بی سواد و بی اطلاع هنوز مراجعه به دغانویس و رمال را بر مراجعه به پزشک ترجیح میدهند . تا فرهنگ بسط و توسعه نیابد و طبای حاذق با خدمتگزاری صمیمانه رجحان معالجه را برگرفتن دعا و ضرر ثابت نکنند معتقدات عوام چنین خواهد بود .

آقای رزم آراء در جغرافیای نظامی بلوچستان آهنگری و نجاری را در شمار هنرهای رایج ذکر کرده ولی خود متعرض شده است که از چوب جنگلی نجاری میکنند . در جای دیگر اشاره شده است که از چوب کهور فقط گوشت کوب، چوب سیگار، چوب دستی کوتاه و چوب وافور ساخته میشود . بندرت درها و نیمدریهای کوچک با این چوب ساخته می شود و به علت حقارت و کوچکی مصنوعات، به زحمت میتوان سازنده را درود گر نامید . اما زرگری و میناکاری در بعضی شهرها معمول است و ساختن زینت های موردپسند خانمهای بلوچ را زرگرهای محل میسازند . در قراء چائف ، شکیم و ایرانشهر مقداری ابریشم بعمل میآورند و بمصرف گلدوزی، کلاه، عرقچین، سرمه دان، کیسه پول، جلد دعا، بازوبند، پیش سینه و سردست لباس زنانه میسازند .*

از بعضی قرائن چنین استفاده میشود که سابقاً تربیت کرم ابریشم در بلوچستان معمول بوده است و تجارت ابریشم بازار گرمی داشته است، اکنون باندازه مصرف داخلی ابریشم، تربیت میکنند .

جنگلها و معادن

در بلوچستان جنگلهائی شبيه به جنگلهای شمال و مغرب بچشم نميخورد و بطور کلی جنگلهای اين منطقه انبوه و پردرخت نيست . گرچه مرحوم فرمانفرما در سفرنامه خود که در مسافرت بلوچستان برشته تحرير کشيده است از جنگلهای پردرخت و « متکاثف » نام برده است لکن در حال حاضر چنان جنگلهائی وجود ندارد . آب و هوا ، مقتضيات محل ، آثار و قرائن حکايت از اين ميکند که در هيچ دوره ای آنچنان جنگلهای فشرده و پوشيده از درخت که مانع تابش آفتاب بزمين باشد ديده نشده ، و کسی نشيده است که در دو قرن اخير جنگلهائی بهتر و فزونتر از آنچه هست پيدایش يافته باشد . در بلوچستان مخصوصاً در خط سير شاهزاده فيروز ميرزا

کسی بهیزم و زغال حاجتی ندارد که فرض شود جنگلها مانند شمال قطع شده و تبدیل بهیزم و زغال شده باشد؛ چوب درختهای این منطقه بمصرف درودگری و نجاری نیز نمیرسد که تصور شود برای این منظور جنگلها را از بین برده باشند.

تنها در محلی که اکنون شهر زاهدان احداث گردیده است جنگلهای گز و مقداری درخت 'بنه از بین رفته که آنهم بنا بمقتضیات زمان و مکان بایستی از بین میرفت. دور نیست که جنگلهای کهور و کنار و گز جلگه بمپور در نظر شاهزاده فرمانفرما پس از پیمودن بیابانهای قفر و بدون گیاه جلوه‌ای کرده و وی را بنوشتن این جمله وادار نموده باشد. درختهای جنگلی بلوچستان از لحاظ تنوع هم از چند قسم تجاوز نمیکند به این شرح:

۱. کهور - Kahur درختی است گرمسیری دارای برگهای ریز، خارهایی تیز، تنه‌ای کج و معوج. چوبی سخت و شکننده دارد، ارتفاع درخت ممکن است از ده متر تجاوز کند، اما تنه درخت اغلب پیچ و خم دارد، بطوریکه در از چوب آن ساخته نمیشود. اما نجارهای برحوصله بلوچ درهای کوتاهی که بهتر است دریچه نامیده شود میسازند و منبت کاری میکنند که از نظر منبت کاری شایان توجه است. از چوب کهور، گوشت-کوب، چوب سیگار و چوب دستی کوتاه میسازند. ریشه بعضی درختهای کهور ذرات فلز در رنگی از زمین جذب میکند و آن ذرات فلزی بعد از ساختن و سمباده کشیده شدن آشکار میشود. اینگونه چوب و افور گرانقیمت زرك-دار نامیده میشد و تا وقتی که استعمال تریاك معمول بود متمولیتی که

معتاد بودند سراغ چوب وافور زرك دار میگرفتند . چون ریشه درخت معمولاً پیچ و تاب دارد و مستقیم نیست تپیه عصا از چوب کهور مشکل است لیکن چوبدستی های کوتاه که بعضی افسران در دست میگیرند باسانی تحصیل میشود .

درخت کهور شبیه است به آبنوس و شاید از همان خانواده باشد .

۲ . کنار یا سدر - درخت کنار هم از اشجار منطقه خشك و گرم است ، برگ این درخت كوچك و شبیه برگ زرشك است . شاخه های کنار هم تیغ و خار دارد و چوب کنار نیز برای نجاری خوب نیست . برگ کنار پیش از اختراع صابون بمصرف شستشوی بدن میرسید . هنوز هم مردم فقیر از آن استفاده میکنند . شستشوی با برگ کنار گاهی از طرف پزشکان توصیه میشود - دین اسلام شستن بدن مرده را با آب سدر مستحب قرار داده است ، باینجهت برگ سدر جمع آوری میشود و بفروش میرسد .

۳ . گز - گز در همه جا میروید . در مناطق معتدل بصورت بوته ای که حد اکثر دو متر بلند می شود و ترکه نازك آن بمصرف بافتن سله میرسد (سله نوعی است از سبد که باشكال مختلف تهیه میشود) ولی همین گز در بلوچستان و مخصوصاً در سیستان مانند قوی ترین درخت های چنار قوی و سطبر میشود و شاخ و برگ فراوان پیدا میکند . از این درخت جنگلهای وسیع در سرتاسر بلوچستان دیده میشود و جنگلهای انبوهی که فرمانفرما نزدك يك قرن پیش در بلوچستان دیده جنگل گز بوده است . در نیکشهر جنگلهای گز بین مالکین آب و زمین به نسبت ملکی

که در تصرف دارند تقسیم شده است و استفاده‌ای که از جنگل میبرند آنستکه برگ گز را بجای کود در زراعت شالی بکار برند .

۴ . **بادام کوهی** - بادام کوهی بشکل بوته‌های نسبتاً بزرگ در کوهها میروید . میوه آن بادامی است کوچکتر از پسته و دارای مغزی بسیار تلخ . ثمر درخت بادام کوهی را در جنوب خراسان دك مینامند و فقرا با صرف وقت مغز آنرا از پوست جدا کرده در نهر آب جاری می‌گذارند؛ پس از چند روز تلخی آن از بین میرود، بعد آنرا حرارت داده و نمک میزنند و مخلوط با گندم و شاهدانه بریان میخورند . از ترکه‌های بوته بادام کوهی سبد میبافند و از چوبهای قطور آن دسته کلنگ و تبر و چکش و امثال آن‌ها میسازند . علمای مذهبی بداشتن عصای بادام تلخ علاقه‌ای دارند و بعضی شاخه‌ها را برای این منظور تربیت میکنند . بعضی مالکان بادام وحشی را پیوند بادام اهلی زده‌اند . گویا نتیجه رضایت بخش نبوده است . پوست درخت و مخصوصاً پوست ریشه بادام کوهی در صنعت چرمسازی بکار میرود .

۵ . **کهور بند** - کهور بند درخت کوچک یا بوته بزرگی است که از برگ آن حصیر، کفش، کلاه، ریسمان، خورجین و گاهی پالان الاغ درست میکنند . این گیاه بظاهر ناچیز درزندگانی بلوچها مقام شامخی دارد و بسیاری از حوائجشان بوسیله این گیاه برطرف میشود . همین گیاه است که در شهرهای بزرگ در کلدان و کلخانه نگهداری میشود . برگ کهور بند بسیار شبیه به برگ خرما است و ثمری دارد که فقرا از آن استفاده میکنند .

۶. انجیر وحشی - انجیر کوهی یا انجیر جنگلی یکی از درختهایست که از شکاف صخره ها میروید و با آب باران به نمو خود ادامه میدهد ثمر آن شیرین و خوردنی است . درخت انجیر به نسبت کمتر از باقی درختهای کوهی دیده میشود و هیچوقت و در هیچ محلی بوفور بادام وحشی یا کهور بند نروئیده است .

۷. درخت بنه یا قسمی پسته وحشی - جنگلهای وسیع درخت بنه در بلوچستان کرمان و شهرستان بیرجند وجود دارد . درخت بنه از اشجار دیر نمو میباشد که چوب آن بمصرف هیزم و زغال میرسد . ثمر این درخت خوشه هائی است شبیه بخوشه پسته با دانه های ریز، حتی از دانه انگور ریز تر - نظر باینکه جدا کردن مغز بنه از پوست کاری است مشکل نزدیک به محال ، در موقعیکه خوشه بنه تازه است و هنوز پوست بنه محکم نشده است آنرا بمصرف ترشی یا مربا میسازند . ثمر همین درخت را بترکی چانلاقوش مینامند . یکنوع بنه که درخت آن بزرگ و تنومند نمیشود و بصورت بوته در کوهها میروید کسور مینامند ، میوه آن شبیه به بنه است ، با اینفرق که پوست آن محکم نمیشود و آنرا خشکانده با کشمش مخلوط میکنند و آجیلی خوشمزه بدست میآورند. جنگل بنه از لحاظ زغال ممتازی که از آن حاصل میشود و بانقرض است. در بلوچستان بطوریکه قبلاً اشاره شد تنها در حدود زاهدان از بین رفته ولی در نقاط دور دست بحال سابق باقی است .

در استان کرمان درختهای بنه را پیوند پسته زده اند و نتیجه مطلوب بوده است. در شهرستان بیرجند جز در کوههای دوردست، اثری از جنگل

بنه باقی نمانده و بمصرف زغال رسیده است . در چند سال اخیر ادارات جنگلبانی تا اندازه‌ای از قطع کردن درختهای جوان ممانعت مینمایند و امیدواری باقیماندن جنگلهای موجود تقویت شده است .

۸ . انگور وحشی یا جنگلی - بوته انگور در بعضی کوهها و قعر درّه ها بطور خودرو وجود دارد و میوه هم میدهد لکن میوه انگور وحشی بخوبی انگوریکه در باغها بعمل می‌آورند نیست . فقط مردم فقیر از آن استفاده میکنند .

۹ . تآك یا طاق - این گیاه که بشکل بوته‌های بزرگ و درخت - های کوچک در بیابانها میروید نباید با بوته انگور اشتباه شود . بوته تآك سریع‌النمو است و فقط بدردسوختن میخورد . هیزم تآك بهترین هیزم است زیرا شعله آن بدون دود یا خیلی کم دود است و حرارت آن زیاد . بوته جوان تآك بمصرف تعلیف شتر میرسد .

علاوه بر آنچه ذکر شد انواع بته خرزهره که گلهای بزرگ و بُر- پرو گلهای کوچک کم برگ منظره بدیع و زیبایی بآنها میدهد بوفور مشهود میباشد و نیز بوته انگوزه، ثعلب، مرمگي، صمغ عربی و جگن در بلوچستان موجود است و در معرض استفاده عموم قرار دارد . در ریکزارهای حدود ایرانشهر، بوته استبرق که بزبان محلی کَرک نامیده میشود زیاد است . ثمر این گیاه شبیه به بادنجان است و برنک سبز. در داخل ثمر گیاه الیاف کوتاهی است براق و خوشرنگ ، هانند ابریشم ولی طول الیاف آنقدر نیست که باوسائل عادی تبدیل به نخ شود. بلوچها آنرا بعوض پر در متگا میریزند . موقع چیدن ثمر استبرق از بوته ، شیرۀ سفید رنگی

از محل قطع ثمر جاری میشود که سمی است کشنده ومهلك وهرگاه این شیره را در ظرفی نگاهداری کنند ماده‌ای نظیر کائوچو رسوب میکنند و آنچه باقی میماند مایع بیرنگی بیش نیست . بلوچها شیرۀ گیاه کرک را در چرمسازى بکار میبرند .

گیاههای دیگری که مصرف داروئی یا خوراکی یا رنگی دارند باتلفظ بلوچی از اینقرار است :

- ۱ - رابُ برگ و ریشه آن خوراکی است .
- ۲ - پُترُك برگ و ریشه آن خوراکی است .
- ۳ - دَهْلَك شبیه ساقه پیاز .
- ۴ - اَلَارُنَك مانند پیاز است .
- ۵ - شوْدَشَك برگ آن خوراکی است .
- ۶ - سیمسورُ برگ آن مأکول است .
- ۷ - پیوَالَك شبیه پیازچه .
- ۸ - ۹ - ۱۰ - ریواس ، کاکتی و آویشن هرسه فارسی ومعروف است .

نباتات رنگی

- ۱ - پیلگوشُ برای رنگ کردن موی سر و پارچه .
- ۲ - گُونَتَاك برای رنگ کردن پارچه .
- ۳ - تِرَاتُ برای رنگ کردن مشک شیری .
- ۴ - عیشَر برای رنگ کردن مشک شیری .

نباتات داروئی

- ۱ - سِدَافُ جوشیده آن دوی سرفه است .
- ۲ - اَذِغْنَدِ داروی ضد سرفه .
- ۳ - مُکَلْدِرُ داروی ضد تب .
- ۴ - کَلْبُورَه دوی دل درد .
- ۵ - هَلَه جُور دوی زخم و جراحت چشم .
- ۶ - اُتْرُذ در معالجه سرخک بکار میرود .
- ۷ - زُینول یا (بومادران) خاکشیر - درمنه ترکی - مور و مور -
دانه بجای ملین استعمال میشود .

زیره سیاه یا زیره کرمانی در کوههای بلوچستان یافته میشود اما بهمانقسم که بلوچها در صدد جمع آوری انغوزه نیستند زیره هم مورد توجه قرار نگرفته است . بعضی باندازه مصرف شخصی زیره را حفظ و نگاهداری مینمایند .

در باب معادن بلوچستان هنوز مطالعات دقیق و جستجوی رسمی بوسیله مهندسان معدن شناس صورت نگرفته و اگر بعضی مهندسان خارجی در اینباره قدمهایی برداشته اند نتیجه در دسترس همگان گذارده نشده است . تنها در خصوص ذخائر نفت از طرف مهندسان ایرانی و خارجی جستجوهای بعمل آمده است و گزارش لازم تسلیم مقامهای مربوط گردیده است . مهندسان آمریکائی بسال ۱۳۱۷ و نوبت دیگر بسال ۱۳۲۹ راجع بمعادن نفت مطالعات لازم و دقیق مبذول داشته اند و شاید از این رهگذر چیزی پوشیده باقی نمانده باشد .

معادن مختلفی که نزدیک سطح زمین بوده و کشف آن حاجتی بوجود متخصص نداشته است و بتدریج توسط مردمان عادی شناخته و معرفی شده است عبارت است از: کوگرد، شوره، زاج سرب، زغال سنگ، مرمر. معدن مرمر در چند نقطه بلوچستان موجود است.

وجود معادن آهن و مس را نیز مسلم می‌شمارند ولی دیگر استخراج آهن و مس و همچنین سایر معدنیها در عصر حاضر با سلوب پیش عملی نیست و مقرون بصرفه هم نمیباشد.

کشاورزی، دامپروری و بازرگانی

در صفحات پیش به این نکته اشاره شده است که قوم بلوچ یا ساکن قراء و قصبات میباشند و از راه کشاورزی معیشت میکنند یا به پرورش اغنام واحشام پرداخته پیوسته در حرکت اند وزیر چادرزند گانی میکنند. تعداد شهرنشینان بسیار کم و تقریباً منحصر است بمأموران دولت. گرچه بلوچها دهکده های بزرگ را شهر مینامند اما شهر به معنای صحیح در دو شهر زاهدان و خاش خلاصه میشود. ایرانشهر، شهبستان و چاه بهار را نیز چون مرکز سه شهرستان هستند باید شهر شناخت.

میدانیم که بلوچستان از نقاط خشک و کم آب کشور است. علت اینکه قسمتی از مردم به دامپروری پرداخته اند همین کمی آب برای کشاورزی

وجود صحراهای وسیع بجهت پرورش گوسفند بوده است . باوجود کمی آب باز هم در بلوچستان سدّ رودخانه در تمام فصول سال آب دارد ، اما کشاورزان بلوچ نمیتواند از آب و زمینی که در تصرف دارند استفاده لازم ببرند، زیرا طرز کاشتن و وسائل کار همان طرز و همان وسائلی است که در هزار سال پیش اجدادشان بکار می برده اند.

جلگه سراوان از رود ماشکید مشروب میشود و قسمت کمی از آب این رودخانه در خاک ایران مصرف میگردد؛ بقیه وارد خاک پاکستان میشود. رود بمپور بعد از مشروب ساختن جلگه بمپور بدریاچه جزموریان می-ریزد. رود سرباز قراء مسیر خود را آبیاری میکند و از مجرای زیرزمینی بدریا میریزد . علاوه بر رودخانه ها ، در هر قسمت بلوچستان کاریزهای پرآبی حفر شده است . مقدار آب کاریز اسپکه را یک نفر خبره ده سنگ معین کرده بود. اگر کشاورزان بلوچ بطرز زراعت و آبیاری امروز وقوف میداشتند خوراک داخلی بلوچستان تأمین می گردید و محتاج به حمل غله از خارج نمیبودند و هر گاه کشاورزان بلوچ کمی به اصول کشاورزی جدید آشنا می شدند همه ساله دسترنج آنها آفت نمیدید و دچار قحطی و گرسنگی نمیشدند .

آنچه در بیشتر جاهای بلوچستان کاشته میشود عبارت است از : گندم، ذرت، باقلا، برنج، لوبیا، جو، عدس، ماش و غیره . درخت خرما در سرتاسر بلوچستان نمو میکند اما در منطقه خوش آب و هوا (زاهدان و خاش) ثمر نمیدهد . در باقی نقاط انواع و اقسام خرما را میتوان دید. اگر در جمع آوری میوه دقت و مراقبت میشد ، خرمای بلوچستان با بهترین خرمای کشورهای دیگر رقابت میکرد .

آب وهوای بلوچستان برای پرورش دادن اقسام نباتات و درختهای گرمسیری مناسب و مساعد است .

بغیر از خرما که بطور وفور در تمام دهات، قصبات و شهرها وجود دارد، نوعی از مرکبات در سراوان تربیت میشود که حد فاصل نارنج و ترنج است، یا نوع خاصی لیموترش میباشد. از سابق در ایرانشهر مقداری درخت لیمو، نارنج و نارنگی کاشته شده بود، لکن توجهی بد نگاهداری و تکثیر آن نمیشد، بچند جهت: مهمترین جهت این بوده که راه نداشته اند تا میوه را بیازار برسانند. مردم محل فقیرتر از آن میباشند که مرکبات بخرند. سبب دیگر اینکه حفظ و حراست و نگاهداری درخت مرکبات بیشتر از نخل زحمت دارد و علت عمده آنکه سایه نخل مانع زراعت محصول دیگری نیست. درحالی که سایه سنگین و بی آفتاب نارنج و دیگر درختهای مرکبات مانع رشد روئیدنیهای دیگر میشوند. در زمین های مستور از نخلستان گندم، شالی، لوبیا و غیره کاشته میشود و بخوبی رشد و نمو کرده حاصل میدهد، چون ارتفاع تنه نخل و شاخه های اندک آن مانع رسیدن نور بسطح زمین نمیشود. ولی تنه کوتاه درخت نارنج و برگ های درشت و انبوه مرکبات نمیکندارد نور بسطح زمین برسد، بنابراین از نخلستانها دو حاصل برداشت میشود: خرما و هرچه در سایه آن کاشته شود. دبستان بمپور بسال ۱۳۲۹ ساخته شد. در سال ۱۳۳۰ اداره فرهنگ پیشقدم شد و تعداد زیادی نهال نارنج و مرکبات از بم خریداری کرده به بمپور حمل نمود و در حیاط دبستان بمپور ایرانشهر غرس کرد. سالهای بعد اداره عمران هم تأسی باداره فرهنگ نمود و در بمپور و جاهای دیگر تعدادی درخت مرکبات غرس کرد.

بدیهی است پس که از آنکه کشاورزان بلوچ به بینند هر دانه پرتقال در محل دو ریال فروخته میشود همت خود را صرف زراعت ذرت و باقلا نخواهند کرد. در چند سال اخیر در ایرانشهر زراعت نیشکر معمول شده است ولی عمومیت ندارد. مالکین عمده در باغهای شخصی نیشکر، انبه، و برخی اشجار گرمسیری دیگر بثمر میرسانند.

در سرباز درختی است بنام دار تیچک. میوه این درخت شبیه است به خربزه کوچک، باین مناسبت بدرخت خربزه معروف شده است. زراعت پنبه بمیزان مصرف محل کاشته میشود و جنبه تجارتي ندارد. بوته پنبه در ایرانشهر چندین سال عمر میکند و تبدیل بدرخت تناور و پرشاخ و برگی میشود، بطوریکه چند نفر میتوانند روی شاخه های درخت رفته ثمر آنرا بچینند. اما مقدار پنبه ای که از درختهای چندین ساله بدست میآید به نسبت از بوته های یکساله کمتر است؛ باینجهت کسی درصدد نیست بوته های کوچک را نگاهداری و تربیت کند، بلکه کاشتن پنبه هر ساله از نظر کمیت محصول بر درختهای چندین ساله ترجیح دارد. بوته بادنجان و فلفل سرخ و گوجه فرنگی نیز چندین سال عمر میکند ولی ثمر آنها نیز از بوته یکساله کمتر است.

در نیکشهر درخت نارگیل، انبه، موز، نیشکر، زیادتر از سایر قراء بلوچستان کاشته شده است. درخت نارگیل بهمه جهت شبیه نخل خرما است، ثمر آن شبیه بهندوانه کوچکی از تنه درخت آویخته است. درخت تمر هندی که به تمر گجراتی معروف است در چاه بهار وجود دارد، درخت تمر درختی است بزرگ و پرشاخ و برگ. بلوچها میوه نارس یا چغاله آنرا که طعم آن ترش است در بازار میفروشند و نمیگذارند برسد.

لیمو عمانی در بندر طیس زیاد است و در تمام طول سال ثمر میدهد. یعنی همیشه بوته لیمو گل دارد، میوه نارس دارد، میوه رسیده هم دارد. درخت لیمو عمانی برخلاف لیموی معمولی درخت آن شبیه به بوته است و بی شباهت به بوته گل یاس نیست.

از درختهای عجیب و تماشائی درخت انجیر هندی است. این درخت که تنه ای قوی و سطر دارد دارای مزیت و خصوصیتی است که در هیچ درخت دیگر نظیر آن دیده نشده است. باین شرح که از شاخه های درخت زائده هائی شبیه بطناب آویخته است. این زائده تدریجاً بزمین میرسد و در زمین فرو میرود، تنه جدیدی بوجود میآورد و شاخه های از آن متفرع می گردد و بنوبت خود زائده های دیگری بر آن شاخه ها آویخته می شود. اگر زمین مساعد باشد ممکن است مساحت زیادی از يك درخت انجیر هندی پوشانده شود. در بلوچستان این درخت را «مکرزن» مینامند و شعری باین مضمون درباره آن انشاد کرده اند:

درخت «مکرزن» صد ریشه دارد فلك از مکر زن اندیشه دارد
شاید وجه تشبیه درخت بمکرزن همان زائده ها و ریشه هائی باشد
که هر يك تبدیل بدرخت جداگانه و مستقلى میشود. نام صحیح انجیر هندی (باثوباب) میباشد.

زراعت دیم در بلوچستان فقط در دشتیاری معمول است، آنهم در سالهاییکه بارانهای بموقعی بیارد والا هوای گرم بلوچستان در اندك مدتی گیاه را می خشکاند.

در جنوب خراسان که از حیث خشکی و کمی آب شبیه بلوچستان است زراعت دیم معمول است و اگر بعد از عید نوروز یکی دو باران

نازل شود گندم بخوبی عمل میکند ولی در بلوچستان که رویهمرفته بیشتر از خراسان باران میبارد بسبب گرمی فوق العاده، دیم عمل نمیکند. در دشتیاری بمناسبت قرب جوار با دریا و بسبب بارندگیهای زیاد میتوانند دیم زراعت کنند.

عجب اینستکه در همان زمینهای خشک و بسیار گرم حنظل یا هندوانه ابو جهل بفراوانی میروید و هر بوته چندین ثمر دارد. ظاهراً فرقی بین بوته هندوانه و حنظل نیست و خود حنظل که بزبان فارسی آنرا کَبَسْت مینامند، درست مانند هندوانه است.

سابق که حمل و نقل مال التجاره با شتر معمول بود شتردارها فاصله بین کرمان و خراسان را که شصت فرسنگ بدون هیچ آب و آبادی طول آنست در فصل زمستان طی میکردند و پنج شبانه روز طول میکشید تا از آخرین آبادیهای شهداد باولین آبادی قهستان برسند. شترها در این مدت آب نمیا شامیدند، عبارت دیگر مدت ۲۷۰ ساعت تشنه در حرکت بودند. شترداری نقل میکرد که سفری از بیابان لوت عبور میکردم. بیخوابی سخت آزارم میداد. خواستم ساعتی بخوابم و بعد خود را بقافله برسانم. خوابیدم اما بجای یکساعت هفت ساعت تمام در حال خواب گذراندم. صبح با تابش اشعه خورشید که همچون سوزن در بدن فرو میرفت از خواب پریدم و با عجله دنبال قافله را گرفتم. ساعتی بیش نگذشت که گرمای شدید و عطش فوق العاده مانع ادامه حرکت گردید. یقین بمرگ مرا از حرکت بازداشت. باطراف نگاه کردم تا محل مناسبی انتخاب کرده رو بقبله بخوابم و جان بجان آفرین تسلیم کنم؛ چشمم بچند بوته حنظل افتاد که هر بوته چندین هندوانه داشت و چون میدانستم

حنظل سمی است قوی ترجیح دادم يك دانه حنظل بخورم و پیش از آنکه با تشنگی و گرما تلف شوم بار سنگین زندگانی را بر زمین نهیم . باین قصه يك دانه حنظل چیدم و باره کردم، همچون شکر شیرین بود. از تعجب حال بهت و حیرت به من دست داد و معلوم شد که سال پیش کسی از این راه عبور کرده و هندوانه خورده بوده است و از تخمه آن هندوانه های دیگر روئیده . من با خوردن چند عدد از تشنگی نجات یافتم و خود را بقافله رساندم و چند عدد هندوانه همراه بردم تا همراهان گفته ام را حمل بر کذب و دروغ نکنند . با وجود آنکه چنین اتفاقی محال نیست این سرگذشت را مصداق کامل «جهان دیده بسیار گوید دروغ» دانستم .

از آفت هائی، که بیشتر سالها دامنگیر کشاورزان بلوچستان میشود و زحمات آنها را بهدر میدهد ملخ دریائی است. گرچه بلوچها ملخ را مائده آسمانی میدانند و با وسائلی هر چه بیشتر از ملخها میگیرند و در دیگهای بزرگ پر از آب غلیظ نمک میجوشانند و میخورند، نگارنده در بازار چاه بهار دختر کی بلوچ را دیدم چند من ملخ جوشانده شده روی حصیری ریخته بود، ترازویی مقابل خود نهاده و آنها را سیری يك ریال میفروخت . مردم يك سیر و دوسیر میخریدند و در جیب خود می ریختند . ضمن حرکت ملخ را بیرون آورده سرش را از بدن بیرون میکشیدند ، جهاز هاضمه با سرملخ خارج میشد ، باقی را در دهان نهاده با لذت میجویدند و میخوردند .

بازرگانی - بازرگانی در بلوچستان آنقدرها اهمیت ندارد زیرا تجارت عبارت است از فروختن آنچه در يك شهرستان پیش از حاجت اهالی محل تهیه میشود و خریداری چیزهائی که در آن محل وجود ندارد

و مورد احتیاج عموم هست .

بنابراین هر مملکت یا هر استان و شهرستان صادراتی دارد و وارداتی . صادرات بلوچستان در سالهای خوب که باران زیاد و بموقع آمده باشد عبارت است از روغن ، کره ، پشم ، کرک و پوست حیوانات و در سالهای خشک مقداری خرما و مقداری ماهی .

بطوریکه میدانیم قسمتی از قبایل بلوچ با پرورش دام زندگی میکنند . و درآمد آنها انحصار دارد با آنچه از فروش روغن و پشم و پوست عایدشان شود و در عوض گندم یا ذرت ، لباس ، کفش ، چای ، قند و احتیاجات دیگر را باید خریداری کنند .

اگر طوایف چادر نشین بلوچ یا غیر بلوچ اطلاعات علمی مختصری در باب امراض دامها میداشتند و اگر برای سالهاییکه باران نمیبارد و مرتعی برای چرانیدن دامها وجود ندارد ، ذخیره ای میداشتند که گوسفند آنها از گرسنگی تلف نشود ، میتوانستند همه ساله مقداری روغن و پشم و کرک و پوست و بره برای فروش آماده داشته باشند . در حال حاضر وضع دامدارها بستگی دارد بکیفیت و کمیت نزول باران . زنان و دختران قبایل چادر نشین در بافتن قالیچه مهارت دارند ، قالیچه های زیبای ترکمنی و قالیچه های بلوچی سیستان ، قاینات و تربت حیدری با دست هنرمند دوشیزکان ساخته و پرداخته میشود . بعضی نویسندگان بافتن گلیم را در ردیف هنرهای زنان بلوچ ذکر کرده اند ولی نگارنده در خانه طبقات محترم بلوچ فرشی جز قالی و قالیچه ندیدم . قالی و قالیچه هایی که ساخت کرمان یا جای دیگر بود ، نه مصنوع بلوچ . بلوچهای ساکن خراسان بر کپهائی میبافند که سالها دوام میکند . چون هوای بلوچستان گرم است

ولباس پشمی مورد حاجت نیست، از زنان بلوچ نباید متوقع بود بر کپهای ضخیم که مختص لباس زمستان است بیافند. از این مقدمه مختصر معلوم شد که صادرات مرتب و همه ساله بلوچستان منحصر است به خرما و ماهی. زیبا پسندی و علاقه به هر چیز خوش منظر از غرایز و فطریات بشر است. باینجهت تجارتخانه ها و کارخانه ها سعی و کوشش دارند هر چه میسازند و میخواهند بفروش رسانند با ظاهری آراسته و دلپسند بدست خریدار برسد.

اما بلوچها خرما را بصورتی بسته بندی میکنند که در بازارهای مهم محال است بفروش برسد، زیرا در چیدن میوه و جادادن آن در ظرف هیچ دقتی نمیشود. خرماي تازه را در کیسه هائیکه از جنس حصیر بافته شده میریزند و با دست غیر پاکیزه میفشارند. گرد و خاک و حتی مگس و زنبور از فاصله بین بر کپهای حصیر وارد ظرف میشود. پیداست چنین خرمايی در بازارهای مهم دنیا بفروش نمیرسد. کسانی که میخواهند محصول ملك خود را در ظرفهای بهتری گذارند چند پوست گوسفند را باینمنظور اختصاص میدهند. اول چربی پوست را تا جائیکه مقدور است بر طرف میکنند، سپس خرماي تازه را بهمان نحو که در کیسه حصیر میفشارند در پوست گوسفند جا می دهند.

چون پوست، سوراخ و منفذی ندارد که گرد و خاک و حشرات وارد شوند، از ظرف حصیری بهتر است ولی قابل فروش در بازارهای معتبر نیست، چنین خرمايی یا در داخله مملکت بطبقات فقیر فروخته میشود یا بهندوستان و پاکستان حمل می گردد و بکسانی فروخته می شود که درجه تمدن و تربیت آنان پست تر از بلوچها است.

هم اکنون بسته های خرمائی که در خوزستان بسته بندی شده در خواربار فروشی ها موجود است . نوع خرما از خرمای متوسط بلوچستان بهتر نیست ولی دانه های خرما را بدون اینکه تغییر شکل پیدا کند در جوف کاغذ های شفاف طلق مانند جا داده با فشار ملایمی بصورت مکعب مستطیل در آورده و تحویل بازار داده اند . آماده کردن خرمای بلوچستان بچنین صورتهائی هزینه زیاد و وسائل قیمتی نمیخواهد، در عوض ، چند برابر خرمائی که در حصیر یا پوست گوسفند نگهداری شود بمصرف فروش می رسد .

در بعضی جاها خرما را می خشکانند . حمل و نقل خرمای خشك آسانتر است و خریدار هم بیشتر دارد . عیب خرمای خشك آنستکه زود کرم می افتد . اما اگر طبق موازین علمی رفتار کنند این عیب می تواند قابل رفع کردن باشد .

صید ماهی در بنادر طیس ، چاه بهار و کنارك بیشتر از جاهای دیگر رواج دارد .

وسيله صيد آنان تورهایی است که از هندوستان وارد می کنند . بقراریکه می گفتند دوام تورهای نخي در آب دریا زیاد نیست . تورهای سیمی خیلی گرانست و صیادان بلوچ تور نخي را ترجیح می دهند . خلیج چاه بهار که محل صید ماهی است زیاد عمیق نیست و بقرار اظهار صیاد- های بندر کنارك هیچ نقطه خلیج بیشتر از هیجده متر عمق ندارد . هرروز متجاوز بریکصد قایق برای صید ماهی وارد خلیج می شوند و کسانیکه تخصص دارند گوش خود را به کف قایق میچسبانند، هروقت صدای ماهی را در زیر قایق خود شنیدند تور را در مسیر ماهی ها می گسترند و ماهیها

را به دام می اندازند .

هر قایق، ماهیهائی که صید کرده است روی شنهای ساحل دریا می- ریزد و کسانی که حرفه و شغلشان مهیا کردن برای صدور است شکم ماهی را شکافته احشاء او را بیرون می ریزند و ماهی را بیست و چهار ساعت در محلول نمک میخوابانند. برای تحصیل محلول نمک حوضچه هائی نزدیک ساحل حفر کرده با مجرائی بدریا اتصال می دهند. بعد از آنکه حوضچه را از آب دریا پر کردند، مجرای دریا را مسدود می نمایند. آب حوضچه بر اثر حرارت شدید هوا تبخیر می شود و مقدار کمی آب که در قعر حوضچه باقی می ماند دارای مقدار زیادی نمک طعام و نمک های دیگر است .

بعد از بیست و چهار ساعت ماهی را از نمک بیرون آورده با آب دریا می شویند و روی شن های ساحل می گذارند تا اندکی بخشکد. پس از آن ماهی تسلیم دست کسانی که تخصص در قطعه قطعه کردن و بستن دارند می شود و آنها بخوبی می دانند ماهی های بزرگ و ماهیهای خرد را چگونه باید بقطعات کوچک تقسیم کرد. آخرین مرحله بستن قطعات ماهی است برای حمل بخارج .

قطعات ماهی را در حصیر هائی که برای این منظور مهیا و آماده شده است میچینند و با آلتی چوبی که بوسیله طناب کشیده می شود حصیر ماهی را فشار می دهند تا کوچکترین حجم را بخود بگیرد. آنوقت باریسمان- هائی که از الیاف درخت نخل ساخته شده است بسته منگنه شده را می- پیچند و تسلیم صاحبش می کنند . این بسته ها عموماً حمل هندوستان می شود و از آن نظر که تشریفات گمرکی در بنادر ایران زیاد گران است بلوچ ها ترجیح می دهند ماهیهائی که باید بخارج حمل شود ، از بندر

کواتر صادر گردد.

بند کواتر از دوره قاجاریه در تصرف شیخ مسقط است و یکمقر از طرف او عهده دار کارهای اداری آنجا است و بادیافت مبلغ ناچیزی اجازه حمل مال التجاره را صادر می کند.

واردات بلوچستان که باید از خارج برسد عبارت است از: چای، چتائی، تور ماهیگیری، پارچه، گاهی لباس دوخته و داروهای طبی. وجود رشته کوهها رفت و آمد و تجارت و داد و ستد با داخله کشور را مشکل کرده است، در عوض مسافرت بهند و پاکستان سهل و آسانست.

از پاره قرائن و امارات و مندرجات تاریخها چنین استنباط میشود که بلوچستان در دورانهای گذشته بهتر از امروز بوده است و از بنادر آن صادرات مهمی بخارج حمل می شده است. از جمله صدور فانیز را بتمام کشورهای مسلمان و غیر مسلمان از بلوچستان دانسته اند. وجود فانیز به مقداری که بهمه کشورها فرستاده شود دلیل بر اینست که نیشکر زیاد کاشته می شده است. طرز تهیه فانیز چنین بوده است که نیشکر را قطعه قطعه کرده در دیگهای مسی بزرگ با آب میجوشانیده اند تا تمام شکر در آب حل شود؛ آنگاه نیها را از دیگ بیرون ریخته باقیمانده را آنقدر حرارت می داده اند تا آب تبخیر شود و شکر منعقد گردد. شکری که باین نحو بدست می آمده است البته زرد رنگ بوده و با شکر 'بور' تطبیق می شود. هنوز هندوها شکر را پاند می نامند که از فانیز گرفته شده است. بعضی نویسندگان کلمه قند را مرادف فانیز قرار داده اند - معلوم نیست از روی مسامحه قند را بقلم آورده اند یا در آن تاریخ قندی غیر از قند امروزی ساخته می شده است. و نیز ما نمی دانیم قندی که طوطیان هند را شکر شکن

می کرده چه رنگی داشته است .

ژنرال سایکس* می نویسد بندر طیس در سال ۱۱۸۸ از بنادر معروف بوده است زیرا بعد از ناامنی جاده هرمز قوافل تجارتی بدین سو متوجه می شدند. خط سیر قافله ها از عراق بکرمان و از آنجا به بمپور و قصرقند و عاقبت به طیس منتهی می شده است . اگر تاریخ ۱۱۸۸ هجری قمری منظور سایکس بوده است مصادف با اواخر سلطنت کریمخان زند می شود که ایران درمهد امن و امان بوده است. ژنرال سایکس می نویسد در قریه چاه بهار چند نفر تاجر هندی مشغول داد و ستد بودند اما طیس به مراتب بهتر از چاه بهار است .

قدر مسلم این است که بندر طیس در گذشته مهمتر از چاه بهار بوده است لکن امروز چاه بهار معمورتر و مهمتر از طیس است، زیرا هم مرکز شهرستان و محل اقامت مأموران دولت است و هم دردهانه خلیج واقع شده و بنظر اهل بصیرت و مطلعین به امور نظامی و تجاری، موقعیت ممتازی دارد. مؤلف کتاب سرزمین های خلافت شرقی می نویسد: مهمترین در آمد مکران از نیشکر و یک نوع شکر سفید موسوم به فانیذ بوده است که از آنجا به بلاد مجاور صادر میگردد است . مهمترین بندر و مرکز بازرگانی مکران بندر تیز در کنار خلیج فارس بود و کرسی آن استان شهرستان فزنبور یا پنج بور در داخل ایالت بود که امروز معروف است به پنج گود .

لازم است یادآوری شود که بندر تیز یا طیس در ساحل خلیج فارس نیست بلکه در ساحل خلیج چاه بهار قرار دارد . و فاصله آن تا چاه بهار

نه کیلومتر است و مؤلف کتاب سرزمینهای خلافت شرقی اشتباهاً محل آنرا ساحل خلیج فارس ذکر کرده است*.

قریه فنزبور یا پنج بور یا پنج کور که صحیح آن همان پنج کور است امروز در بلوچستان پاکستان است و وجه تسمیه آنجا به پنج کوری است که پنج تن از سرداران عرب در آنها دفن شده اند.

وسائل ارتباط - راهها و طرق ارتباط بلوچستان قبل از دوره

پهلوی انحصارداشته براههای قافله رو که حیوانات بارکش باصعوبت می- توانسته اند از آنها عبور کنند و حیوانات بارکش عبارت بوده است از شتر، الاغ و گاو. شتر در بلوچستان وظیفه عمده ارتباط و حمل بارها را بر عهده داشته است و در بعضی نقاط شترهای راهوار و معروفی تربیت میکرده اند. ناروئیهای بمپور و نصرت آباد و بامریها در تربیت شتر شهرتی داشته اند. استفاده سواری و بارکشی از گاو نیز معمول بوده است و مسبوق بسابقه ممتد میباشد. فیروز میرزا نصره الدوله در سفری که از کرمان تا پهره (ایران شهر) انجام داده است مینویسد گاوی دیدم که مانند اسب یورتمه میرفت و دستور دادم جفتی از انگونه گاوها بخرند. ولی باید دانست که گاوهای بمپور و ایران شهر عظیم الجثه و بزرگ هیکل میباشند و از گاوهای سیستان هم قویتر و جسیمتر بنظر میرسند و چون در منطقه گرم بوجود آمده اند معلوم نیست در داخل مملکت بتوانند به سر ببرند.

شترهای رودبار در تندروی و خستکی ناپذیری مشهور هستند. در دشتیاری نوعی شتر تربیت میشود که جثه آنها عظیمتر از شترهای رودباری

است و بسیار تندرو و سریع‌السیر هستند . بهمین جهت گران قیمت‌اند و هر شتر از نوع ممتاز بیش از بیست هزار ریال قیمت دارد . الاغ نیز در بلوچستان استفادهٔ سواری و باربری می‌دهد و بعضی خرهای تندرو بیپای گزاف معامله میشوند و بهترین وسیلهٔ مسافرت در داخله بلوچستان شمرده شده‌اند؛ مخصوصاً در راه‌های کوهستانی که در بلوچستان کم نیست وجود الاغهای سریع‌السیر و نرم‌رو از وسائل مطلوب بشمار می‌آید .

دردورانی که بلوچستان بصورت ملوک‌الطوایفی یا خان‌خانی اداره میشده‌است از وجود اسب نیز استفاده میکرده‌اند ولی در حال حاضر بندرت اسب در بلوچستان دیده میشود .

دیری نخواهد گذشت که شترهای رودباری و دشتیاری و الاغهای سریع‌السیر بندری قسمت خود را از دست خواهند داد، و نایاب خواهند شد .

در عهد پادشاه فقید زاهدان را بوسیله راه شوسه موقتی و کم استحکامی بچاه بهار اتصال دادند. هنوز هم با آنکه میلیونها تومان پول خرج شده‌است، راه بین زاهدان و چاه بهار راه خوبی نیست ولی قابل عبور اتوموبیل هست. علاوه بر آن بین مراکز شهرستانها و قراء مهم جاده‌های قابل عبور و سائط نقلیه امروزی بوجود آمده است و روز بروز بهتر و کاملتر خواهد شد . شاید تا ده سال دیگر تمام راهها تسطیح و تکمیل گردد .

طوایف و عشایر بلوچ

در باب اصل و منشأ قوم بلوچ و عدّه قبایل آنها مطالب گوناگون ثبت کتابها شده است. ما به نقل آنچه ظاهراً بصحت نزدیکتر مینماید میپردازیم و از بیان آنچه بر حدس و گمان متکی است خودداری میکنیم.

ظاهراً وصلت قبایل با یکدیگر و سکونت يك طایفه در جا های دور از هم بتدریج موجب اختلاف در عده هر قبیله گردیده است و تقسیماتی فرعی بوجود آورده است. فی المثل طایفه ناروئی در بلوچستان، سیستان، افغانستان و شاید در پاکستان نیز زندگی میکند. این تفرقه و تشتت ممکن است باعث تغییر نام ساکنان هر ناحیه شده باشد بخصوص که برخی زبان مادری خود را کنار گذاشته بزبان مردم محل تکلم میکنند.

تعداد قبایل و طوایفی که در حال حاضر ساکن بلوچستان میباشند مقتبس از دو منبع و مأخذ است :

صورت اول از کتاب ژنرال سایکس انگلیسی اخذ گردیده است و نشان می‌دهد که در گذشته وضع طوایف بلوچ از چه قرار بوده است . وی شخصاً قسمت‌های مهم مملکت را بازدید کرده و تحقیقات کافی در هر موضوع بعمل آورده است .

صورت دوم را یکی از جوانان فاضل و دانشمند بلوچ تنظیم نموده . او رئیس هر طایفه و محل سکونت رئیس قبیله را نیز معین کرده و روابط بعضی عشایر را با عشیره دیگر ذکر نموده است و قرابت دلبستگی رئیس طایفه‌ای را با رئیس طایفه دیگر متذکر گردیده است که بمنظور حفظ و رعایت اختصار از ثبت تمام آنها صرف نظر شد و بنا به اصل اهل البیت^۱ آدری بما فی البیت (اهل خانه با آنچه در خانه وجود دارد بینا تر است) ، باید کمتر خطا و اشتباه در آن راه یافته باشد .

آقای جعفری در مقاله‌هائی که در مجله سخن انتشار داده نوشته است جمعی از بلوچها در سواحل خلیج فارس سکنی دارند و برخی در خراسان زندگی میکنند .

در استان وسیع خراسان از اکثر عشایر مهم نمونه‌هائی وجود دارند که بعضی بامر پادشاهان بزرگ باین استان انتقال یافته‌اند مانند کردهای قوچان، عربهای شهرستان بیرجند و غیره و برخی بمیل و رغبت خود ساکن خراسان شده‌اند . در بعضی بخشهای بیرجند تعداد کمی بلوچ بسر میبرند که احتمالاً از زابل بآن سرزمین آمده‌اند . در تربت حیدریه

صورت قبایل بلوچ مطابق تحقیق ژنرال سایکس

شماره	نام قبیلہ	خانوار	مسکن
۱	گیجکی	۶۰۰	پنجگور
۲	بلیدی	۴۰۰	بلیدہ
۳	ملک	۶۰۰	کلہ
۴	نوشیروانی	۱۰۰۰	فاران - پنجگور - بلیدہ - کلہ
۵	بزنجو	۱۶۰۰	کلہ
۶	شہروی	۱۰۰۰	ہمپور
۷	ہوت	۱۰۰۰	لاشار - دشتیاری
۸	آگازھی - سدوڑھی	۱۰۰۰	پشین
۹	کودہ	۱۲۰۰	دشتیاری
۱۰	جدگل	۸۰۰	دشتیاری - باھو (باھو)
۱۱	شاهزادہ	۸۰۰	دشتیاری - باھو
۱۲	رئیس	۱۰۰	کچ
۱۳	مد	۱۶۰	ارمارہ
۱۴	لوطی	۱۲۰۰	باھو - دشت
۱۵	گور کچ	۴۰۰	باھو - دشت - چاہ بہار
۱۶	مری	۴۰۰	نقاط پراکنده
۱۷	سنگر	۱۶۰۰	ارمارہ - کلمنت
۱۸	ورولی	۱۲۰	کچ

صورت قبایل و عشایر بلوچ در حال حاضر *

شماره	نام قبیله	خانوار	توضیح
۱	طایفه شمال زهی	۱۰۰۰	از زمان شاه فقید موسوم به شه بخش شده‌اند
۲	ریگی	۱۰۰۰	اطراف زاهدان و خاش محل اقامت رئیس قبیله لادیز
۳	یار محمد زانی یا یار احمد زانی	۱۰۰۰	« « « «
۴	ناروئی	۲۰۰۰	مرکز اقامت رئیس قبیله نصرت آباد
۵	کلکلی	۳۰۰	
۶	دامنی	۵۰۰	ساکن دامن
۷	بامری	۱۰۰۰	افراد این قبیله بیشتر شیعه میباشند
۸	عبداللهی	۲۰۰	
۹	سجادی	۳۰۰	ساکن بزمان
۱۰	شیرانی	۱۰۰۰	نیکشهر، قصر قند، فنوج، بنت
۱۱	مبارکی	۱۰۰۰	اسپکه، لاشار، کوه آهران
۱۲	بادکرائی	۱۰۰۰	سراوان، ایرانشهر، سرباز
۱۳	سردار زانی	۱۰۰۰	دشتیاری، باهو کلات، چاه بهار

* این صورت را آقای صالح زهی، جوان دانشمند بلوچ تهیه کرده است.

بقیه صورت قبایل و عشایر بلوچ در حال حاضر

شماره	نام قبیله	خانوار	توضیح
۱۴	بَلِیدَه‌ای	۱۰۰۰	راسک، پشین، قصر قند، باهو کلات
۱۵	بزرگ‌زاده یا نعمة‌اللهی	۱۰۰۰	داورپناه، جالق، کله‌گان
۱۶	میرمراد رائی	۲۰۰۰	سیب، سوران، بخشان
۱۷	دهواری	۵۰۰۰	سوران، آسپیخ، محمدی
۱۸	درزائی	۲۰۰۰	بم پشت
۱۹	غمشار زائی	۱۰۰۰	گشت - ناهوک
۲۰	دهانی	۱۰۰۰	هیدوج - کوه بلوچ
۲۱	سپاهی	۳۰۰۰	جالق، سرجو، زابلی، داورپناه
۲۲	رئیس	۶۰۰	جالق
۲۳	سیاهانی	۱۰۰۰	دامنه کوه سیاهان
۲۴	نوشیروانی	۱۰۰۰	اسفندک، کوهک، کله‌گان

وسرخس نیز جمعی بلوچ متوطن میباشند و قالیچه‌های بلوچی آنان شهرتی دارد.

میدانیم که قسمتی از مردم بلوچستان در شهرها و روستاها سکونت دارند و با کشاورزی معاش میکنند و قسمت دیگر هنوز بزندگانی چادر-نشینی ادامه میدهند. گو اینکه همان عشایر چادر نشین هم مالک آب و زمین هستند و چند ماهی از سال را در قراء و دهات میگذرانند.

عشایر مهم چادر نشین عبارتند از:

۱. طایفه اسمعیل زهی که تلفظ بلوچی آن (سَمال زهی) است و

ساکن حول وحوش زاهدان و منطقه شورو میباشند . این طایفه در زمان سلطنت رضا شاه با دولت جنگیدند و با وجود ابراز شجاعت شکست خوردند و رئیس عشیره که جمعه خان (جَمّا خان) نام داشت بپاکستان گریخت و در آنجا گرفتار و تسلیم مأموران ایران گردید و به تهران فرستاده شد . در تهران مورد عفو پادشاه فقید قرار گرفت و به بلوچستان برگشت و این طایفه از تاریخ عفو جمعه خان به شه بخش معروف شدند . ایل یا قبیله شه بخش نزدیک هزار خانوار است ، مردان این قبیله بشجاعت و بیرحمی مشهور و بقساوت معروف میباشند . بین زاهدان و خاش نزدیک قطار خنجک تپه مخوطی کم ارتفاعی است که نشیب تندی دارد ؛ یکنفر از افسران ارشد نقل کرد در آن موقع که طایفه شه بخش با قوای دولت مشغول زد و خورد بودند ده نفر سرباز غافلگیر و اسیر شدند . هر ده نفر که جوانهایی بیست و یکی دوساله بودند روی این تپه مانند گوسفند سر بریده شدند و سر آنها را از قلّه تپه بیائین میغلطانیدند و با اینعمل تفریح میکردند .

سردار جمعه خان رئیس طایفه شه بخش هنوز در حال حیات است و بیش از نود سال عمر دارد ولی از ریاست قبیله دست کشیده است و اکنون ریاست این طایفه با پردلخان فرزند جمعه خان است که خود در ژاندارمری خدمت می کند . از افراد روشنفکر فعال میهن خواه این ایل یکی میرزا نیکمحمّد شه بخش است .

۲ . طایفه ریگی از قبایل پر جمعیت و سلیم النفس بلوچ هستند و در لادز میر جاوه و خاش سکنی دارند . جمعیت این ایل متجاوز بر هزار خانواده و ریاست آنها با سردار محضر الله خان است . نظر باینکه سردار عیدخان که

مردی بود باهوش و مآل سنج و خودش اصلاً از طایفه ریگی نبوده است خویشان را ریگی خواند و بر اثر خدماتی که با انگلیسها کرد بلقب خانصاحب نایل گردید و شخصیتی پیدا کرد، طوایف شوهلی بر، کیمهرزئی، نتوزئی و میر بلوچ زئی بعشیره ریگی داخل شده و اکنون در نظر مقامات دولتی جزء ایل ریگی بشمار میآیند.

۳. یار محمد زئی یا یار احمد زئی که سردارشان جیند نام داشته و مردی شجاع و مسلحشور بوده است و با انگلیسها جنگهای پارتیزانی داشته عاقبت بدست قوای ایران اسیر و بمشهد فرستاده شد و در آنجا وفات کرد. پسر جیند بنام بجار در شهر یور ۱۳۲۰ وارد بلوچستان شد ولی دو مرتبه زندانی شد. هنگامیکه جیند و پسرش حبس بوده اند مردی بنام شهسوار و پسرش خوییار عهده دار ریاست قبیله بوده افراد زیادی از قوای دولتی را بقتل رساندند. دولت تقاضای عفو آنها را از پیشگاه اعلیحضرت فقید نمود. آنان مورد عفو قرار گرفتند و قبیله محمد زئی بدشهنوازی موسوم شدند که هم اکنون باین اسم شهرت دارند.

عده این طایفه نیز نزدیک هزار خانوار و بین خاش و زاهدان زندگی میکنند. بلوچهای داخله بلوچستان اینها را طوایف سرحدی مینامند. بین این طایفه و قبیله ریگی هیچوقت روابط حسنه ای وجود نداشته.

۴. طایفه ناروئی یکی دیگر از طوایف بسیار مهم سرحدی است. مرکز این طایفه نصرت آباد است که بین زاهدان و کرمان واقع شده است. رئیس این عشیره در حال حاضر ملکشاه خان ناروئی است که از افسران بازنشسته ژاندارمری است. عده ایل ناروئی از دو هزار

خانوار تجاوز میکند و در بلوچستان ، سیستان ، افغانستان سکونت دارند . با وجودیکه مردمانی صلحجو و مطیع هستند در حدود نصرت آباد پشتکوه و کوه خاش جاهائی دارند که پای مأمورین دولت بآنجا نرسیده است . چنین احتمال میرود که اسلحه آتشین خود را در نقاط مذکور پنهان کرده باشند . باید باین نکته توجه داشت که یکی از راههای تأمین معیشت بلوچهای کوه نشین شکار است باینجهت حاجت مبرمی به تفنگ دارند .

قسمتی از طایفه ریگی در پاکستان ساکن میباشند و خود را ریگی اصیل میدانند و وجه تسمیه این قبیله به ریگی گویا از زندگی کردن در ریگزارهای خاران گرفته شده .

وصلتهائی که بین بعضی رؤساء عشایر انجام یافته از شدت دشمنی و ستیزه جوئی قبایل نسبت بهم کاسته است ، اما اختلاف بین آنها ریشه کن نشده است .

طوایف صحرائنشین ایران شهر عبارتند از :

- ۱ - ناروئیها در حدود ۵۰۰ خانوار ساکن اطراف بمپور
- ۲ - کَلْکَلِی « ۳۰۰
- ۳ - دامنی « ۵۰۰
- ۴ - بامری « ۱۰۰۰
- ۵ - عبداللهی « ۲۰۰ خانوار ، بامریها و عبداللهی ها شیعه مذهب میباشند .

۶ - سجّادی در حدود ۳۰۰ خانوار

۷ - شیرانی « ۱۰۰۰ خانوار در نیکشهر ، قصرقند ، بنت

و فنوج ساکن میباشند .

۸ - مبارکی در حدود ۱۰۰۰ خانوار در اسپکه، لشار، سرباز

۹ - بارکزائی « ۱۰۰۰ » در ایرانشهر و سرباز

۱۰ - سردار زائی « ۲۰۰۰ » در باهو کلات ، دشتیاری ،

چاه بهار، قصرقند و سرباز.

۱۱ - بلیده‌ای در حدود ۱۰۰۰ خانوار در راسک ، بشین ، قصرقند ،

باهو کلات .

طوایف سراوان :

۱- بارکزائی در حدود ۲۰۰۰ خانوار ساکن سراوان ، سوران ،

ایرافشان ، کوران میباشند .

۲- بزرگزاده یا نعمه‌اللهی ۱۰۰۰ خانوار ساکن داورپناه، کله‌کان

جالق .

۳- میرمراد زائی در حدود ۲۰۰۰ خانوار ساکن سیب ، سوران ،

بخشان، پسکوه، هیدوج .

۴- دهواری در حدود ۵۰۰۰ نفر جمعیت دارند و ساکن آسیح میباشند.

۵- درّ زائی « ۲۰۰۰ نفر ساکن کوه‌های بم پشت .

۶- غمشادزائی « ۱۰۰۰ خانوار ساکن گشت ناهوک ، کوه سفید.

۷- دهانی « ۱۰۰۰ خانوار ساکن هیدوج و کوه بلوچ میباشند.

۸- سپاهی « ۳۰۰۰ متفرق میباشند .

۹- رئیس « ۶۰۰ ساکن جالق .

۱۰- سیاهانی ۱۰۰۰ خانوار در دامنه کوه‌های سیاهان تا مرز

پاکستان کشیده شده .

اجمالی از نظریات هیئت ایتال کنسولت در باره بلوچستان .

دولت ایران برای اینکه مطالعات جامع و کاملی درباره اوضاع بلوچستان بعمل آید، هیئتی از کارشناسان ایتالیائی را دعوت کرد و مأمور مطالعه در وضع موجود سیستان و بلوچستان و قسمتی از استان کرمان نمود (بموجبیرفت). دانشمندان ایتالیائی پس از چند سال اقامت در آن حدود عقاید و نظریات خود را در این باره تسلیم دولت ایران کردند. آن قسمت که مربوط به علم زمین شناسی است مورد پسند و استفاده خواننده معمولی واقع نمی شود ، و فرق بین شیست، میکا، کوارتز* و دیگر اصطلاحات علمی برای اودشوار است . آنچه باید درآینده بعمل آید نیز بخشیدن آهوی نا گرفته است .

* Quartz Mica shist

پس مدار صحبت بروضع حاضر و علل و موجبات بقاء این شکل زندگانی قوم بلوچ است و این است عقاید کارشناسان موصوف :

عوامل اجتماعی در عقب ماندن این ناحیه تأثیری بسزا داشته است. گواينکه خود این عوامل معلول جریانات تاریخی است که آثار آن کم و بیش در تمام نقاط کشور بچشم میخورد ولی در ناحیه جنوبی شرقی اختلاف زندگی اجتماعی نسبت بسایر نقاط کشور وضعی مخصوص بخود دارد .

مردم این سامان بصورت اجتماعات کوچک روستائی زندگی می کنند زیرا در این قسمت هیچوقت شهر بزرگی که مرکزیت اداری اقتصادی و فرهنگی داشته باشد بوجود نیامده است . شهر زاهدان هنوز آنقدر اهمیت نیافته که بتواند در نقاط اطراف خود مؤثر گردیده راهنما و راهبر شهر های دیگر شود . شهر بم نیز به علت عدم وجود راههای مناسب اهمیت و اثری در سر نوشت مردم اطراف نداشته است. از زمانهای قدیم عشایر و طوایف چادر نشین که در سایر نقاط ایران بطور دایم مستقر شده اند توانسته اند بتدریج مراکز و سازمانهای شهری احداث کنند ولی ساکنین این ناحیه آداب و رسوم و طرز زندگانی و معیشت ابتدائی خود را حفظ کرده و شاید چون جمعیت کمی در سرزمین وسیعی پراکنده شده اند و منابع طبیعی قابل ملاحظه ای در دستر شان نبوده است تشکیل سازمان شهری و اجتماعات مجهز برای آنها غیر مقدور بوده است و از سیر تمدن بدور مانده اند . موضوع دیگر آنکه مردم این ناحیه هیچوقت توجهی به تجارت نکرده به راهزنی و حمله بکاروانهایی که از شرق به غرب میرفته اند پرداخته و معاش خود را از راه غارت و چپاول تأمین می کرده اند. در چنین اجتماعاتی گواينکه خانواده ها از نظر زندگی مستقل

میباشند ولی مجبورند چندین خانواده با هم پیوند محبت استوار کنند تا بتوانند در مبارزه زندگی استقامت بیشتر از خود نشان دهند ولی در هر حال چنین اجتماعاتی دستخوش و مقهور طبیعتند، زیرا سطح فکر مردم بسیار پائین است و از نظر زندگی در مرحله بدوی سیر میکنند و امکان رسیدن به يك زندگی کامل اجتماعی در این نقطه مستبعد بنظر میرسد. در سالهای اخیر بر اثر صدور فرامین رضا شاه فقید مبنی بر اسکان عشایر، لغو امتیازات عشایری و تحمیل نفوذ و قدرت حکومت مرکزی بر اطراف و اکناف مملکت با وجود جدائی و قطع رابطه مردم این منطقه با دنیای خارج باز هم حرکت و جنبشهای جدیدی بوجود آمده که زیلاً شرح داده میشود.

تصمیمها و اوامر دولت مرکزی باروشهای مرسوم کافی بنظر نمی-رسد و مردم این حدود انتظار دارند (دستی از غیب برون آید و کاری بکند) يك اقدام خارجی بعمل آید و مسائل مورد نظر آنها را حل کرده شیوه قدیمی زندگی شانرا عوض کند. پدیدههای جدید در سیستم موجود وضعی را ایجاد کرده که باید دقیقاً تحت نظارت واقع شود تا صورت منشأ مخرب بخود نگیرد. دیگر آنکه مردم باید بدریافت کمک بدون توجه باین امر که خودشان باید در امر پیشرفت خویش سعی و کوشش بخرج دهند عادت نکنند. بالعکس در بین چنین مردمانی باید جنبش و تلاش ایجاد کرد تا خود در پیشرفتهای انسانی و اجتماعی شرکت جویند و انتظار مساعدت بلاعوض نداشته باشند. بعلت عدم اطلاع و سوابق کافی از مقدار میزان تراکم جمعیت در نقاط مختلف این منطقه نمیتوان تجزیه و تحلیل صد درصد صحیحی به عمل آورد ولی با توجه به گزارشهای

هیئت های مختلف نتایج ذیل حاصل میشود :

۱. جمعیت بلوچستان را در حال حاضر ۷۵۰۰۰۰ تخمین میکنند که بطور متوسط در هر کیلومتر مربع سه نفر زیست و اقامت دارند. این نکته بدیهی و مسلم است که تراکم جمعیت هر نقطه متناسب است با منابع طبیعی آنجا. به هر اندازه منابع طبیعی زیادتر و غنی تر باشد هجوم جمعیت به آنجا بیشتر خواهد بود. قبایل وحشی و نیمه وحشی که پیوسته در حرکت و تغییر مکان میباشند بنقاطی رو می برند که از مراتع و منابع آنجا استفاده بیشتری متوقع باشند، بهمین دلیل مصّب و درّه رود نیل، دجله و فرات، کارون، سند و گنگ، از هزاران سال پیش محل اجتماع و تراکم بشر بوده است. فایده چادر نشینی و تغییر مکان مداوم برای عشایر و طوایفی که از راه تربیت اغنام و احشام اعاشه میکنند این است که هر وقت منابع طبیعی محلی کفاف اغنام آنانرا ندهد به سرزمین دیگری روی می برند و مضرات این نوع زندگانی آن است که هیچوقت در صدد آباد کردن و ایجاد وسائل ادامه زندگی بر نمی آیند و به هیچ نقطه ای دلبستگی و علاقه پیدا نمی کنند. در زندگانی ساده بدوی تولد و مرگ و میر نوزادان و بزرگسالان همان وضعی را دارد که معمولاً از اجتماعات عقب مانده انتظار آن را میتوان داشت.

مهاجرت مردم در داخل منطقه و نقاط مرزی امری است شایع و رایج. نتیجه این وضع آن است که بعلت عدم ثبات و تمرکز مردم در مسکن های خود، کار واقعی صورت نمیگیرد و پراکنده بودن آنها در چنان سرزمین وسیعی یکی از علل عقب ماندن و عقب افتادن مردم آن سامان محسوب میگردد. اطلاعات ذیل را در وضع اجتماعی مردم بلوچستان تا

حد بسیار زیادی میتوان قابل اطمینان دانست. عدم توازن بین جمعیت و منابع طبیعی باعث میشود که مردم هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت مواد غذایی در مضیقه باشند و سالهائی که محصول خوب نیست قحطی و گرسنگی بر سر آنها سایه افکند.

از نظر بهداشت و جلوگیری امراض وضع مردم بسیار خطرناک است و کمبود غذا و آب آشامیدنی سالم مزید بر تمام علتهاست؛ مخصوصاً شیوع تراخم و سل و امراض مقاربتی و اسهال و غیره امری عادی است. بیسوادى مطلق زمینه رواج خرافات را مساعد کرده است و عدم آزادی و جریان افکار بدبختی و فلاکت مردم را تسجیل نموده است. ناگفته، پیدا و مسلم است که در تشکیل و تکمیل هر نوع سازمان اجتماعی فرهنگ نقش اساسی را به عهده دارد. تمرکز زمین در دست عده ای خاص از مالاکها (مخصوصاً در سیستان) اساس و بنیان وضع اقتصادی مردم را متزلزل نگاه می دارد. موضوع آب یکی از مشکلات مهم کشاورزی این سامان بوده و در حقیقت بمنزله ستون فقرات زندگی جامعه میباشد. نفوذ و قدرت در دست کسانی است که آب در اختیار و مالکیت آنها است. زمین بدون آب ارزش و فایده ندارد. بطور کلی آب آشامیدنی و آب زراعتی صورت نامطلوبی دارد و چنانچه برای ترقی و توسعه این منطقه بخواهند اقدامی بعمل آورند موضوع آب در رأس مشکلات دیگر قرار خواهد گرفت. در حال حاضر مالکین عمده کوچکترین توجهی به زندگی زارعین ندارند و مسئولیت اجتماعی نمی شناسند و از درك مسائل و مشکلات موجود عواقب سوء این سبك زندگی عاجز و غافل میباشند؛ بنابراین بحرانهای اجتماعی این منطقه که بر اثر بدی و عدم بهبود اوضاع جاری بوجود آمده ممکن است جریانهایی

خطرناکی در پی داشته باشد. عقب ماندگی اقتصادی و فقدان رشته‌های مختلف کار و پیشه در این قسمت بیش از نواحی دیگر به چشم می‌خورد. پرورش دام، زراعت ناقص با قدیمیترین اسلوب و وسائل، بعضی کارهای دستی و صید ماهی (بمقدار کم آنهم در سواحل خلیج چاه‌بهار) تنها رشته‌های فعالیت اقتصادی این سرزمین است.

مراعات این ناحیه حداقل علوفه و آب دام‌ها را تأمین می‌کند و دامداران مجبورند در فصول مختلف به بیلاق و قشلاق بپردازند. از پرورش دام در این صفحات هم استفاده کشاورزی مینمایند و هم از پوست، پشم، کرک، و شیر کوسفند فایده می‌برند. مهاجرت دامداران و کشاورزان را که در فصول معین سال انجام میشود، نباید با موضوع خانه بدوشی و بدوی بودن اشتباه کرد زیرا اکثر آنان دارای مسکن دائمی میباشند و مهاجرتشان موقتی و بمنظور پیدا کردن مراعات بهتری است که دامهای آنها تلف نشوند.

دامداری بعنوان يك فعالیت اقتصادی در این قسمت بانواحی غربی ایران قابل مقایسه نیست، زیرا مردم این حدود در انتخاب نوع دام توجهی به عمل نمی‌آورند و بر اثر تهی‌دستی و فقر هنگامی که علف یافت نمی‌شود راه دیگری برای تغذیه و سیر کردن اغنام ندارند و ناچار بیشتر کوسفندان بامراض کونا کون دچار گردیده تلف می‌شوند. زراعت دیم با استثناء یکی دو نقطه در بلوچستان میسر نیست. بنا به تقریب و تخمینی که زده شده، قریب سیصد هزار هکتار زمین زراعت آبی در بلوچستان وجود دارد و بجز سیستان، بمپور و جیرفت و یکی دو نقطه دیگر که کم و بیش از آب رودخانه استفاده می‌کنند باقی زمین‌های مزروعی از آب‌های زیر زمینی

بیشتر بصورت قنات و چاه استفاده مینمایند . روش آبیاری بهمان رسم قدیم است و کشاورزان از قبول راههای فنی که طرزا استفاده از آب را بهتر و آسانتر میکنند امتناع دارند . نوع محصول بستگی به احتیاجات و نوع خوراک مردم دارد و بهترین محصول گندم، ذرت و برنج و مقدار کمی میوه است . پنبه در بلوچستان باندازه مصرف داخلی کاشته می شود ولی تنها در جیرفت محصول پنبه در بازار عرضه میشود، زیرا زائد بر مصرف محلی است. تنها محصول نخلستانها بیش از مصرف داخلی است و بصورت کالای صادراتی همه ساله مقداری بخارج حمل میشود . فعالیتهای تجارتی بصورت ابتدائی و بسیار قدیمی انجام میشود . عدم وجود وسائل ارتباط و راه خوب و مناسب و دور بودن این ناحیه از مراکز صنعتی مخارج حمل و نقل را گران و سنگین کرده است و این خود بزرگترین عامل عقب ماندگی تجارت است . کارهای دستی هم از نظر نوع و هم از حیث مقدار قابل توجه نیست و بالاخره آثار و علائم عقب ماندن بلوچها در طرز زراعت، تجارت، صید ماهی و تمام شئون زندگی آشکار و هویدا است. این بود مختصری از نظریات کارشناسان ایتالیائی درباره بلوچستان .

زبان و ادبیات

محققان ، زبان بلوچی را یکی از لهجه‌های قدیم زبان فارسی دانسته‌اند . متأسفانه دانشمندان زبان شناس ایرانی تا کنون دربارهٔ زبان بلوچی به تحقیق و تتبع نپرداخته و کتابی تألیف نکرده‌اند .

درعوض جهانگردان ، مأموران سیاسی و گاهی دانشمندان زبان - شناس درخصوص اوضاع بلوچستان کتابهای مفصل و جامع انتشار داده‌اند بدانگونه که تعداد این کتابها ، بنابه فهرستی که در دایرةالمعارف اسلامی آمده ، از شصت جلد تجاوز می کند .
از آن جمله است کتاب :

A grammar of the Baloochi language as it is in Mokran. Mockler, London 1877

کتاب فوق نزدیک هشتاد سال پیش تألیف شده و حکایت از این می‌کند که انگلیسی‌ها يك قرن پیش مطالعات و تحقیقات لازم را در بلوچستان انجام داده بوده و گرامر زبان بلوچی را هم بطبع رسانیده‌اند. کتاب دیگری بنام Popular poetry of the Baloches. London 1907 در خصوص شعر و شاعری بلوچها تألیف شده است، گرچه بلوچها شاعران معروف و مشهوری نداشته‌اند.

باوجودیکه لهجه‌های مختلف بلوچی از زبان واحدی سرچشمه گرفته، به علت وسعت خاک و عدم ارتباط ساکنان قسمت‌های پراکنده وضع چنان شده است که گویش نقطه‌ای با نقطه دیگر متفاوت گردد بطوریکه ممکن است بلوچ زاهدانی زبان بلوچ ساکن دشتیاری را بخوبی نفهمد. این اختلاف لهجه اختصاص بد بلوچستان ندارد، بلکه بین قسمت‌های مختلف ایران، مثلاً در لهجه یزدی با مازندرانی و بیرجندی با کرمانشاهی و بطور کلی ساکنان نواحی شمال با مردم جنوب، نیز این تفاوت دیده می‌شود. دانشمند محترم آقای تقی‌زاده زبان بلوچی را به دو شعبه تقسیم کرده* اول زبان بلوچی جنوبی یا مکورانی دوم بلوچی شمالی. در زبان بلوچی شمالی دامنه الفاظ وسیعتر و کلمات فارسی و هندی بیشتر استعمال می‌شود. اما زبان بلوچی جنوبی اصیل‌تر بنظر میرسد.

اینک برای نمونه فهرستی از کلمات بلوچی و مرادف فارسی آن به دست داده می‌شود:

بلوچی	فارسی	بلوچی	فارسی
رَوَك	رفتن	آيَك	آمدن
نَدَك	نشستن	رِيسَك	رشتن یا ریسیدن
رَسَك	رسیدن	زَايَك	زاییدن
كَبَك	افتادن	مرد	مرد
زَنِين	زن	كَشَك	کشتن
زَاَنَك	داشتن	چَاَرَك	نگاه کردن
كُوَشَك	سخن گفتن	لَك	خاند
آب	آب	نَكَن	نان
مَرَك	مرغ	كُرُوس	خروس
ماهی	ماهی	اَسب	اسب
كُوَك	ماده کاو	پَاچِين	بز کوهی
بز	بز ماده	كَد	میش کوهی
گوراندی	قوچ	رَك	تپه
لوت	کوه لخت	مَرُوجِي	امروز
زِيَك زِي	دیروز	پَرِيرِي	پریروز
باندا	فردا	دُوشِي	دیشب
کوهر	خواهر	گَدَار	زنهور

بلوچی	فارسی	بلوچی	فارسی
پس	پدر	مس	مادر
زَهَكْ	بچه		

و برای مقایسهٔ اختلاف لهجهٔ شهرستان‌های بلوچستان بدگر چند کلمه می‌پردازد.

فارسی	تلفظ زاهدان	سراوان	ایران‌شهر	چاه‌بهار
کژدم	زدم	زدم	زدم	زدم
مردم	مملوك	مردم	مردم	مردم
اینطور	همرك	چش	هنچو	انچو
تو کجامیروی ته کجاروه	تو کجاروه	تو کجاروه	کجاروه	تو کزروه
نان	نان	نان	هرنان	نگن
خرما	حرماك	حرما	حرما	ناء
درخت	درحج	درحج	درحج	دره چك
گرسنه	گشنك	كژنه	تنه	شديك
تشنه	تناك	تژنه	تنه	تینك
چشم	چم	چم	چم	چم

اینك نمونه‌ای از اشعار بلوچی که با آواز بهمراهی قیجك خوانده

میشود.

دروکی بندگاه باکی نیست گوشانا مالامی برمنست

دروغ گفتن عیبی ندارد گوشها هم تقصیری ندارند
 بلی* کدّط که پرنیتا کدّك رستگومچی بوت
 بابا هسته‌ای انداخته هسته روئیده و نخلی شده
 مچاراسه خوش بر بوتنت مکین نا کو یکان وارتا
 نخل سه خوشه داشته یکی را بلبلان خورده‌اند
 دویمی رهگذران وارته بیدو پاچکو بیش بندا
 دومی را رهگذران خورده‌اند غیر از ظرفهاییکه خرما در داخلشان
 کردم

بیدوها و کوگوال بندان نلی پاتون حسابی جا و کورت
 غیر از خرما ی جوشیده سی مسك خرما حسابی فشردم
 کر گوشکی همودا دز بوتنت چین چیلوکن تاب رایتینت
 خرگوشی آنجا دزد شد ریسمان چپ را پیچ دادم
 کر گوشکان یدا چهر رایتینت سی مشون جری گود ذاتینت
 خرگوش را عقب راندم سی چوب خرکشی بهش زدم
 بعضی ضرب‌المثل‌ها که در زبان بلوچی جنوبی (کمورانی) رواج
 دارد و در محاوره بکار می‌روند :

۱ - مرد بنام میریت، نامرد بنان. یعنی: جوانمرد برای نام‌خودمی.

* بلی یعنی بی‌بی یا جدّه کولی : بلبل. لت: چوب. رستك: روئیده.
 وارتن: خوردن. چیلوك: ریسمان که از برگ درخت خرما ساخته میشود. کدّك:
 هسته خرما. بید: بغیر.

میرد و ناجوانمرد برای نان .

۲- شال آ پوش شال آنه شמוש . یعنی : کهن جامه خویش پیراستن- به از جامه عاریت خواستن .

۳- پیرین آ به مند و پذیر . یعنی : پر رابه پسند و بردار یا هرچه کهنه شد دور نینداز .

۴- جوهر بلوچ آ غیرت است . یعنی : اصل بلوچ غیرت و همت است .

۵- کورچلین همراهان قلانی پهرمبند یعنی : بادوستان بیعقل و بد ، قلعه فخر درست مکن .

۶- دروگ به مرد آ عیب است . یعنی : دروغ برای مرد عیب است .

۷- سربروت و قول مروت یعنی : سر انسان برود قولش نرود .

۸- میاد چه تیلکان دوست ترانت . یعنی : پناهنده از ملک و ثروت برتر است .

۹- بازخبر دیوانا تام آ بارت . یعنی : پر حرف ارزش و آبروی مجلس را از بین میبرد .

غیر از بلوچهای ساکن بلوچستان در خراسان کرمان و گویا در سواحل خلیج فارس و بعضی جا های دیگر نیز جمعی بلوچ ساکن می - باشند . عده بالنسبه زیادی از طایفه براهوئی در سیستان زندگانی میکنند و زبان آنها در مدت چند قرن بازبان بلوچی تفاوت هائی بهم رسانیده است . بطوریکه مکررا اشاره شده است هیچ اثر کتبی از قوم بلوچ باقی نمانده است . در کتابخانه معروف لندن فقط يك جلد کتاب بزبان بلوچی نگاهداری شده است که حاوی چند قصه عاشقانه از قبیل لیلی و مجنون ، بهرام شاه و گل اندام و غیره میباشد . یکی از شرق شناسان زحمتی کشیده

و اشعار زیادی راجع بتاریخ قبایل جمع آوری کرده و بطبع رسانیده است. بعضی دیگر از شرق شناسان و جهانگردان نیز بتألیف کتابهایی مربوط ببلوچستان پرداخته اند اما در این کتابها گذشته قوم بلوچ آنطور که باید روشن نشده است.

در بلوچستان چند نفر شاعر که در محل پهلوان نامیده میشوند زندگی میکنند و به نظم داستانهای تاریخی و حکایتهایی درباره زنان می-پردازند. معروفترین شاعر بلوچ معاصر پهلوان شیپول است که در بخش سرباز زندگی میکند و پهلوان سیر کند که او نیز در سرباز اقامت دارد. تحقیق درباره چگونگی شعر بلوچی و وقوف باوضاع و احوال گویندگان و نویسندگان بلوچ مستلزم صرف وقت و مطالعات عمیقتری میباشد. قدر مسلم اینست که شعرهای بلوچی از تصنع و رعایت اصول شعری دور و بطبیعت و سادگی و بیان احساسات و عواطف درونی نزدیکتر است.

چنانکه پیش اشاره شد پیشوایان و رهبران دینی را مولوی می-نامند. مولوهای بزرگ در پاکستان تحصیل میکنند و پس از مراجعت به بلوچستان هر يك در محل اقامت خود مدرسه ای بنام مدرسه اسلامی - تأسیس میکنند. این مدرسه ها شبانه روزی و بهزینه مردم اداره و نگهداری میشود.

مدارس دینی که اکنون در بلوچستان دایر میباشد عبارت است از:

۱ - مدرسه اسلامیّه زنگیان دارای چهل نفر طلبه تحت سرپرستی مولوی عبدالعزیز ساداتی؛ هزینه طالبان علم برعهده مردم است.

۲ - مدرسه اسلامیّه سرجو دارای پنجاه نفر شاگرد بمدیری مولوی

شهداد، این مدرسه نیز شبانه‌روزی و در محل معروف به مجمع‌العلوم می‌باشد.

۳- مدرسهٔ اسلامیّه گشت این مدرسه را مولوی عبدالواحد مجدّی با هزینه اهالی اداره میکند و اکنون دارای چهل و پنج شاگرد میباشد.

۴- مدرسه اسلامیّه دامن از توابع ایرانشهر بسرپرستی مولوی شمس‌الدین ملازهی اداره میشود.

۵- مدرسه اسلامیّه انظار در قریه انظار که چون بانی و مؤسس آن مولوی عبدالله پدر مولوی عبدالعزیز بوده است بنام مدرسه عزیزیّه معروف شده است. این مدرسه اکنون هفتاد طلبه دارد که شبانه‌روزی میباشد و این تنها مدرسه‌ای است که درآمد آن بر هزینه‌اش فزونی دارد.

در دهات و مراکز شهرستانها و بخشهای بلوچستان متجاوز برصد و بیست مولوی ساکن میباشد که دانشمندترین و معروفترین آنها عبارتند از: شمس‌الدین ملازهی، عبدالعزیز ملازاده، عبدالواحد مجدّی، شهداد مکان زهی، تاج محمد ملازهی، قمرالدین ملازهی. در قراء زنگیان، گشت، سرجو، دامن، علاوه بر مدارس اسلامی فوق‌الذکر دبستان دولتی نیز دایر است و اطفال دورهٔ ابتدائی را در دبستان‌ها می‌آموزند.

در اول این فصل یادآوری شد که در بارهٔ زبان بلوچی تحقیقات علمی بوسیله ایرانیان بعمل نیامده است ولی هریک از مأموران دولت که مدّتی در آن صفحات اقامت داشته‌اند بفرآخور معلومات و ذوق و سلیقه خود

مطالبی در باب بلوچستان انتشار داده اند. از آن جمله است آقای آموزگار رئیس سابق فرهنگ سراوان که شش سال در بلوچستان انجام وظیفه کرده است، مقاله های مسلسل و مبسوطی در خصوص سراوان در نشریه اداره فرهنگ خراسان انتشار داده و در موضوع زبان بلوچی نیز مطالعاتی به عمل آورده که اجمال تحقیقات او بقرار ذیل است.

آقای آموزگار مینویسد: مشکل بزرگ در راه تحقیقات مربوط به زبان بلوچی این بود که نتوانستم قاعده و دستور واحدی برای صرف و تغییر شکل یافتن افعال در زمان های ماضی و مضارع بدست آورم. هر فعل بصورتی صرف میشود و تابع قانون معینی نیست و شبیه است یا فعال بی - قاعده زبان انگلیسی (افعال بیقاعده در تمام زبانها چنین است والا بی - قاعده نبود) دیگر آنکه هر ده کده و قریه ای لغات و مفاهیم آنها متفاوت بود و این خود مستلزم صرف وقت بسیار است تا یک نفر غیر بلوچ بتواند تغییرات و تفاوتها را تشخیص داده و متوجه گردد.

موضوع دیگر تبدیل حروف است به یکدیگر. در زبان بلوچی

حروف باینصورت تبدیل میشوند :

پ به ف مانند فرهنگ به فرهنگ، سفید به سپید

ح و ه به خ » خرما » حرما هشت » خشت

د به ن » دانم » زانم داماد » زاماد

ق به ك » قربان » کربان

خ به و » خواب » واب (این اسقاط يك حرف است نه

تبدیل)

در زبان بلوچی بمناسبت همسایگی و قرب جوار با پاکستان کلمات اردو زیاد بکار میرود .

در زبان فارسی کلمات به (ها) یا (ان) جمع بسته میشوند. بلوچها بدون اینکه بین موجودات جان دارو بی جان یا زوی العقول و غیر زوی- العقول فرق بگذارند تمام کلمات را با سه حرف ی ان (یان) جمع می بندند. بعضی کلمات را بندرت با الف و نون جمع می بندند اما جمع بستن با ها مطلقاً معمول نیست .

اینک فهرستی از لغات متداول که در شهرستان سراوان بکار برده میشود و بعضی کلمات و اصطلاحات که با شهرستانهای دیگر بلوچستان تفاوت محسوس دارد .

پیرك	پدر بزرگ	بلك	مادر بزرگ
پت	پدر	مات	مادر
برات	برادر	گوار - گوهر	خواهر
ناكو	عمو - دائی	ترو	عمه - خاله
چوك	پسر بچه	دخت	دختر بچه
نشار	عروس	جن	زن - عیال
نكوزاد	پسر عمو - پسر دائی	تروزاد	پسر عمه - پسر خاله
نماسك	نوه		

بعضی افعال

گوشت	گفت	گواشان	میگویم
تو گوشت	تو میگوئی	آئی گوشت	او گفت
وارتم	خوردم	وارم	میخورم
واری	خوردی	نوارم	نمیخورم
پیت	خواستن	پیتم	خواستم
پیتی	خواستی	آئی پیت	او میخواهد

وجه امری

بوار	بخور	پادا	بلند شو
زوکن	زود کن - عجله کن	منند	بنشین
بهاکن	بخز	بندی	به بند
بجن	بزن	بذان	بدان

عادات، اخلاق، آداب، لباس، خوراک

وسعت سطح منطقه و وجود رشته کوهپائیکه ارتباط ورفت و آمد ساکنان هر قسمت را با ناحیه مجاور مشکل کرده است، موجب اختلافاتی در کیفیت زندگی و رسمهای مردم هر شهرستان با شهرستان دیگر گردیده است و اینگونه تفاوتها کم و بیش در همه جاهای کشور و تمام قسمتهای مختلف استانهای وسیع به چشم میخورد. بنا براین اول به ذکر صفات و آدابی میپردازیم که تقریباً در سرتاسر بلوچستان رواج دارد و طوایف شهرنشین و چادر نشین در رعایت و انجام آن یکسانند پس از آن بذکر خصوصیات اخلاقی و سنن هر شهرستان خواهیم پرداخت.

آقای جعفری در مقاله‌ای که در مجله سخن انتشار داده بلوچ را

چنین توصیف کرده است .

«بلوچ مردی است آزاد ، جنگجو ، دلیر ، مهمان نواز ، دیندار ، راستگو ، درستکار و کارکن»

آقای پیشوازاده مخبر مجله اطلاعات هفتگی* مینویسد : «قیافه بلوچ از یکجفت سیل ، يك شلوار كشاد كه در هر پاچه آن چهار نفر بخوبی جا میگیرند ، يك پیراهن بلند و یکجفت سواس تشکیل میشود . مردهای بلوچ معمولاً بیشتر از دو زن میگیرند . زن بلوچ سیاه چرده و خوش اندام است . در جثه او يك عضو سفید وجود دارد و آن دندانهای اوست . اما دندانهای سفید و شفاف را با مادّهای باسم (آمن) سیاه میکنند و معتقدند كه این مادّه دندان را قوّت میدهد و برزیبائی آن میافزاید .»

صفتی كه آقای جعفری برای قوم بلوچ برشمرده است صحیح و مطابق واقع است و بیشتر طوایف چادر نشین و نیمه متمدّن دارای این خصوصیات میباشد . مهمان نوازی ، آزادمنشی ، راستگوئی ، دلیری و جنگجوئی ، مبالغه در ناموس پرستی ، صفت بارز تمام طوایف چادر نشین است .

اعتقاد بخرافات ، ترجیح دادن عاداتها و رسمهای قدیمی بر موازین عقلی و علمی و صفتیهای دیگری از اینگونه در میان قبایل چادر نشین رواج دارد ، چه بلوچ باشند چه غیر بلوچ . در مقابل صفات پسندیده و خصلتهای نیکو ، بعضی تاریخ نویسان سفاکی ، بیرحمی ، قتل و غارت های فجیع و وحشت آور ببلوچها نسبت داده اند كه اجمالی از رفتار سبعانه آنان در محل خود ذكر خواهد شد . ضمناً از يك نکته نباید غفلت كرد كه سابقاً

راه و رسم مملکت‌داری و ایجاد امنیّت و اطاعت و فرمانبرداری رعایای دور از مرکز را چنین میدانستند و عمل میکردند که بمثل عامیانه مشهور هنگام تسلط چنان زهرچشمی از مردم بگیرند و چنان زجر و عذابی به آنها بدهند که سالها فراموش نشود. مسعود غزنوی و مأموران دوره قاجاریه با بلوچها چنین معامله‌ای کردند. گویا انوشیروان هم جمعی از مردان جنگی بلوچ را کشت و فتاخسرو یا بقول کتاب تاریخ‌العالم پتاخسرو نیز کشتار زیادی کرد. سبب اینکه بلوچها قجر یا گجر را اولاً برکافه ایرانیان اطلاق میکنند و ثانیاً آنها را بیرحم‌ترین افراد بشر میشناسند اینست که یکی دومرتبه برخلاف قرارداد و قسمی که خورده شده عمل کرده یا خدعه بکار برده‌اند. در نظر مردم بادیانت قسم خوردن و برخلاف آن رفتار کردن دلیل بیدینی و برهان خفت عقل و مظهر عدم شخصیت است. اگر آغامحمد خان قاجار کرمان را تبدیل بشهر کوران کرد و اگر در شهر کاشان صداها مرد بیگانه‌ها بقتل رسانید بمنظور این بود که کرمانیها و کاشانیها همیشه مطیع باشند و راه مخالفت نسپرند. مغولها و تیمور شهرها را قتل عام میکردند تا ساکنان شهرهای دیگر مواظب رفتار خود باشند. خلاصه آن که طوایف چادر نشین معمولاً واجد بعضی خصائل پسندیده و برخی صفات وحشیانه بوده‌اند و هنوز هم بقایای آنان به همین قسم زندگی میکنند.

هنوز بیشتر آنها به پزشکی و دارو عقیده ندارند و بیماریهای خود را با دستور پیران با تجربه و با داروهای نباتی که در سرزمین خودشان می‌روید معالجه میکنند.

برای درمان چشم درد تریاک و خورده فلز را در آب داغ مخلوط کرده بچشم میریزند و برای معالجه مار گزیده هفت دانه فلفل را بمریض

میخورانند باین طریق که شش دانه اول را بدون اینکه بجوند قورت میدهند و دانه هفتم را میجوند .

زایمان زنان بدون حضور ماما و پزشك صورت میگیرد و رعایت نظافت و پاکیزگی نمیشود . زخم گلوله را با کردهائی که خودشان می شناسند معالجه می کنند .

کسانیکه بمعتقدات مذهبی ایمان کامل دارند و اطلاعات دینی آنان محدود به همان چیزی است که از زبان آخوند ده یا مولوی محل میشنوند سختیها و شدائد زندگی را بسپولت تحمل مینمایند . اگر درد و ناراحتی دارند به **البلاء للولاء** پناه میبرند (یعنی بلاودرد و شکنجه برای دوستانست) و نمیرسند چرا باید بلا سهم حصه دوستان باشد . اگر مردند یا کشته شدند بگردن تقدیر میگذارند و میگویند **العبدیدر الله یقدر** یعنی انسان تدبیر میکند و پروردگار تقدیر و همیشه تقدیر بر تدبیر مقدم است . در این زمینه گفتنی بسیار است که اینجا محل و مجال ذکر آنها نیست . موضوع ازدواج و طلاق بصورت قدیم توسط ملاهای محل صورت میگیرد . کلیات رسوم ازدواج در تمام بلوچستان یکسانست اما در جزئیات فرقهائی بین زاهدان و ایرانشهر و چاه بهار و دیگر شهر های بلوچستان موجود است بنابراین راه و رسم ازدواج هر شهرستان را جدا گانه به اختصار شرح خواهیم داد .

بهین نحو از نظر عزاداری ، جشنهای مذهبی ، معاملات و غیره تفاوتی میان نقاط دور از هم دیده میشود که در محل خود بذکر هر يك خواهیم پرداخت .

در زاهدان و خاش دختران از سنّ ده تا چهارده و پسران از سنّ هیجده تا بیست ساله نامزد میشوند . نظر و میل پسر در انتخاب نامزد مؤثر نیست بلکه انتخاب نامزد هر جوان با پدر و مادر است. در انتخاب نامزد شهرت و شخصیت پدر بیش از زیبایی و لیاقت و سایر محسنات دختر مورد توجه است . پس از آنکه دو خانواده در امر وصلت با یکدیگر موافقت کردند موضوع شیر بها که در اصطلاح محل (لب) نامیده میشود و باید به پدر دختر پرداخته شود مورد بحث قرار میگیرد . لب یا شیر بها معمولاً عبارت است از تعداد چهارده نفر شتر ، يك قبضه اسلحه خوب ، تعدادی گاو و گوسفند (بدیهی است اسلحه تا وقتی جزو شیر بها قرار داشته که حاجتی بصورجواز نبوده) پس از تعیین لب باید تاریخ شیرینی خوران یا (سانگک) معین شود . در جشن شیرینی خوران همه افراد خانواده داماد و تمام افراد خانواده عروس جمع میشوند و لباسی که داماد تهیه کرده است به عروس می پوشانند. از این تاریخ تا موقع عروسی دختر حق ندارد باداماد روبرو شود و هر گاه داماد غفلهً با عروس برخورد کرد دختر باید فوراً بر زمین بنشیند و صورت خود را بپوشاند تا داماد روی او را نبیند . تهیه لباس عروس تا تاریخ عروسی برعهده داماد است .

بجار یا تعاون ازدواج - یکی از پسندیده ترین و مفید ترین سنت -

های قوم بلوچ که در میان مرقی ترین اقوام و ملل نظیر آنرا نمیتوان یافت موضوع بجار است. بجار یعنی کومک و همراهی مادی با جوانی که میخواهد عروسی کند و خانواده ای بوجود آورد. هر چند بجار شامل حال غنی و فقیر هر دو میشود ولی مسلم است عقلاً و دانشمندان بلوچ برای

دستگیری و همراهی با جوانان فقیر و بی بضاعت رسم بجار را عمومیت داده‌اند تا موجب خجالت و انفعال جوان محتاج نشود. از طرف دیگر جوانی که عروسی میکند و جامعه هزینه عروسی او را میپردازد مکلف است بنوبت خود در بجار جوانان آینده شرکت کند و دین خویش را به اجتماع بپردازد. مبلغ بجار بستگی دارد بمیزان ثروت و همت هر فرد و هیچکس از پرداخت آن معاف نیست.

تاریخ عروسی بوسیله پدر داماد یا یکنفر از بستگانش با اطلاع مردم رسانده میشود و پس از جمع‌آوری بجار شروع جشن عروسی با نواختن دهل و سرنا از خانه پدر داماد آگهی و اعلام میشود و جوانهای قبیله که انتظار چنین ساعتی داشته‌اند بسرعت خود را بخانه پدر داماد رسانیده رقص و پایکوبی را شروع میکنند. جشن عروسی ممکن است چند روز طول بکشد و پدر داماد در تمام مدت جشن از مردم پذیرائی می‌کند غذای معمولی نان است و گوشت.

موقع اجرای صیغه عقد مولویهایی که برای اینکار انتخاب شده‌اند دو نفر از معتمدین و محترمین مجلس را نزد عروس میفرستند تا عروس رضایت خود را اعلام دارد و وکیل خویش را معین کند. رفتن این دو نفر بمجلس زن‌ها، درحالی که عروس پشت پرده‌ای نشسته است تشریفات و رسمهای خاصی دارد. دو نفر معتمد از بین خانمها عبور کرده نزدیک پرده‌ای که عروس درموراء آن قرار دارد متوقف میشوند. ابتدا رضایت خاطر عروس را جویا میشوند عروس معمولاً دفعه اول و دوم پاسخ نمیدهد، مرتبه سوم موافقت خود را اظهار میدارد و وکیل خود را معرفی میکند وکیل عروس بمalahائی که باید صیغه عقد را جاری کنند معرفی میشود.

داماد نیز وکیل خود را معین مینماید و بحث در کم و کیف مهر شروع میشود. گاهی مذاکرات مربوط به مهر ساعتها طول میکشد تا رضایت و توافق طرفین حاصل گردد. پس از انجام مقدمات بالا مرد ها داماد و زن ها عروس را بطرف چادری که بحجله اختصاص یافته و تزئین شده است هدایت میکنند. چادر حجله گاه نزدیک پانصد گزاز باقی چادرها فاصله دارد. مدت سه روز عروس و داماد در حجله میگذرانند و افراد قبیله این مدت را با رقص و پایکوبی سپری میکنند و با انقضاء مدت سه روز چادر عروس و داماد را متصل بباقی چادرها نصب میکنند. اینعمل اعلام ختم عروسی شمرده میشود و زندگی قبیله بصورت همیشگی برمیگردد. قابل توجه آنکه، موقعی که میخواهند دختر را بحجله ببرند دختر از خانه پدر بیرون نمیرود تا پدرش از کلیه اموال منقول و غیر منقول سهمی برای او معین کند. اگر احياناً دختر در شب زفاف با کره نباشد، بدست شوهرش کشته میشود یا اینکه دخترهای بلوچ همیشه دست نخورده وارد خانه شوهر میشوند.

جریان عروسی در شهرستان ایرانشهر - در ایرانشهر امر وصلت اغلب با خانواده های نزدیک صورت میگیرد و بندرت دیده شده است که کسی از خانواده های دور زن بگیرد یا با غیر قوم و خویش وصلت کند. در هر حال انتخاب دختر بدون مراجعه و کسب نظر پدر و داماد صورت پذیر نیست. پدر داماد دختر خانواده ای را بهمسری پسر خود در نظر میگیرد که از حیث احترام و اهمیت خانوادگی همشأن فامیل داماد باشد. برای خواستگاری یک نفر از محترمین وریش سفیدان قبیله نزد پدر دختر میرود و پس از انجام تعارفات معمول از قبیل نوشیدن چای و دود کردن سیگار یا

غلیان شروع به بیان منظور کرده و میگوید فلان شخص قصد دارد پسر خود را بنو کری شما اختصاص دهد. پدر دختر پاسخ را موکول به چند روز بعد میکند و سبب تعویق پاسخ آن است که او با تمام بستگان و دوستان خود مشورت کند. اگر همه آنان وصلت را بصره و صلاح پدر دختر دانستند، پدر دختر شخصاً یا بوسیله یک نفر از نزدیکانش موافقت خود را بفرستاده پدر داماد خبر میدهد. میزان مهریه معمولاً عبارت است از صد اصله درخت خرما، صد من بذرافشان زمین زراعتی (۴۰ من تبریز)، صد مثقال طلا، چهل من تبریزی مس و شیربها که در شمال بلوچستان (لب) نامیده میشود. در ایرانشهر به (وش داد) معروف است. ممکن است پول نقد یا زمین زراعتی یا شتر و گوسفند یا چیزهای دیگری باشد که پدر داماد بلاعوض به پدر دختر تسلیم میکند. میزان متوسط شیربها در خانواده‌های درجه اول عبارت است از صد رأس گوسفند، بیست من تبریزی روغن، دو خروار گندم، مقداری لباس زنانه و لوازم آرایش.

پس از تعیین شیربها، مادر و خواهر داماد با جمعی از زنان خانواده داماد بخانه مادر عروس میروند. يك رأس گوسفند، مقداری آرد و چند دست لباس همراه میبرند. با انجام این عمل پسر و دختر با یکدیگر نامزد شده‌اند. بر عهده پدر داماد است که به تهیه مقدمات عروسی بپردازد. جمع‌آوری بجار علامت نزدیک شدن زمان عروسی است و جوانهای طایفه گوش بر آواز صدای دهل و سرنا می‌نهند که از خانه داماد بلند می‌شود و شروع عروسی را اعلام میدارد و جوانان با اشتیاقی که مناسب سن آنان است خود را بمحل جشن میرسانند و ضمن پای کوبی و دست افشانی با خواندن آوازهای محلی تماشاچیان را سرگرم و دلخوش میدارند.

روز سوم جشن پدر داماد تمام مردم را به ناهار دعوت می کند و پس از صرف ناهار زنهای قبیله داماد را برشته‌ری که تزئین شده است سوار کرده پسر بچه‌ای را جلوی او می نشاند، باین نیت که طفل اول او پسر باشد و باهلپله و تشریفات خاص داماد را بکنار نهر آب میبرند (درزندگی چادر نشینان نهر آب جای حمام را گرفته است) و در بین راه نقل و نبات و پول بر سر داماد میریزند و دلاک داماد را در آب روان شستشو میدهد و لباس نو برتن او می پوشاند. در ضمن زنها اشعار و تصنیفهای محلی می خوانند و بهمان وضع که داماد را کنار نهر برده اند بخانه پدر عروس بر میگردانند. هنوز مسافتی تا خانه پدر عروس باقی مانده چند زن از خانه عروس به استقبال می آیند. يك جلد قرآن مجید، مقداری روغن و آینه و سرمه‌دان همراه می آورند. داماد قرآن را می بوسد و وارد خانه میشود. در این موقع پدر عروس يك قطعه زمین زراعتی بنام سرآبی به داماد می بخشد و داماد را در محل معینی که قبلاً آماده شده است مینشانند و مراسم عقد کنان با رعایت تمام نکات ملی و مذهبی توسط ملاها انجام میگیرد و مدعوین و بستگان پس از صرف شام متفرق میشوند، تنها زنها باقی میمانند که عروس و داماد را به حجله ببرند. هنگام ورود داماد به حجله زنی بنام کنیز از اومزد در بانی مطالبه میکند و پس از دریافت مبلغی به داماد اجازه ورود میدهد. در داخل حجله زنی دیگر که آرایشگر و مشاطه عروس بوده است از باز کردن صورت عروس امتناع می ورزد تا او نیز انعامی بگیرد و عروس و داماد را بحال خود وا گذارد.

ختنه - ختنه کردن پسران چون همیشه همراه با مجالس جشن و شادی بوده است معروف به ختنه سوری شده. در روستاها کلمه ختنه به تنهایی

ن کر نمی‌شود و عموماً میگویند ختنه سوری . برای ختنه کردن پسران مجالس جشن بزرگ و دامنه‌داری منعقد میشود. برای آنکه هزینه ختنه کردن يك طفل برای پدرش قابل تحمل باشد در قبایل چادر نشین رسم چنین است که همه پسرانیکه سن آنها بین يك تا پنجسال باشد در يك روز ختنه کنند در این صورت هزینه بین پدران اطفال ختنه شده تقسیم میشود و تحمیل بر یکنفر نیست. در روستاها و قراء کم جمعیت نیز رسم ختنه - کردن دسته جمعی معمول میباشد .

مرغ - مرغ اطفال کمتر از یکسال و حتی اطفال دوساله تشریفات و تظاهراتی ندارد . در عوض موقع در گذشت بزرگسالان مجلس ختم تا چهل روزدایر است. در جمعه آخر به همه افراد خانواده و بستگان اطلاع داده می‌شود که مجلس ختم برچیده خواهد شد. روز برچیدن مجلس ختم به همه مدعوین ناهار داده میشود و میهمانان نیز به اندازه قدرت و توانائی خود با صاحب مصیبت کمک میکنند بطوریکه هزینه ختم جمع‌آوری و تأمین میشود .

اعیاد - باید دانست که بزرگترین عیدها بین اهل سنت و جماعت عید اضحی و عید فطر میباشد. تشریفات که برای این دو عید قائل میشوند بمراتب بیشتر از اهمیت است که به عید نوروز میدهند . عید قربان و عید رمضان از نظر دیانت مورد احترام بلوچها و تمام سنیان می باشد . پیش از این یادآوری شد که بلوچها در امور مربوط به مذهب جدی و دقیق میباشند ، باین سبب عیدهای مذهبی را بر عیدهای ملی ترجیح می‌دهند . دید و بازدید و تشریفات که در داخل کشور فقط در عید نوروز صورت میگيرد در بلوچستان به عید اضحی و عید فطر اختصاص دارد و در

اعیاد دیگر تشریفاتی نیست .

مالکیت ارضی در بلوچستان - در سرتاسر بلوچستان هیچکس مالک يك يا چند قریه شش دانگ نیست بطوریکه با صرف نظر از املاک خالصه بمپور و مساحت کمی از زمینهای لادیز^۱ که امروز اشتباهاً لادیس نامیده میشود قانون اصلاحات ارضی شامل حال کسی نشده ؛ از اینجهت که هیچکس مالک آنمقدار آب و زمین نیست که بحد نصاب برسد. بلوچها مالک را زمین دار و زارع را شریک مینامند و هر زمینداری که صاحب دو خروار تخم ریز باشد مالک عمده شناخته میشود ، در صورتیکه مساحت دو خروار بذرافشان به پنجاه هکتار نمیرسد. با اینوصف کسانی که در حدود دو خروار بذرافشان زمین مزروعی داشته باشند معدود وانگشت شمار میباشند. چون بیشتر مردم خورده مالک میباشند هر کسی بزراعت ملک خود میپردازد و عده کمی در ملکهای اربابی کار میکنند و سهم میبرند. مالک یا زمیندار عوامل زراعت و وسایل کار را فراهم میکند و برزگر آن وسائل را بکار میبرد. بعبارت دیگر خرید گاو، تهیه بذرو فراهم آوردن ابزار مانند بیل، خیش، یوغ و غیره با زمین دار است. (مرحوم ایرج مکالمه بین برزگر و مالک را چنین بنظم آورده است :

ز من زور و ز تو زر این بآن در کجا باقیست جا عجب و بطررا)

حاصلی که از زمین و سرمایه مالک و زور بازو و زحمت زارع به دست میآید پنج قسمت میشود. يك قسمت اختصاص به بذردار که بتصرف برزگردداده میشود. از چهار قسمت باقیمانده دو قسمت را مالک و دو قسمت را برزگر میبرد و این تقسیم نسبت بر رفتار مالکان صفحات جنوب خراسان

عادلانه است. در شهرستان بیرجند محصول قراء و دهات واقع در جلگه‌ها چهار قسمت میشود: برزگر يك ربع و مالک سه ربع را تصرف میکنند. تهیه گاو والاغ با زارع و بذر و ابزار با مالک است. در مناطق کوهستانی که زراعت زحمت بیشتری دارد سهم زارع يك سوم محصول است.

برزگر یا باصطلاح بلوچها، شریک مجبور نیست زمین شخص معینی را بکارد بلکه آزاد است با میل خود رفتار نماید، البته در بین فصل حق ندارد زراعت را بمالک واگذار کرده بشغل دیگری بپردازد.

در شهرستان سراوان که سرسبزترین مناطق بلوچستانست، دامنه مالکیت محدودتر است و کمتر کسی بیش از يك خروار بذرافشان زمین زراعتی در تصرف دارد، بنابراین هر کسی در زمینهای ملکی خود به - زراعت میپردازد و شاید یکی از موجبات اینکه رونق کشاورزی آنجا بهتر از شهرستانهای دیگر است همین امر باشد، چه کوششی که زارع در ملک خود بعمل میآورد در ملک اربابی انجام نمیدهد.

در سراوان مالک زمین را دهگان مینامند که عربها آنرا دهقان کرده‌اند و برزگر یا زارع را که در جاهای دیگر شریک مینامند در سراوان بازیار خطاب میکنند.

مدار تقسیم آب، طاس است و طاس عبارت است از پیاله مسی مدرج بزرگی که در قعر آن سوراخ کوچکی تعبیه شده و آنرا روی ظرف سفالین پر آب و بزرگی میگذارند که کپل نامیده میشود. طاس بتدریج پر آب میشود، چون مملو از آب شد یک طاس تکمیل شده است یعنی مدت معینی از زمان آب به زمین جریان یافته، بیست و چهار ساعت که عبارت است

از یکشنبه روز ۹۶ طاس و مدت هر طاس ۱۵ دقیقه است بنابراین کسی که مثلاً مالک پنج طاس است مدت یکساعت و ربع آب قنات را در اختیار خواهد گرفت .

اجزاء طاس عبارتند از: نیمکوت مساوی $\frac{1}{8}$ طاس، کوت $\frac{1}{4}$ طاس، سه کوت $\frac{3}{4}$ طاس. اضعاف طاس عبارت است از شنبانه = ۴۸ طاس، هنگام = ۲۴ طاس، نیم هنگام = ۱۲ طاس .

بدیهی است این طرز تقسیم مربوط بزمانهایی است که ساعت اختراع نشده یا در دسترس روستائیان نبود. اکنونهم ملاک عمل تقسیم آب همان طاس است که در هر قسمت کشور نام دیگری دارد (در جنوب خراسان آب هر قنات معمولاً بر دوازده قسمت میشود و هر قسمت سهم نامیده میشود. هر سهم بر یکصد و بیست فنجان تقسیم میگردد که مدت هر فنجان ۱۲ دقیقه است)

در قریه جالقی که از قراء مهم سراوانست ، هر بیست و چهار ساعت یا یکشنبه روز بر ۴۸۰ طاس ، هر شنبانه ۲۴۰ و هر هنگام بر ۱۲۰ طاس تقسیم می شود. بنابراین مالک بیست طاس مدت یکساعت آب قنات را بزمین خود خواهد برد .

برای مساحت زمینهای زراعتی کبیج را بکار میبرند که احتمالاً از قفیز عربی گرفته شده است یا عربها قفیز را از کبیج فارسی گرفته اند و کبیج معادل است با یکمن تبریز بذرافشان که اندکی کمتر ازدو هزار متر مربع باشد .

آلت مساحی را دادایین مینامند و عبارت است از شاخه ای خرما

بطول شش گز محل و گز بلوچی کمی از گز متداول سایر استانها کوتاهتر است .

قنات در تمام بلوچستان کهن نامیده میشود، زمین مزروعی را دگار، کاواهن را ننگار، یوغ را جگ و حق زارع را هنگ که تصحیف شده حق است بزبان میآورند . نوبت اول آب دادن گندم و جورا شواز و نوبت دوم را پرداز مینامند . باقی اصطلاحات کشاورزی نیز هر يك نام خاصی دارد که ذکر تمام آنها باعث تطویل میشود .

چنین بنظر میرسد که زبان بلوچی با فارسی قدیم بستگی زیاد و محسوسی دارد ، زیرا بعضی کلمات مستعمل در بلوچستان در دهات دور- افتاده قهستان نیز بکار می رود . برای مثال یوغ را بلوچها جگ مینامند و در دهات دور افتاده شهرستان بیرجند نیز جگ نامیده میشود . محتاج به بیان نیست که قهستان بسبب خشکی و کمی آب و دور بودن دهات محقر آن از یکدیگر مورد توجه هیچ جهانگشا و جنگ آوری واقع نشده است . تنها پیروان حسن صباح از دوری و صعوبت لشکر کشی با نجا و قلت جمعیت استفاده کرده مرکز دوم عملیات خود را پس از الموت در آنجا قرار دادند که هنوز بقایای قلعه های آنان در قلعه کوههای صعب العبور باقی است . بجز تسلط پیروان حسن صباح که آنهم امری دینی بوده واقعه تاریخی قابل ذکری در آن سرزمین اتفاق نیفتاده است . باینجهت زبان مردم آن سامان خیلی نزدیک است بزبان ایرانیان قبل از حمله عرب . باین تعبیر که هزاران کلمه فارسی صحیح را روستائیان آن حدود بکار میبرند و استعمال میکنند که در جاهای دیگر معمول نیست . طولی نخواهد کشید که دانشمندان

و محققین درصدد مکالمه و تدقیق برآمده، آنچه امروز حدس زده میشود بمرحله ثبوت خواهند رسانید. هم اکنون چند نفر از جوانان تحصیل کرده و با قریحهٔ بیرجند و نیز جمعی جوانان بلوچ در باب کلمات مشترک و واژه-های فارسی قدیم مشغول مطالعه میباشند.

رابطه رئیس قبیله با افراد - پوشیده نیست که طبیعی ترین و قدیمی ترین انواع تسلط و فرمانروائی سلطهٔ پدر بوده است برخانواده و- فرمانروائی رئیس يك طایفه بر افراد آن طایفه. این طرز حکومت که از محبت متبادل بین رئیس و مرئوس سرچشمه می گرفته قرن‌ها طول کشیده و هنوز هم بین برخی عشایر کم و بیش شایع است. رئیس هر قبیله خود را بجای پدر افراد قبیله میداند و افراد طایفه نیز با چشم پدری به رئیس مینگرند.

در همه عشایر چادر نشین رسم بر این است که هر يك از افراد که حاجتی دارند احتیاج خود را بر رئیس عشیره گوشزد نمایند و رئیس باید حاجت مراجعه کننده را بر آورد. رئیس يك قبیله، حاکم، قاضی، فرمانده مردان جنگی، طبیب، و وزیر دارائی آن قبیله است. در عشایر پر جمعیت رئیس طایفه مشاورها یا معاونهائی از بین مردان آن طایفه برای خود انتخاب میکند تا بهتر بکار زیردستان خود برسد.

در ازای سرپرستی رئیس قبیله از افراد رهبری آنان زن و مرد طایفه امر رئیس را بجان و دل و از کمال صمیمیت قبول و اطاعت میکنند. علاوه بر اطاعت و فرمان برداری هر فرد در مدت سال باید سهمی از درآمد خود را بر رئیس بپردازد. در بلوچستان کشاورزان و دامپروران يك دهم

محصول خود را به خان یا سردار میپرداخته‌اند. از غنائمی که در حمله بولایات نصیب مهاجمان می‌شد نیز سهم بیشتر به سردار یا رئیس قبیله تسلیم می‌شد. امروز نه رعایا و نه سردارها و خان‌ها می‌پردازند نه غنیمتی است که حصه‌ای بر رئیس طایفه برسد. با اینوصف روابط دوستانه و پدرفرزندی کم و بیش باقی و حکمفرما است.

رابطه پدر و مادر با اولاد - در هر اجتماعی پدران فرزندان خود را دوست می‌دارند و فرزندان اطاعت اوامر پدر را لازم و واجب می‌شمارند لکن محبت پدران بلوچ بفرزندان بیشتر از محبتی است که شهر نشینان با اولاد خود دارند. بهمان نسبت جوانان بلوچ از پدر خود زیاده‌تر از جوانان تحصیل کرده شهری تمکین دارند و قدمی برخلاف میل پدر بر نمی‌دارند. عنایت پدر و مادران بلوچ بدختران زیاده‌تر است تا به پسران از اینجهت که اگر دختری مورد محبت پدر و مادر واقع نشود هیچ جوانی از او خواستگاری نخواهد کرد و در جامعه مطرود و سرشکسته خواهد بود. در این باره ضرب‌المثلی باین مضمون در زبان بلوچی وجود دارد:

سَنَجْدَانِ کَرَانِ قِیْمَتِ قَوَّیْنِ هَزْمَانِ کَنْنَتِ یَعْنِی دَخْتَرَانِ رَا کَسَانِ قَوّی وَ تَوَانایِ او کَرَانِ قِیْمَتِ مِیْسَازَنْدِ .

در این ضرب‌المثل بجای دختران عَنَابِ لَبِ کَلْمَهٗ سَنَجْدَانِ بکار رفته . کلمه هزمان را مطلق بستگان و منسوبین معنی کرده‌اند که شامل پدر و مادر و عمو، عمه، دایی، خاله و اولاد آنها باشد.

ضرب‌المثل دیگر بلوچی مربوط به پسران و دختران چنین است: پُسْکَانِ نَمَکِ وَ بَدِیْنِ دَخْتِ کَهِتَرِنْتِ یَا مَاتِی سَنْتِی یَعْنِی از پسران

بد و ننگین دختر بهتر است و بر زائیدن دختر ناباب عقیم بودن ترجیح دارد .

پدر و مادر بلوچ در کمال محبت و مهربانی اطفال خود را سرپرستی میکنند، وقتی بسن بلوغ برسند در فکر تأمین سعادت و رفاه آینده آنان برمیآیند، برای پسر نامزد انتخاب میکنند و هزینه عروسی او را میپردازند. پدران نهایت دقت و مواظبت را مرعی میدارند که فرزندان آنها واجبات دینی را بعمل آورند و در انجام فرایض قصور روا نداشته مسلمان کامل و تمام عیاری باشند .

رابطه شوهر با زن - بر اساس محبت متبادل استوار است با وجودیکه مردان بلوچ بندرت با یک زن عمرزناشوئی را بیایان میرسانند و بیشترشان دو و سه زن دارند باز هم محبت و صمیمیت زن و شوهر پایدار است ، و زنهای متعدد یک شوهر بدون مناقشه و زد و خورد با یکدیگر در یک خانه زندگی میکنند . مثل اینکه زنهای بلوچ تعدد زوجات را برای مرد امری لازم می‌پندارند و از این بابت ناراحت و نگران نمیشوند . طلاق کم است و هرگاه مردی خواست زن خود را طلاق دهد تمام حقوقی که زن از او طلبکار است میپردازد . تهیه لوازم معیشت بر عهده مرد است و اداره خانه و نگهداری مال شوهر بر عهده زن میباشد . پختن نان ، دوختن لباس ، حتی رشتن پنبه و بافتن پارچه‌هایی مانند کرباس و گاهی آرد کردن گندم و ذرت با دستاس از وظایف قطعی زن است . یکی از علل تعدد زوجات کارهای متنوع و گرفتاری های زیادی است که خانم هر خانه بایستی انجام دهد : دوشیدن شیر گاو و کوسفندان ، تبدیل شیر به ماست و گرفتن کره از ماست یکی از کارهای همه روزه زنهای روستاهاست و خود

اینکار چند ساعت وقت میگیرد . وقتی تمام کارهای روزانه يك زن را که شوهرش برزگر است در نظر بگیریم ناچار باید تصدیق کرد یکنفر از عهدهٔ انجام تمام آنها بر نمیآید و احتیاج به کومك دارد باینجهت تعدد زوجات در نظر زنان بلوچ دلیل عدم علاقه شوهرشان بآنها نیست ، بلکه نشانهٔ احتیاج است .

از یکنفر جوان بلوچ که در دانشسرای مقدماتی تهران تحصیل کرده بود و کمان میشد دوسال اقامت در تهران طرز تفکرش را تغییر داده است پرسیده شد چرا از اول عمر خود را گرفتار زندگی ناراحت تعدد زوجات کرده است . جواب داد ازدواج بازن دوم برای من هزینه و خرجی نداشت بعلاوه زنهای من مانند دو خواهر با هم زندگی میکنند و من از اینبابت ناراحت نیستم .

اختلافات خانوادگی در بین قبایل چادر نشین با نظر رئیس قبیله و اگر جنبهٔ مذهبی داشته باشد باقضاوت هرمولوی (که رئیس طایفه معرفی میکند یا عموم افراد در امور دینی باو مراجعه میکنند) رسیدگی میشود . در چند سال اخیر شهرنشینان بشهربانی و دادگستری و قبایل چادر نشین بمأموران ژاندارم شکایت میکنند؛ با اینوصف هنوز هم رأی سردار و رئیس عشیره مورد احترام و اطاعت است .

نا گفته نماند افراد ژاندارمهای بلوچستان از خود بلوچها انتخاب و تربیت می شوند و از بهترین و وظیفه شناس ترین ژاندارم های کشور می باشند .

انواع خوراکیها و کیفیت هر غذا - از آنچه گذشت دانسته شد محصول

عمدهٔ بلوچستان عبارت است از خرما، گندم، جو، ذرت، برنج و بعضی حبوبات.

خرما بیشتر از هر چیز در زندگانی و تغذیه بلوچها مؤثر است و بجز خاش و زاهدان که هوای آنجا برای غرس و پرورش خرما مستعد نیست، در سرتاسر بلوچستان نخل کاشته میشود و ثمر میدهد. (بلوچها خاش و زاهدان را سرحدّ مینامند. اطلاق سرحدّ بر نقطه‌ای که در داخل کشور میباشد بی‌تناسب بنظر میرسد. پس از تحقیق و کنجکاو معلوم شد این سرحدّ مخفّف سرحدّ است چه خاش و زاهدان سرزمین دو منطقهٔ گرم و سرد میباشد.)

محصول خرما بیش از مصرف محل است و مقداری بداخله ایران یا بخارج حمل میشود و خوراکیهای متنوع از خرما درست میکنند و خرما را بصورت‌های گوناگون نگاهداری و ذخیره مینمایند و ما بذکر چند قسم محافظت این میوهٔ پرفایده میپردازیم. بعضی اقسام خرما روی درخت خشک می‌شود و برخی انواع خرما را در آفتاب می‌خشکانند، حمل و نقل چنین خرمائی سهل است و نسبتاً تمیز و بی‌آلایش بدست مصرف‌کننده میرسد، لکن بسبب اینکه خشکاندن از وزن آن میکاهد یا بعلت دیگر در بلوچستان خرمای تازه و نرم را صادر میکنند و یا در محل مصرف مینمایند و بصورت‌های ذیل نگاهداری می‌شود.

۱ - ظرفی بنام کَنَل از برگ درختی شبیه بخرما موسوم به دازیا بُرک میسازند و خرما را با فشار در آن جا میدهند و بفروش میرسانند یا ذخیره میکنند. در هر صورت گرد و خاک و حشرات از فاصله بین برگ‌ها

بداخل کتل^۱ میتوانند نفوذ کنند و اینقسم نگاهداری خرما پسندیده نیست و فقط طبقات فقیر چنین خرمائی را مصرف میکنند .

۲ - ظرف دیگری که بجهت نگاهداری خرما بکار میرود هینزک^۲ نامیده می شود و عبارت است از پوست بز یا بز نر که مواد چربی آن را میزدایند و آنرا نمک سود کرده میخشکانند و هنگام حاجت خرما را در آن جای می دهند. این نوع خرما مرغوب تر از نوع اوّل و غذای اصلی بلوچها است .

۳ - خنب^۳ که همان خمره^۴ معروف است و خرما را به دو صورت در خمره نگاه می دارند. قسم اول آنستکه خرما را ساده و بی پیرایه درخمره بریزند و نگاهداری کنند . نوع دوم آنکه قبلاً^۵ شیر خرما را گرفته و با خرمای مرغوب به نسبتی معین درخمره بریزند و گاهی کنجد پوست - گرفته یا مغز بادام با آن مخلوط کرده محافظت کنند. این خرما گرانها است و در خانواده های متعین مصرف می شود .

۴ - درقصرقند و سرباز خرما را بصورتی درمی آورند که باید باقاشق خورده شود یا با انگشت مانند عسل بدهان برسانند. این نوع خرما را (شوده وده^۶) مینامند و گاهی با کنجد و بادام و بودینه (پونه سبزی خوشبوئی است شبیه به نعناع که کنار جوی ها میروید) مخلوط می نمایند.

۵ - کَنک^۷ - خرمای نرسیده را با چاقو بریده و خشک می کنند و بعد آنرا کوبیده با مغز بادام و پسته در شیر خرما میریزند و حلوائی بدست می آورند لذیذتر از مسقطی .

علاوه بر آنچه ذکر شد خورا کهای از خرما درست می کنند که

جنبهٔ تفتّن آن بیش از مصرف غذائی است. يك نوع را که عوام خرماي کُشته مینامند بردو قسم است: اول چَنگَمال که در کرمان آنرا چَنگَمال مینامند و عربی آن خبیص است و عبارت است از خمیر رقیقی از آرد گندم که روی تابهٔ آهنی تبدیل به نان نازکی می‌شود موسوم به (سیسرك) این نان را با خرما در ظرفی گذاشته با قاشق یا بادست آنقدر مالش می‌دهند که قوام بگیرد و شناخته نشود که نان است یا خرما. آنگاه مقداری روغن روی آتش می‌گذارند و بجای پیازداغ تکه‌های کوچکی نان در روغن میریزند، هر وقت نان بریان و سرخ شد روغن را روی چَنگَمال می‌ریزند و مصرف میکنند. این خوراك معمولاً بجای عصرانه صرف می‌شده است و در افطار ماه رمضان نیز خوردن چَنگَمال متداول و معمول است. (در خراسان چَنگَمال عبارت است از نان ضخیمی که در تنور یا روی تابهٔ آهنی پخته شده و پیش از آنکه سرد شود آنرا خورد کرده با مقداری کره مخلوط می‌کنند و با دست مالش می‌دهند. وقتی کره جذب نان شد شکر سائیده روی آن می‌پاشند و مصرف مینمایند.)

دوم حلوا- مقداری آرد ذرت بی نمك را در روغن داغ ریخته حرارت می‌دهند تا رنگ آرد اندکی زرد شود آنگاه ظرف را از روی آتش برمی‌دارند و مقداری خرما در آن ریخته با مَلْعَه یا قاشق بزرگی محتوی ظرف را مالش می‌دهند تا آرد بوداده و خرما و روغن بخوبی مخلوط شود سپس دو مرتبه آنرا گرم کرده و مصرف میکنند. (ملعقه که در فارسی ملاقه نامیده میشود در ایران شهر اَمِیتان یا هَسیتان، در سراوان هَسك یا هَنسك نامیده میشود.)

حلوای دیگرنیز از ترکیب خرما با آرد و روغن درست میکنند که ذکر آن موجب اطالۀ کلام خواهد بود.

انواع نان

نان که قوت غالب ایرانیان شناخته شده است از آرد گندم بدست میآید. گاهی از آرد جو و ارزن نیز نان تهیه میشود .
از آرد گندم در بلوچستان نان لواش، گرده، سپسرك، پنادی، دتی، دوتینه، هلكاری، دوتلو پخته میشود. نان سنگك که در سایر استانها بیشتر از دیگر اقسام نان مطلوب است در زاهدان و خاش بادست غیر بلوچها تهیه می شود.
لواش - نان نازکی است که بادست در تنور پخته میشود و اختصاص ببلوچستان ندارد بلکه در همه شهرها و روستاها نان لواش طبخ میشود .
تنور را بلوچها ترون میگویند که همان تنور است با تغییر جای ربان کسانی که تمدن کمتری دارند، تنور را مثل چاه کوچکی در زمین حفر میکنند، مردمان تربیت شده یا نزدیکتر به تمدن تنوری باخاك رس میسازند و در آفتاب میخشکانند سپس آنرا روی زمین نصب میکنند ، بطوریکه نانوا ایستاده بکار میپردازد .

نان گرده - بطوریکه از آسمش پیداست مانند نان لواش خمیر آن آماده میگردد اما مثل نان لواش نازك نمیشود و خمیر بشکل دایره درآمده به تنور میرود.

سپسرك - نانی است که روی تابه آهنی پخته می شود و اکثراً اختصاص بچگمال دارد .

پُنَادی - این نان را صحرا نشینان که ساکن نقطه معینی نیستند و تنوری ندارند میپزند باینقسم که زمینی مستور از شن انتخاب میکنند و آتش زیادی میافروزند، وقتی شن ها داغ و تافته شد اخگرها را کنار نهاده خمیر را روی شن های داغ میاندازند و روی خمیر را نیز با همان شنهای تافته میپوشانند، باین نان گاهی زیره و کمی ادویه مخلوط می کنند.

رتی - نان گرده ای است که روی تابۀ آهنی طبخ میشود و قبل از پخته شدن بادست منافذی در گرده خمیر ایجاد میکنند و نان متخلخلی بدست میآورند.

دوتینه - نانی است که با تابۀ آهنی پخته میشود. خمیر را بقدر کفایت نازک کرده روی تابۀ میاندازند بمحض اینکه خمیر روی تابۀ چسبید تابۀ را وارونه میکنند تا نان از هر دو سطح بخوبی بپزد.

هلکاری - روغن را در دیک مسی قلع اندود یا دیک نیکی داغ میکنند و خمیر را بچانه های کوچک تقسیم کرده سپس آنرا با غلطک مخصوصی نازک کرده در ظرف روغن جوشان میاندازند. اگر خمیر بخوبی نازک نشده باشد نان را پشت و رو میکنند تا خوب بپزد. چنین نانی را روغن جوشی مینامند.

دوتلو - نانی است نازک مانند لواش اما روی تابۀ پخته میشود. خصوصیت این نان چنین است که خمیر گیر دو گرده کوچک خمیر را جدا جدا پهن میکند و هر یک را جدا گانه روغن اندود مینماید سپس هر دو را رویهم نهاده پهن کرده روی تابۀ ای که اندکی روغن دارد میگذارد تا پخته شود.

علاوه بر اقسام نان‌هایی که اجمالاً ذکر شد از گندم هریسه نیز می‌پزند و هریسه همان خوراکی است که در شهرها حلیم نامیده می‌شود و طرز تهیه آنرا همه کس میدانند.

تهلان - هنگامیکه خوشه گندم سبز است آنرا از بوته جدا کرده در دیک آب جوش می‌اندازند بعد از آب بیرون آورده می‌خشکانند و می‌کوبند تا کاه از دانه جدا شود و از آن آشی طبخ میکنند که تهلان نامیده می‌شود و گاهی خوشه سبز گندم را روی شعله آتش نگاه میدارند تا خشک شود و با کف دست کاه را از دانه جدا میکنند. این دانه‌ها را سبزک مینامند و از آن نیز نوعی آش تهیه میکنند. اگر این عمل با خوشه جوانجام شود دانه را پشت مینامند و پس از خشکاندن دانه جو آنرا آرد می‌کنند و بوسیله الک که به بلوچی کیچن نامیده می‌شود سبوس را از آرد جدا کرده با خرما و روغن مخلوط نموده صرف می‌کنند و بعضی پشت را با آب رطوبت می‌زنند و با شکر شیرین کرده می‌خورند.

مقدار آردی را که یک خانواده برای ناهار یا شام خمیر می‌کنند نکان و اگر مقدار کم باشد نکانک که مصغر نکان است نامیده می‌شود.

مرحوم ملك الشعراء بهار ضمن تصحیح تاریخ سیستان در مطلب مربوط به از هر خر یا ازهر بن یحیی پسر عم یعقوب لیث آنجا که می‌گوید (زالا چه داری گفت نکانک) معنائی بدست نداده است زیرا کلمه نکانک در فرهنگهای فارسی ضبط نشده است.

نان جو - از جو یک نوع نان با تنور پخته می‌شود و خوراک طبقات

فقیر و کم بضاعت میباشد.

نان ذَرّت - نان ذرت خوراك فصل زمستان است و نانهای بنام نان شَلَو، نان رَحَتو، نان تيموش و نان دَگُو با آرد ذرت پخته میشود؛ باید توجه داشت که واو کلمات شَلَو، رَحَتو، تيموش و دَگُو واو معدوله است. نان شَلَو - از خمیر رقیقی طبخ میشود که با معلقه روی تابه ریخته و با پشت معلقه آنرا پهن میکنند وقتی نان نیم پز شد، پشت و رو میکنند تا هر دو طرف بخوبی سرخ شود.

رَحَتو - مثل شَلَو پخته میشود، با این فرق که خمیر آن خمیر ماهیه نداشته و با اصطلاح فطیر است.

تيموش - از خمیر سفت و غیر آبکی که با دست روی تابه پهن می-شود بدست می آید و نان خشك و نازکی نتیجه آنست.

دَگُو - مانند تيموش است اما قطورتر و خشکتر؛ از گاورس و ارزن نیز نان تهیه میشود و اختصاص بفقرا و بینوایان دارد. برنج را بیشتر بصورت دمی میپزند و با گوشت سرخ شده یا ماهی میخورند.

انواع قاتق یا نانخورش را هَتَگ، نارشت یا ناورشت مینامند. ماست یکی از نانخورشهای عمومی است که نان در آن ترید کرده مقداری روغن داغ شده روی آن میریزند.

شیر ترش یا دوغ نیز بجای قاتق بکار میرود و از عدس، لوبیا، باقلا، ماش نیز خورشی تهیه میکنند که در زبان بلوچی (واداپ) نامیده میشود

و این کلمه مرکب است از واد بمعنی نمک و آب که تقریباً بجای اشکنه بکار میرود .

آبگوشت در دیگهای مسی و گاهی در ظرفهای سفالی تهیه میشود و بواسطه فلفل قرمز که مخلوط با دارچین و زردچوبه سائیده در آن ریخته میشود بخورا کهای هندی بیشتر شباهت دارد تا آبگوشت معمولی. علاوه بر ادویه مقداری دانه انار خشک سائیده نیز در آبگوشت میریزند تا مزه و طعم بهتری بخود بگیرد .

در فصل زمستان خانواده ها بفراخور استطاعت مادی يك يا چند گوسفند بنام پابندی ذبح میکنند و گوشت آنرا قطعه قطعه کرده لابلای آنرا ناردانه بوداده و کوبیده شده مخلوط با سایر ادویه میپاشند و خشک میکنند و آنرا تباهه میگویند و بتدریج در طول زمستان آن را می‌پزند و میخورند (در خراسان پروار را ریز ریز کرده یکمرتبه می‌پزند و گوشت پخته آنرا بتدریج میخورند .)

گاهی گوسفند چاق را بدون اینکه پوست بکنند پشم آنرا کنده روی آتش میگذارند و دود میدهند، پس از دود دادن تبدیل به تباهه می‌کنند.

ترونبچه که محرف تنورچه است بر بره یا بزغاله چاقی اطلاق می‌شود.

شود که بعد از پوست کندن با نوك چاقو شیارهایی در گوشت آن ایجاد می‌کنند و این شیارها را از ادویه کوبیده و حل شده در روغن پرمیکنند و در تنور بسیار گرمی که برای این منظور آماده کرده و اخگر آن را خارج ساخته‌اند می‌آورند و تا بهای آهنی بر در تنور نهاده اطراف تابه را با گل میگیرند که منفذی باقی نماند. گوشت با حرارت دیوارهای تنور

خواهد پخت و کباب لذیذی بدست خواهد آمد که با برنج مصرف می شود.
آجیلها - در شب نشینیها و دید و بازدیدها در حال حاضر بتقلید از شهرها شیرینی خریده یا تهیه میشود ولی آنچه از قدیم در بلوچستان رایج بوده و هنوز هم متداول است عبارت است از :

دانکو - دانکو گندم بوداده مخلوط با کنجد است و در جاهائی که کنجد یافت نمیشود مغز هسته زردالو یا وشگ^۱ جانشین کنجد میگردد .
 وشگ مغز بادام کوهی است که اصلاً تلخ است اما اگر آن را چند روز در آب جاری قرار دهند شیرین و قابل خوردن میشود .

در بعضی خانواده ها نوعی گندم زرد و پر گوشت و بزرگ دانه را بنام پُرمک^۲ و رقم دیگری باسم پمنو^۳ یکشنبه روز در شیر تازه میخوابانند تا خوب خیس شود بعد آن را روی تابه بریان می کنند و با کنجد بوداده یا وشک قاطی نموده مصرف میکنند .

لباس و نوع پارچه - پیش از آنکه خرید پارچه از خارج معمول شود کسانی بودند که شغل آن ها پارچه بافی بود و آنان را جولاهک^۴ می نامیدند و محل کار آن ها را کارگاه میگفتند . رشتن پنبه کار زنان و بافتن شغل مردان بود و پارچه ای که بدست می آمد کد مینامیدند . از پنبه های بوررنگ (که در خراسان پنبه مله مینامند) نوعی پارچه ضخیم تهیه میشده است که آن را (کیس) نام نهاده بودند و بمصرف روپوش مردان میرسید . از ابریشم نیز زنان پارچه هائی میبافتند باسم مهنّا (مقنعه) یا سربک^۵ که برای چادر زنان استعمال میشده؛ از وقتی خرید پارچه از خارج

معمول شده کارگاهها را بسته اند .

لباس قدیم مردان عبارت بوده است از پاك بمعنی دستار که بر سر می پیچیده اند، جامك یا پیراهن که آستین های بلند و کشاد و تنه ای فراخ و دامنی بلند داشته است . گریبان مردم فقیر د کمه ای از جنس خود پارچه و پیراهن اغنیا از نقره یا طلا د کمه داشته که از چپ بر راست روی شانه راست بسته میشده است .

شال - نوعی سرداری بوده که از پارچه پشمی محلی تهیه میشده است .

سربین بند - پارچه ای است که در سایر ولایات کمر بند نامیده میشود .

شلوار - شلوار بلوچها بعقیده خودشان شلواری است که اشکایان می پوشیده اند. شلوار بلوچی باندازه چهار پنج شلوار معمولی پارچه لازم دارد زیرا بسیار کشاد است و نزدیک مچ پا تنگ میشود .

کفش - پاوزار هم نام دارد (مخفف پای افزار) از برگ درخت صحرائی بنام برگ تهیه میشود و در زمستان روی کفش كُرف می پوشند و كُرو نوعی جوراب بوده که از موی بُز یا پشم گوسفند بافته می شده است . سابقاً کفشهایی از پوست گاو هم تهیه میشده و (دوبنده) نام داشته است . لباس زنان - مرکب است از چادر که آنرا سَرِيك، مَهَنَّا (مقنعه) و گشان می نامیده اند. چادر سالخورده گان از پارچه سیاه و چادر زنان جوان از پارچه های رنگارنگ دوخته می شود .

جامك یا پیرام عبارت است از تن پوشی کشاد و دراز دارای آستین -

های بلند که با ظرافت و زیبایی سوزنکاری میشده. زن‌ها در سوزنکاری زی (گریبان) و جیبی که گرم‌تان یا پندول نامیده میشده هنرنمایی میکردند.

شلوار یا پاجامه زنان کم و بیش شبیه است بشلوار مردان با این فرق که شلوار زنان از پارچه‌های ابریشم و الوان تهیه میشده است. پیراهن و شلوار زنان فقیر باشکله سیاه تهیه میشود که چرك شدن و کثافت آن کمتر بجشم بخورد. کفش زنان فقیر همان سواس است که با برگ درخت تهیه میشود و نوعی کفش محلی با سم کوش که در بلده کیج (اکنون جزء بلوچستان پاکستان است) روی آن گلدوزی میشده است. کفشهای کنونی مردان و زنان ساخت ایران یا پاکستانست و پوشیدن سواس اختصاص بفقرا دارد. (کوش تلفظ عامیانه کفش است)

کتابهایی که خواندن آنها شیوع و رواج دارد - کتابهایی که در مکتب‌ها پیش از دایر شدن دبستان‌های دولتی باطفال آموخته میشده است در محل خود ذکر خواهد شد، کتابهای دیگری که معمولاً در شب نشینی و محافل انس خوانده میشود عبارت است از بوستان و گلستان سعدی، پند نامه شیخ عطار، يك منظومه بفارسی مشتمل بر پنج کتاب کریم، رساله قاضی قطب، نام حق، محمود نامه و پند نامه. از کتابهای قصه و افسانه ورقه و گلشاه بهرام و گلندام، نجمای شیرازی، امیر حمزه، خرم و زیبا، چهار درویش، حاتم نامه، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و مجموعه دیگری بنام ده کتاب شامل کریم (بلوچ‌ها بکتاب کریم، سخت علاقه‌مند میباشند؛ گویا مطلع کتاب اینست:

کریما بیخشیای بر حال ما که هستیم اسیر کمند هوی
نام حق، خالق باری، لغات السعید، نصاب المصیبان، ابونصر ما مقیمان
(که مطلعش اینست :

ما مقیمان کوی دلداریم رخ بدنیا و دین نمی آریم
آمدن نامه، دستورالصیبان، محمود نامه، بندرت شاهنامه فردوسی و مثنوی
برای بعضی بزرگان خوانده میشده. بدیهی است اینوضع بیست سال پیش
بوده است و اینمدت هزارها طفل بلوچ دوره دبستان را طی کرده و شاید
صدها نفر تحصیلات دبیرستانی را دیده اند و عده ای جوانان بلوچ بأخذ
لیسانس نایل گردیده اند و از اقسام کتابهای علمی و ادبی استفاده میکنند.

نوع قصه ها و افسانه هایی که بزرگان برای اطفال نقل میکنند

بلوچها قصه را کسه و افسانه را اسپانك تلفظ میکنند .

در شبهای طولانی زمستان که دور هم جمع میشوند یکنفر که از
عهده قصه پردازی بخوبی برمی آید و شالی بدور کمر و پا های خود پیچیده
و نشسته است، شروع بسخن میکند. وقتی که قصه بجای حساس رسید
یکنفر از مستمعان برای تشویق و سر حال آوردن گوینده می گوید (هی
والله) همان ای والله است که لهجه بلوچی بخود گرفته است . قصه گو
هم در پاسخ میگوید هی والله، بنده الله نو پنو، تازه بتازه، تهلی تنباک، بت
بکهنه دروازه؛ بعد آغاز سخن کرده میگوید: بل شرا و بگر آئر اشهر بشهر
جن واجه ان شیردل، چو که عاشقان بیدل، شهر بل و شهر بگر، گاهی قصه

چنان طولانی میشود که پس از چندین شب بیابان میرسد؛ اینقسم قصه‌ها در شب زنده داری بر بالین زائو نقل میشود.

داستانهاییکه بزرگسالان برای کودکان نقل میکنند بیشتر زاییده فکر گوینده است و گاهی با الهام گرفتن از کتابهای قصه و افسانه و تاریخ، گوینده به میل خود افسانه‌هایی جعل میکند و برای اطفال نقل مینماید. گاهی راجع به حیواناتی که در محیط زندگی اطفال وجود دارند مانند کاو، شتر، کوسفند، بز، گرگ، شغال، مار و غیره افسانه‌هایی درست میکنند.

زینت زنان و مردان - زینت آلات زنان به اسامی در، نالک، در بجه، چلمب، تگ، باری، والی، همه از جنس طلاست و بگوش آویخته میشود. در همان زینتی است که در فارسی گوشواره نامیده میشود و با شکل مختلف ساخته میشود.

کید (قید) عبارت است از حلقه طلایی که در موی سر فرو میرود و یکسرش بگوشواره پیوند یافته است.

نیمکره‌هایی است از طلا که بر قطعه‌ای پارچه دوخته شده و بگردن آویخته می‌شود و گاهی با دانه‌های یاقوت و فیروزه تزیین میگردد.

پوز - (پروین) و گنبد و هار، هر سه با طلا ساخته میشود و بگردن آویزان میکنند.

سربند - دایره‌هاییست طلایی مزین بفیروزه و یاقوت بر پارچه‌ای که دو سر آن کلدوزی شده دوخته شده است و بر بالای پیشانی قرار داده

دو سر پارچه را از عقب گره میزنند (شبیه به نیمتاج) .
 مُودِي عبارتست از استوانه‌های نقره‌ای که درموی بافته سر می کشند
 و بر پشت می اندازند .

چَلَا (انگشتر) که آنرا مَندَرِيك نیز مینامند از نقره و طلا هر دو
 ساخته میشود و انواع مختلف دارد .

پادِيك - خلخال از نقره درست کرده در جوف آن چند سنگریزه
 میگذارند و بر مچ پا می بندند، هنگام حرکت صدا میدهد .

سَنگَه - بفارسی النگو نامند . این زینت معمولاً از نقره ساخته
 میشود و جوف آن نیز سنگریزه دارد تا هنگام جنباندن دست صدا بدهد .
 مَزیِری یا باهوبند - با نقره ساخته می شود در داخل آن نیز سنگریزه
 دارد .

زباد دان - قوطی است که در داخل آن زباد و عنبر و چیزهای خوشبو
 جای می دهند و بر گریبان می آویزند .

دندان پاچ - آلتی است از طلا یا نقره که بگردن می آویزند و هنگام
 حاجت بجای خلال دندان بکار میبرند .

پُلُوَه - زینتی است که بر بینی نصب میشود و روی لب زیرین آویخته
 است . جنس آن طلا و بشکل بیضی است و فیروزه‌ای در وسط آن نصب
 شده است .

پَلَك - برای نصب کردن پَلَك بینی را سوراخ میکنند و مروارید
 یا فیروزه و یاقوت روی آن نصب می نمایند .

شُمُشَكِي - که اطراف آن برگهای نازك طلا آویخته است و دائم

در حال ارتعاش و لرزش میباشد و برزیبائی آن افزوده میشود .
 مهر - عبارت است از جَزَع، کَوکاب، کَسَد، دَلرَبَا، نَمَرْد که همه را
 در رشته نخى کشیده بر مچ دست می بندند .

مردان زینتی ندارند . در زمان های گذشته بعضی مردها گوشواره
 ساده ای بصورت حلقه به لاله گوش آویزان میکردند .

علاقه مندان بدیانت انگشتر فیروزه و عقیق در انگشت میکنند و
 چنین می پندارند که داشتن انگشتر ثواب دارد و قدما گمان می کردند
 زمرّد چشم مار و افعی را کور میکند، باینجهت انگشتر زمرّد در دست
 می کردند .

تَلَمْلَمٌ، جُوكٌ، گُروَه یا (گُره)، تائیت، تائیتك، لائتِی و كَرّی،
 زینتهائی بوده که بین زنان و اطفال مشترك بوده و بندرت بکار میرفته است.
 بلوچان از مظاهر جدید تمدّن به اتوموبیل، موتوسیکلت و دوچرخه
 زیاده تر راغب هستند و به مصنوعات مغرب زمین با نظر تحسین و اعجاب
 مینگرند .

اعتیادات - بلوچها از زمانهای قدیم بکشیدن غلیان تنباکو که آنرا
 چلیم میگویند عادت داشته اند .

چلیم کلمه ای است هندی که بجای غلیان بکار میرود. جوانان بلوچ
 بدود کردن سیگار علاقه دارند و چلیم را بسیگار تبدیل کرده اند. بعضی
 جوانان متجدد از نوشیدن آبجو و مشروب استنکاف ندارند ولی عده آنها
 کم است و از يك درصد تجاوز نمیکند .

خوشبختانه کشیدن تریاک آنطور که در استان کرمان و خراسان شیوع داشته است، در بلوچستان رواج نیافته و فقط معدودی معتاد با استعمال آن میباشند. باید دانست که شیوع استعمال تریاک در ایران بویژه مناطق شرقی کشور امری عادی نبوده است. لرد کرزن معتقد است علت اینکه ساکنان خراسان و کرمان بیشتر و زودتر از سایر نقاط ایران با استعمال تریاک معتاد شده اند این بوده است که مردان جنگجو و سلحشور این قسمت ایران برای حمله به هند آمادگی داشته اند، باینجهت در اواسط قرن ۱۹ یاک قافله از مرشدان و اقطاب هندی که دارای کرامات فوق العاده بودند و داروی هر دردی را میدانستند و حلال تمام مشکلات بشمار میرفتند و هر نوع مرض ذاتی و عرضی را مداوا میکردند، ملخوار با یالت خراسان ریختند و هر یاک مشیر و مشار امیری از امرای خراسان گردیدند. یکی از این مرشدان همه چیزدان نصیب مرحوم مستوفی الممالک شد که ناصرالدینشاه در حاشیه عریضه مستوفی راجع بآن مرشد چنین نوشت: *من زار سید هندی بونک کمن زار شمر پدرک**

معنی عبارت نیمه عربی ناصرالدینشاه اینست که هر کس سید هندی را درونک ملاقات کند، مانند کسی است که شمر را در جهنم دیدار کرده باشد.

اظهار لرد کرزن با آنچه مردم نسل به نسل و پشت به پشت تا امروز درباره شیوع تریاک نگاهداری و نقل کرده و میکنند اختلاف و مبیانته ندارد؛ هر دو مأخذ حکایت از این میکنند که فرستادگان

يك سياست اجنبی كه لباس تقوا و ارشاد پوشیده بودند، افراد علیل و مریض را بوسیله تریاك معالجه می‌کردند و چنانكه میدانیم تریاك در ابتدای امر یعنی تا کسی معتاد با استعمال آن نشده است مسكنی است قوی و هر درد شدید و مزاحمی را از بین می‌برد؛ به علت همین خاصیت تریاك است كه رامنه استعمال آن تا ایندرجه وسعت یافته است. لرد كرزن در اظهارات خود خراسان، كرمان و بلوچستان هر سه را نامبرده است لکن بلوچها عاقلانه رفتار کرده و به نسبت مردم كرمان و خراسان كمتر آلوده و معتاد به تریاك شده‌اند.

خوردن مقدار کمی تریاك از زمانهای قدیم معمول بوده است؛ در دوران پادشاهی سلاطین صفوی تریاك را بصورت خالص یا مخلوط با بعضی دواهای دیگر كه نام معجون داشته است می‌خورده‌اند اما دود كردن تریاك گویا از اوایل سلطنت شاهان قاجار بر اهنمائی اجانب رواج یافته است. اختراع شیره را چنین نقل کرده‌اند كه یكنفر نقاش مبتلا بكشیدن تریاك روزی تریاكهای سوخته شده را از وافور خالی كرد و بخیالش رسید از سوخته تریاك میتوان رنگی بدست آورد و در نقاشی بكاربرد. برای این منظور مقداری سوخته را در آب جوش حل می‌كند و كماریگذاشت تا بموقع از آن استفاده كند. چند ماه می‌گذرد تا بسراغ ظرف میرود و می بیند آب تبخیر شده و جسم برّاقی در كناره ظرف رسوب کرده است. با نوک چاقو رسوب لبه ظرف را جدا می‌كند و برای امتحان و آزمایش کمی از آنرا با وافور می‌كشد و ملاحظه می‌كند بهتر و لطیف‌تر از تریاك كشیده میشود و نشئه و گیرائی بیشتری دارد و باینوسیله شیره اختراع میشود.

مقیاس هائی کہ در شهر سراوان بکار برده می شود

من	مساوی	۲۴ کیاس	معادل	۱۶ سیر تبریز
نیم من	»	۱۲ »	»	۸ »
چارک	»	۶ »	»	۴ »
نیم چارک	»	۳ »	»	۲ »
کیاس	»	۵۰ گرم		

بنابراین من تبریز مساوی است با ۶۰ کیاس یا دو من و نیم بلوچی؛
در تمام بلوچستان مقیاسات فوق رایج و متداول است ولی در
مغازه هائیکه فروشنده غیر بلوچ است سنگ کیلو بکار میرود .

مقیاسات طول

دست	مساوی	۵۵	سانتیمتر
نیم دست		$۲۷\frac{۱}{۲}$	»
چارک		$۱۳\frac{۱}{۲}$	»

مقیاسی که در مساحی بکار میرود گز است معادل ۸۰ سانتیمتر.

نیمگز	معادل	۴۰	سانتیمتر
چارک	»	۲۰	»

هر هشتاد و یک متر مربع یک من بلوچی بذرافشانست و یک خروار
۸۱۰۰ متر مربع را شامل میشود .

سازمان ایالتی

سازمان ایالتی - مقدمه تاریخی - سرزمین بلوچستان در زمان پادشاهی سلاطین مقتدر جزء ایالت کرمان بوده است . گاهی مأموران عالیمقام و شاهزادگان درجه اول بحکومت وفرمانفرمائی بلوچستان منصوب میشده اند. در دوران قدرت آل بویه و غزنویان و سلجوقیان توجه و عنایت خاصی نسبت ببلوچستان مبذول میگردیده است. مؤلف تاریخ سمط العلی چنین مینویسد : « ملک قاورد سلجوقی بعد از رفتن برادر سفر بلوچستان نموده بندرطیس را تعمیر کرده بر بلاد مکران نواب و عمال معین فرمود. مجملأً سی و دو سال در این دو مملکت سلطنت نمود. در آبادانی بلاد و ترفیه عباد کمال اجتهاد را کرد»* و نیز مینویسد: سلطان ملکشاه غازم کرمان و مکران

شد و سلطان‌شاه بتدارك دفاع پرداخت، در نزديك كُواشیر تلاقى طرفین دست داد. مصلحین مصالحه نامه‌ای که بین ملک‌شاه و ملک قاورد نوشته شده بود، بیرون آوردند؛ بموجب آن اولاد این دو برادر نباید هیچوقت متعرض یکدیگر شوند. ملک‌شاه بهمین راضی شد که نامش در خطبه مقدم برنام سلطان‌شاه باشد و مراجعت کرد.*

مؤلف تاریخ سلاجقه نیز شرحی مبنی بر حسن رفتار ارسلان‌شاه در مدت طولانی حکمرانی او که متجاوز برچهل و دو سال بوده نوشته است و تصریح میکند در زمان حکومت اوقاطبه سکنه کرمان و بلوچستان در مه‌اد امن و امان بوده‌اند** همین تاریخ نویس مینویسد عشور ابریشم مکران در زمان پادشاهی طغرل شاه (۵۵۱ هجری) بمبلغ سی هزار دینار رسید و تمغای بندرطیس پانزده هزار دینار اجاره رفت. او در بلوچستان آبادی زیاد کرد.

در عوض حسن رفتار سلجوقیان؛ جلال‌الدین خوارزمشاه، امیر تیمور، و بعضی از سرداران چنگیز بغارت بلوچستان پرداخته‌اند. در زمان سلطنت شهریاران صفوی بلوچستان مطیع حکومت مرکزی ایران بوده است. از انقراض صفویه تا پادشاهی قاجاریه اوضاع مملکت طوری بوده است که کسی بیلوچستان نپرداخته. نادرشاه بهمین قناعت کرده‌است که جمعی از مردان جنگجوی بلوچ را در حمله هندوستان همراه ببرد. ضعف حکومت قاجاریه سبب شد که خانها و سردارهای بلوچ بفکر خود-سری و استقلال بیفتند. هر وقت والی لایق و کاردانی بحکومت کرمان منصوب میشد، خود به بلوچستان میرفت یا یکنفر سردار را برای وصول

مالیات میفرستاد. پادشاهان سلجوقی و آل بویه شاهزاده‌های طراز اول را بحکومت بلوچستان میفرستاده‌اند و آن شاهزاده‌ها فقط بگرفتن مالیات نمی‌پرداخته بلکه بصریح مندرجات تاریخها در آبادانی منطقه حکومت خود و حفظ امنیت کوشا بوده‌اند.

در تمام مدت پادشاهی پادشاهان قاجار شاهزاده فرمانفرما از شاهزاده‌های درجه اول، سفری تا بمپور انجام داده و سفرنامه‌ای نوشته است که بمنزله گزارش امروز محسوب بوده است. اما فرق زیادی است بین حکومت شاهزادگان سلجوقی با حکومت شاهزاده قاجار؛ باین تفصیل که شاهزادگان سلجوقی خودشان فرماندهی سپاهی که در اختیار داشته‌اند عهده‌دار بوده‌اند و بتمام نقاط حوضه مأموریت خود سرکشی میکرده و فی‌المثل بندرطیس که در ساحل بحر عمانست باهر آنها تعمیر میشده. شاهزاده فرمانفرما با کالسکه مسافرت کرده، جز خط عبور خود جائی ندیده و برای مردم خدمتی انجام نداده است. در سفرنامه خود جاهای زیادی را برای احداث قنات مناسب دانسته و تأکید کرده است که قناتهای پرآبی میتوان جاری کرد. اما از ثروت سرشار خود یکرشته قنات جاری نکرد که فایده آن بدیگران برسد. احتمال دادن باینکه در يك نقطه قناتی بتوان جاری کرد کار هر مسافر و عابری است.

معلوم نیست مأموران دوره قاجار چگونه با بلوچها رفتار کرده‌اند که هنوز کلمه قجر در اصطلاح بلوچها مرادف است با ظالم. و بدتر آنکه عموم ایرانیان را قجر مینامند.

رفتار غیرعادلانه مأموران دولت قاجاری و عشق و علاقه بشر به آزادی وضعف حکومت مرکزی ایران در آن دوره دست بهم داده و بلوچها

را بطغیان و خودسری کشانیده .

از طرفی طوایف چادرنشین که همواره در صحراها و بیابانها در حرکت میباشند ، برای حفظ جان و مال خود از دست دزدان و محافظت مواشی و اغنام خویش از حمله حیوانهای درنده ناچارند مسلح باشند. و مسلح بودن چندین قبیله که مسکن و مأوای شناخته و معینی ندارند وظیفهٔ مأموران انتظامی را مشکل میکند. باینجهت هر دولتی که در کشور خود عشایر چادرنشین و خانه بدوش دارد مقدمات اسکان آنها را در روستاها و قراء فراهم میسازد تا نظارت بر زندگی آنان سهل گردد . خلاصه آنکه عشایر همیشه مستعد طغیان و سرکشی میباشند و اجرای هر قانونی که مخالف میل آنان باشد یا آنان نتوانند منافع و فوائد آن قانون را درک کنند آنانرا بسرکشی و خود مختاری خواهد انداخت . عیب دیگر این قسم زندگی آنستکه مغرضان و ماجراجویان میتوانند باسانی و سهولت تعصب دینی یا ناموسی آنانرا تحریک کرده گمراه و عاصی شان سازند .

بلوچها پس از تسلط عرب بر ایران گاهی مطیع حکومت مرکزی بوده اند زمانی مطیع خانها و سرداران خود و بصورت ملوک الطوایف می- زیسته اند.

چنانکه در فصلهای پیش اشاره شده پادشاه مقتدر هر سلسله بلوچستان را مطیع خود میکرد و در زمان قدرت بعضی سلسله ها سلطه و نفوذ حکومت مرکزی ده ها سال بر بلوچستان سایه افکن بوده است مانند دوره پادشاهی سلجوقیان .

در مدت صد و چند سال زمان پادشاهی شاهان قاجار عنایت و توجه درستی ببلوچستان نشد تا قسمتی از بلوچستان را انگلیسها بشرحیکه گذشت

ضمیمه هندوستان کردند و آن قسمت بلوچستان که در تصرف دولت ایران باقیمانده بود هم از دولت مرکزی شنوائی و اطاعت نمیکرد - احمد شاه آخرین پادشاه قاجار بصرافت افتاد که بلوچستان را مطیع و منقاد سازد و قوائی برای این منظور تجهیز کرد ولی سیاست آنروز مملکت اقتضا نکرد قوای دولتی از ملکسیاه کوه جلوتر بروند .

عجب اینستکه با وجود تسلط ظاهری دولت ایران بر بلوچستان گمرک ایران در ملکسیاه کوه مستقر بود در صورتیکه میبایست در مسیر جاده که مرز ایران و پاکستان است دایر باشد . و نزدیکترین شهر بلوچستان بداخله ایران خاش بود زیرا زاهدان در آن تاریخ احداث نشده و محل فعلی زاهدان جنگل گری بود و آب کمی در آنجا جریان داشت . بلوچها این نقطه را دزداب مینامیدند . بعضی گمان کرده اند بمناسبت اینکه دزد ها این جنگل را کمینگاه خویش قرار داده بوده اند دزداب نامیده شده است . حقیقت اینستکه آب جاری آنجا گاهی جریان داشته و گاهی در شن فرو میرفته و از نقطه دیگری بیرون میآمده است ، بعبارت روشنتر در جاهائی که باد تپه های شنی ایجاد کرده بوده آب از زیر توده شن عبور میکرده و در نقاط پست در سطح زمین جاری میشده باینجهت به دزداب موسوم شده . آبی که گاهی پیدا و زمانی ناپدید شود ، دزداب نامیده میشود .

بهر جهت مراجعت قوای دولتی بر جرئت و جسارت خانها و سردار - های بلوچ افزود و تصرف بلوچستان مشکلتر شد . در ضمن اسلحه زیادی بصورت قاچاق وارد بلوچستان میشد و همه قبایل و عشایر بلوچ مسلح گردیده بودند ؛ این خودسری و یاغیگری تا اوایل سلطنت پادشاه فقید ادامه داشت .

بسال ۱۳۰۷ شمسی تیمسار سپهد امان‌الله جهانبانی مأمور فتح بلوچستان و تأدیب سرداران متمرّد بلوچ گردید . در آن تاریخ سردار دوستمحمدخان قوی‌ترین و مشهورترین سردار متمرّد بلوچ و ساکن سراوان بود . قوای او همان زارعین و مردان قبایل چادر نشین بودند که تعلیمات جنگی نداشتند اما در تیراندازی بقدری ماهر بودند که تیرشان کمتر خطا میکرد .

باید دانست که پیش از قشونکشی دولت بیلوچستان چهار طایفه نفوذ و قدرتی بهم رسانده بودند :

- ۱ - بزرگزاده‌ها که در دزک و سیب سکنی داشتند .
 - ۲ - بلیدها در گه (نیکشهر) و قصر قند میزیستند .
 - ۳ - لاشاریها ساکن کوههای بین بمپور و مکران بودند (اسپکه - پیپ - هیچان) .
 - ۴ - شیرخان و نادوئی‌ها که بعد از قشونکشی دولت بیلوچستان نفوذ آنان از بین رفت و تمام قلاع و اراضی بشاه تعلق پیدا کرده درّه بمپور خالصه اعلام شد *
- سرتیپ جهانبانی برای فتح بلوچستان يك هنگ نظامی از مشهد ، يك هنگ از بیرجند و يك هنگ از قوای نظامی کرمان را در اختیار داشت . شرح این قشونکشی را خود تیمسار جهانبانی بتفصیل نوشته‌اند و بطبع رسیده است .
- بهر جهت اول شهری که بتصرف قوای دولتی در آمد خاش بود .

خاش در سال ۱۳۰۷ عبارت بوده است از قلعه‌ای نظامی در تصرف قشون انگلیس . در صورتیکه کتاب معروف *حدود العالم من المشرق الى المغرب* که نزدیک هزار سال پیش تألیف شده است درباره خاش چنین نوشته است: « خاش شهری است که او را آبهای روانست و کاریزها و جائی با نعمت است » . *

ساکنان بومی خاش هنگام قشونکشی دولت همه در چادر سیاه زندگی میکردند چه غیر از قلعه ساختمانی وجود نداشته است. قوای دولتی شهر خاش را بدون برخورد با مانعی تصرف کرده پرچم ایران را بجای پرچم انگلیس به اهتزاز درآوردند و چون دوست محمد خان سردار یاغی در سراوان ساکن بود قشون دولتی عازم سراوان شدند . کسانیکه از خاش بسراوان رفته اند میدانند در فاصله سی فرسنگ بجز قریه گشت آب و آبادی دیده نمیشود .

هوای گرم منطقه نوشیدن آب زیاد را الزام میکند و آب مشروب و خوراک عده با شتر حمل میشده است . نظم و ترتیب حمل و نقل غذا و آب یکی از دشوارترین وظایف فرمانده قوا بوده است . حسن تدبیر سرتیپ جهانبانی و راهنمایی و مساعدت سردار عیدوریکی این موضوع را طبق احتیاج حل کرد و قوای دولتی به جلگه سراوان وارد شده هشتک و کهنی داود را متصرف گشتند. مقاومت بلوچها در قلعه زنگیان شدت داشت زیرا در این قریه قلعه مستحکمی در تصرف آنان بود. بلوچها گمان می کردند که با داشتن مقداری تفنگ که بآنها داده شده بود میتوانند با قوای نظامی

بجنگند و شاید در تمام عمر صدای توپ را نشنیده بودند. دو فروند طیاره آرتش درمرعوب ساختن آنها نقش مؤثری داشت. بالاخره عملیات طیارات و شلیک مداوم توپخانه قسمتی از دیوار قلعه را فرو ریخت و بلوچها خواه ناخواه دست از مقاومت و پایداری کشیده تسلیم گردیدند.

کم مانده بود غائله بدون خونریزی زیاد ختم شود، اما بعد از تسلیم شدن بلوچها سرهنگ داورپناه فرمانده هنگ مشهد دستور میدهد بلوچها اسلحه خود را تسلیم کنند. پسر بچه‌ای میگوید پدرم تفنگ را بمن نداده است که تسلیم تو کنم و سینه سرهنگ را هدف قرار داده او را شهید میکند. این حرکت نظامیان بویژه افراد هنگ مشهد را که افسر خود را کشته می‌بینند تحریک نموده شروع به تیراندازی میکنند و جمعی پس از ختم جنگ بقتل میرسند. شاید اندک تسامح نظامیها در تیراندازی باعث میشد که بلوچها بافسران و نظامیان که در فضای باز ایستاده بودند تیراندازی کنند، در آنصورت تلفات سنگین و موحشی بقوای دولتی وارد میشد. دوست محمد خان که خمیرمایه فساد و موجب این ماجرا شده بود بایران شهر فرار کرد و مدتی بعد گرفتار و به تهران فرستاده شد. در تهران براحتی زندگانی میکرد فقط تحت نظر بود و حق مراجعت ببلوچستان نداشت. گاهی بعنوان شکار با یک نفر مستحفظ از شهر خارج میشد. در یکی از روزهاییکه به بهانه شکار از تهران بیرون رفته بود مستحفظ خود را کشت و فرار کرد بامید اینکه خود را به بلوچستان برساند ولی از نو گرفتار شد و به تهران برگشت داده شده بجزای کردار خویش رسید. برادرش انوشیروان بپاکستان فرار کرد و چندی در پاکستان گذرانید. چون در تمام عمر براحتی و آسایش گذرانده بود و در پاکستان جز لقمه نانی

نمیتوانست بدست آورد با کسب اجازه دولت بایران برگشت. اما وی سردار انوشیروان سابق نبود و نمیتوانست ده يك دسترنج کشاورزان را بعنف بگیرد، باینجهت زندگی او در ایران هم باعسرت و تنگدستی میگذشت و بحکم اجبار بمأموران عالیمقام دولت متوسل گردیده توقع داشت همراه مبلغی که کفاف زندگانی مرفه او را با عنوان سرداری بنماید باو بپردازند. انوشیروان با حضور نگارنده بفرماندار کل بلوچستان میگفت متجاوز از دو یست نفر غلام و کنیز دارم، باین سبب خرج من زیاد است.

از بیرحمی و سفاکی این شخص قصه ها نقل میکردند که قسی القلب ترین افراد را متأثر میکرد. از جمله میگفتند پستان دها زن به امر او بریده شده است.

قبلاً اشاره شده است که پیش از ورود قوای دولت ببلوچستان سردار هر محل عشر در آمد کشاورزان را میگرفت و کشاورزان بلوچ ده يك نتیجه زحمات خود را تسلیم میکردند و اینکار را امری عادی و طبیعی میدانستند. خانها و سردارها به کومک افراد باهوش مجوزی برای اخذ و دریافت ده يك درآمد زارعان و دام پروران جعل کرده بودند باین شرح: آنها مدعی بودند کاریزها و قناتهای بلوچستان بدستور و راهنمایی و امر سردارها و بمباشرت افراد هر قبیله حفر و ایجاد شده و قرار بر این بوده است که عشر درآمد هر کاریز متعلق بسردار و بعد از او باعقابش باشد اما کوچکترین مدرکی برای اثبات این امر نداشتند و نمیتوانستند داشته باشند؛ از آنرو که کاریزهای مهم بلوچستان از زمانهای بسیار قدیم و شاید پیش از انتقال بلوچها باین سرزمین وجود داشته و جاری بوده است. کاریزهائی که در قرن اخیر جاری شده مالک معین و شناخته دارد و تعلق با افراد قبیله ای ندارد؛

با اینحال عسردرآمد بسردار محل پرداخته میشده است. از عشایر دامپرور بنام حق المرتع واستفاده از چراگاهها وحتى از زمینهاییکه با آب رودخانه مشروب میشده است ده يك محصول أخذ می شده است . پس از استقرار قوای دولت گرفتن عشر از زارعین موقوف شد مگر در گوشه و کنار دور از نظر مأموران دولت .

هنگامیکه قوای نظامی بلوچستان را قبضه کرد، يك تیپ در زاهدان و يك تیپ در خاش متمرکز شدند . حکومت وفرمانداری زاهدان نیز با افسران ارتش بود . چند سالی براینمنوال گذشت و لازم افتاد مأموران وزارت کشور عهده دار فرمانداری بلوچستان گردند و کارهای کشوری تحت نظر آنها اداره شود . پس از جنگ بین المللی دوم که شبه قاره هند بدو کشور هندوستان و پاکستان تقسیم گردید و مناصفه بلوچستان که انگلیسها بشرحیکه گذشت از ایران جدا کرده بودند نصیب پاکستان شد . بعضی جوانان تندرو و بیخبر از حقایق تاریخی که در پاکستان زندگی میکردند بملاحظه اینکه بلوچها از حیث مذهب و عادات و اخلاق بپاکستانی ها بیشتر شباهت دارند و رفت و آمد و مراوده بپاکستان سهل تر از داخله ایرانست شروع به تبلیغات ناروایی کردند . غافل از اینکه زمانی پاکستان تا رود سند جزء ایران بوده است . باینجهت دولت ایران توجه بیشتری به بلوچستان معطوف داشت . رفتار ناهنجار بعضی مأموران دولت و بی پروائی برخی افسران کم تجربه خاطر بلوچها را آزرده و زمینه را برای پذیرش تبلیغات سوء مساعد کرده بود . بمنظور جبران گذشته، دولت مأمور عالیمقامی که بلوچها به شخصیت او اطمینان واعتماد داشته باشند به بلوچستان فرستاد . از آن نظر که سازمان ایالتی با شئون یکنفر استاندار تناسب پیدا کند

شهرستان سیستان و شهرستان چاه‌بهار را ضمیمه بلوچستان کردند و سرزمین وسیع بلوچستان را نیز به سه شهرستان تقسیم نمودند باینقرار : شهرستان زاهدان، شهرستان ایرانشهر، شهرستان سراوان . بنابراین بلوچستان یا استان بلوچستان مشتمل بر پنج شهرستان گردید و تحت نظر یک نفر فرماندار کلّ یا استاندار اداره می‌شد.

با اقداماتی که از اواسط سال ۱۳۲۶ شروع شد بلوچها فهمیدند بلوچستان همانند استانهای دیگر مورد توجه دولت میباشد و شاید بجبهاتی به بلوچستان که عقب افتاده است عنایت زیاده‌تری مبذول میگردد تا از استعداد سرشار و لیاقت جوانان بلوچ استفاده شود .

تقسیم بلوچستان بچهار شهرستان زائیده وضع جغرافیائی آن سرزمین است . بطوریکه در بیان وضع جغرافیائی بلوچستان تشریح شده است ، رشته کوههای متعدد سطح منطقه را پوشانیده و تقسیماتی به وجود آورده است و همان تقسیمات طبیعی ایجاب کرده است که هر قسمت شهرستان جداگانه و مستقلی باشد تا مأموران دولت بتوانند وظایف خود را بخوبی انجام دهند .

چهار شهرستان بلوچستان عبارتند از :

- ۱ - شهرستان زاهدان .
- ۲ - شهرستان سراوان .
- ۳ - شهرستان ایرانشهر .
- ۴ - شهرستان چاه‌بهار .

در وجه تسمیه چاه‌بهار عقاید گوناگون و مختلفی اظهار شده است؛ بعضی معتقدند که چهاربهار بوده و با کثرت استعمال چاه‌بهار شده است. مأخذ

این عقیده آنستکه درچاه بهار فصلهای چهار گانه بهار، تابستان، پائیز و زمستان وجود ندارد و همیشه يك فصل است. برای زراعت نباتات در نقاط دیگر فصل معینی است اما درچاه بهار هر وقت تخمی کاشته شود سبز خواهد شد و ثمر خواهد داد. درختها همیشه سبز است و لیموی عمانی در تمام سال میوه میدهد، همیشه گل دارد، میوه نارس دارد، میوه رسیده هم دارد. چون درختها پیوسته سبز است چهار بهار نامیده شده است.

عقیده جمعی دیگر اینستکه چون درختها و روئیدنیها با آب چاه مشروب میشوند و سرسبزی آنجا مرهون آب چاه است چاه بهار نامیده شده. يك اطلس جغرافیائی چاپ اسلامبول چاه بهار را چاهبار ضبط کرده است. چاه بهار و طیس هر دو در ساحل خلیج چاه بهار واقع شده اند و فاصله بین آنها فقط نه کیلومتر میباشد. اهل اطلاع معتقدند موقعیت چاه بهار که درست در مدخل خلیج قرار دارد از نظر مقتضیات تجاری و نظامی ممتاز است، لکن تاریخ حکایت از این میکند که بندر طیس یا نیز در گذشته مرکز تجارت و داد و ستد بوده است و صادرات بلوچستان و کرمان از این بندر بخارج فرستاده می شده است. اسم صحیح این بندر طیس است اما بعضی تاریخ نویسان وجهانگردان آنرا نیز نوشته اند. شاید اختلاف تلفظ آن از نوشتن با حروف لاتین سرچشمه گرفته، زیرا (Tise) حرف S هرگاه بین دو حرف با صدا واقع گردد (ز) تلفظ میشود. بهر جهت دو بندر چاه بهار و طیس هر دو استعداد ترقی زیاد دارند و در آینده نزدیکی در ردیف بندرهای مهم ساحل بحر عمان شمرده خواهند شد.

اکنون به ذکر مختصات و وضع اقتصادی و اجتماعی هر شهرستان

میپردازیم :

۱ - شهرستان زاهدان - مرکز این شهرستان شهر جدیدالبنای زاهدان است که مرکز سیاسی استان هم می باشد . وجه تسمیه زاهدان قبلاً بیان شده است و تکرار آن زاید است . زاهدان یگانه شهری است که در پنجاه سال اخیر احداث شده است . در کشور ایران شهر دیگری وجود ندارد که در چنین مدت کوتاهی بوجود آمده باشد . مخصوصاً با این امتیاز که محل شهر زاهدان پنجاه سال پیش جنگل گز بوده و حتی یکنفر هم در آنجا مقیم نبوده است . بعضی شهرها در ابتدا دهکده یا قریه ای بوده و بنا بمقتضیاتی اهمیت پیدا کرده تبدیل بشهر شده است . شهر مشهد ابتدا قریه کوچکی بوده بنام نوغان که پس از انهدام طوس بدست مغولها وامیر - تیمور معدودی از ساکنان آنجا که از قتل عام نجات یافته بودند در اطراف حرم حضرت علی بن موسی امام هشتم شیعیان خانه هائی گلی ساختند و مقیم شدند . بتدریج قریه های نوغان و سناباد بیکدیگر اتصال یافته شهر مشهد را بوجود آوردند لکن زاهدان مسبوق بچنین سابقه ای نیست .

پیدایش شهر زاهدان بر اثر امتداد راه آهن کوتا بایران رخ داده است زیرا در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ میلادی) که کشور بیطرف ایران در معرض تجاوز همسایه های زورمند قرار گرفت روس ها راه آهن ماوراء قفقاز را به تبریز اتصال دادند و انگلیسها راه آهن هند را بزاهدان رسانیدند و گویا در نظر داشته اند بمشهد اتصال دهند .

انقلاب روسیه و شکست آلمان نقشه ها را تغییر داد . علاوه بر - راه آهن فرودگاهی برای طیارات در زاهدان احداث شد و در نظر بوده فرودگاه دیگری بین میرجاوه و زاهدان ساخته شود که آثار اقدامات مقدماتی هنوز هم هویدا است . بنا برمشهور روسها مانع احداث فرودگاه

دیگری شده‌اند و یا ختم جنگ ایجاد فرودگاه دیگری را غیر لازم شمرده است .

خلاصه آنکه راه آهن هندوستان در نقطه‌ای که بلوچها دزداب می‌نامیدند متوقف شد و تجار که با هند تجارت داشتند در این نقطه اجتماع کرده بتصور اینکه راه آهن برچیده خواهد شد چادر زدند و کارهای تجارتی خود را انجام میدادند. طوفانهای شدید بویژه در ماههای اسفند و فروردین زندگی زیر چادر را مشکل کرده و بارانهای شدید مناطق گرمسیر که معمولاً بصورت رگبارهای تند میبارد مشکل دیگری بوجود آورده . مأموران گمرک و کسان دیگری که بدزداب آمده بودند دچار زحمت شدند و به صرافت افتادند خانه‌های گلی کم خرجی بسازند تا در صورت برچیده شدن راه آهن خسارت زیادی متوجه آنها نشود . اما در آنجا نه بنا و کارگری وجود داشت نه مصالح و لوازم بنائی .

احتیاج روزافزون بساختن خانه چند نفر بنای یزدی و بیرجندی و جمعی کارگر سیستانی ، بیرجندی و کرمانی را با آنجا کشانید و ساختن خانه‌های ارزان قیمت و گلی شروع شد .

جلگه کم وسعتی که شهر زاهدان در انتهای شمالی آن ساخته شده است بیش از سه چهار فرسنگ مربع وسعت ندارد و از هر طرف به رشته کوهها و تپه‌های کم ارتفاعی محدود گردیده است . تنها از سمت شمال شرقی شکافی بین تپه‌ها وجود دارد که آب سیل از آنجا خارج میشود . راه زاهدان بمشهد تا مسافت ده فرسنگ از دره‌های بین کوهها عبور میکند و در هر مک وارد جلگه میشود . راه زاهدان به خاش نیز از بین کوهها میگذرد . راه زاهدان به میرجاده (میرجاوه) که مسیر راه آهن نیز میباشد

از دامنه کوهها عبور میکند و از روی تپه های کم ارتفاع جنوب شرقی وارد جلگه زاهدان میشود .

پس از آنکه چندین سال گذشت و بتدریج مسلم و قطعی گردید که راه آهن برچیده نخواهد شد دزداب محقر چهل و پنج سال پیش که جنگل گزی بیش نبود اهمیت شهر مدرن و تازه ای بخود گرفت و کم کم بر جمعیت آن افزوده شد و خانه های بالنسبه وسیع و زیبا در آنجا بنا گردید . نظر باینکه بارندگی در این منطقه زیاد نیست و مثل نقاط داخلی کشور برف نمیبارد و باران بصورت رگبارهای شدید اما سریع وزود گذر نازل میشود مردم در استحکام منازل خود وقت لازم بعمل نمیآوردند . بیشتر خانه ها با خشت خام ساخته میشد و بمنظور کمی خرج و آسانی کار از پی برداری ساختمانها طفره میرفتند . اطمینان بعدم نزول بارانهای دامنه دار و تجربه ای که درباره رگبارهای موقت داشتند موجب و باعث شد که تمام خانه ها سُست و سراسری ساخته شود . بیش از بیست سال گذشت و بارانی که مردم را متوجه خطر کند نازل نشد و بر جرئت و جسارت مردم افزوده شد . کار بجائی رسید که ساختمان آجری انحصار داشت بمسجد ، حسینیه و پنج شش باب دبیرستان و دبستان .

مسامحه و سهل انگاری مردم زاهدان در ایجاد ساختمانهای مستحکم نتیجه تلخی بیارآورد باین شرح که در زمستان سال ۱۳۲۸ شمسی بارندگی شدید و طولانی شروع شد و ساعتها نزول باران طول کشید . نظر باینکه کوههای جنوب زاهدان یکپارچه صخره است و باران بزمن فرو نمیرود هنگام نزول بارانهای دامنه دار جریان سیل حتمی است . بارندگی از صبح شروع شده بود ؛ بعد از ظهر سیل بشهر رسید اما مقدار آب در اول

امر آنقدر نبود که ایجاد وحشت کند. اوّل شب آب از مجرای خود خارج گردید و محله‌های مغرب را تهدید کرد.

محله‌های مشرق که بیشتر خانه‌های مردم فقیر در آنجا بنا شده بود محفوظ بود باینجهت که برای عبور دادن راه آهن سدی بازتفاع یکمتر یا بیشتر احداث کرده بودند که ترن از روی آن عبور کند. اما امتداد راه آهن باین نقطه نرسیده بود و سد مذکور جلو سیل را گرفته بود. از آن جهت که سر بازخانه و ساختمانهای نظامی در ماوراء این سد واقع بود فرمانده تیپ زاهدان بعضی ساکنان خانه‌های مشرق شهر خبر داده بود که مواظب خود و خانه خود باشند و امر کرده بود که سد مورد بحث را بشکافند. ناگهان ده‌ها هزار متر مکعب آب بطرف شهر جاری شد و در کمتر از دو ساعت نهصد و چند خانه را خراب کرد و کسی ندانست چند نفر طعمه سیل شدند زیرا ساکنان آن قسمت شهر از کسانی ترکیب میشدند که کسی از بود و نبود آنان خبر ندارد: فقیران، مزدوران، مسافران، همه در آنحدود شب را بروز می‌آوردند. معاون بانك ملی و کلفتش را سیل برد. مردم معاون بانك را نجات دادند لکن نعش کلفت را روز بعد در خارج شهر پیدا کردند.

روز بعد که شهرداری و مردم میخواستند بدانند چند خانه خراب شده است باشمردن حوض‌های خانه‌ها که چون با سیمان ساخته شده بود از بین رفته و نشانی این بود که در این محل خانه‌ای وجود داشته است، توانستند تعداد تقریبی منازل خراب شده را بدست آورند.

این پیش‌آمد مردم زاهدان را از خواب غفلت بیدار کرد و بعد از آن هر کس میخواست خانه‌ای بسازد اگر تمکّن داشت با آجر و آهک خانه

میساخت و اگر قدرت مالی او اجازه نمیداد تمام منزل را با آجر بنا کند اقلّا پی ساختن را با سنگ یا آجر بنا میکرد. علاوه بر این مسیل عمیق و عریضی در وسط شهر ایجاد شد و احتیاط کافی بعمل آمد که وسعت مسیل گنجایش عبور دادن سیل‌های شدید را داشته باشد و در آینده باعث خرابی خانه‌ها و خسارت مردم نشود.

جمعیت زاهدان طبق آخرین سرشماری ۱۷۴۹۲ نفر معین گردیده و اول شهری است که سکنه بومی ندارد. بلوچهای ساکن زاهدان از لادیز و جاهای دیگر زاهدان آمده‌اند. باقی ساکنان زاهدان بترتیب از بیرجند، کرمان، سیستان، یزد و شهرهای دیگر آنجا روی آورده‌اند. جمعی تاجر هندوستانی که بیشترشان از طایفه سیک می باشند در زاهدان سکونت دارند. سیک‌ها پیروان بابائیک میباشند. بعضی گمان میکنند بابائیک همان عرفی شاعر مشهور ایرانی است ولی البته این ادعا درست نیست. قدر مسلم آنستکه بابائیک قصد داشته است خرافات دین بودا را کنار بگذارد و دینی مناسب فکر بشر امروز رواج دهد. کسانی که عقیده دارند بابائیک و عرفی یکنفر بوده‌اند، میگویند عرفی قصد داشته هندوها و پیروان بودا را بدین اسلام معتقد سازد. احکامی که وضع کرده است بدین اسلام نزدیکتر است تا بدین بودا ولی از لحاظ مصلحت اندیشی تظاهری به اسلام نکرده و قصدش این بوده است که بعد از مساعد شدن زمینه نیت خود را علنی و آشکار سازد اما اجل مهلتش نداده، و کار ناتمام مانده است. سیک‌ها موی سرو صورت را کم نمیکنند و نسبت بسایر طوایف هند در کسب علم و دانش کوشاتر و در رشادت و

جنگجوئی شهره‌اند . آنها در شهر زاهدان عبادتگاه زیبائی ساخته‌اند و هر روز صبح برای انجام عبادت همه بعبادتگاه می‌روند و هر کس بفراخور توانائی خود مبلغی در صندوق معبد میریزد و در امور خیریه صرف می‌شود . دبستانی نیز برای اطفال خود دایر کرده‌اند . پسر و دختر با هم درس می‌خوانند و آموزگار را از هندوستان خواسته‌اند . جمعی تاجر پاکستانی نیز در زاهدان بتجارت اشتغال می‌ورزند ولی عدّه آنها کمتر از تاجران هندی است .

پیش از تقسیم شبه قاره هند بدو کشور هندوستان و پاکستان یکنفر کنسول از طرف دولت انگلیس در زاهدان اقامت داشت و بکارهای اتباع دولت انگلیس رسیدگی میکرد . اکنون هر يك از دو کشور هند و پاکستان کنسولگری جداگانه‌ای دارند که حافظ منافع اتباع دولت خویش می‌باشد .

شهر زاهدان پیش از تقسیم هندوستان بدو کشور پاکستان و هند رونق بیشتری داشت . تجارت که عامل عمده آبادانی زاهدان بود بشدت تنزل کرد . سبب تنزل تجارت زاهدان این بود : تا وقتی شبه قاره هند بوسیله دولت انگلیس اداره میشد مال التجاره‌ای که از ایران بهند صادر میشد از پرداخت گمرک معاف بود ، باینجهت تجار از تمام ایران صادرات را از راه زاهدان بهندوستان می‌فرستادند ، اما بعد از تقسیم هند دولت پاکستان از مالالتجاره که بآن کشور وارد میشد گمرک میگرفت . با این عمل مزیت راه زاهدان از بین رفت و اکنون کالای ایران از راه خرمشهر و بنادر جنوب صادر میشود . دیگر اینکه مملکت پاکستان نسبت بهند کشور فقیری است و مشتری مال التجاره ایران هندوستان بوده است که

اکنون پاکستان بین ایران و هند واقع گردیده است و منافع تجّار ایجاب می‌کند که صادرات را از راه دریا مستقیماً به هندوستان بفرستند. باین سبب جمعی از تجّار زاهدان بتهران، مشهد، و بنادر جنوب پرداخته‌اند زیرا از زاهدان اهمیت سابق خود را از دست داده‌است. شهر جدید الاحداث زاهدان آثار تاریخی ندارد و نباید داشته باشد. ساختمانهای خیریه و عمومی عبارت است از دو باب مسجد: مسجد جامع و وسیع متعلق بشیعیان که در مرکز شهر واقع شده‌است و مسجد اهل سنت و جماعت. حمامها همه خصوصی است، یعنی کسانی حمام ساخته و آب را بوسیله چاه تأمین میکنند. مهمان-خانه کامل و جامعی ساخته نشده و اداره مهمانخانه‌های مجهز در شهرهای کوچک مقرون بصرفه نیست. در عوض چند محل بنام مهمانخانه دایر است که فقط خوراک و خوابگاه بمسافریں میدهد.

یکباب حسینیه توسط تاجران زاهدان ساخته شده و مراسم عزاداری و روزه خوانی ماه محرم در آنجا صورت میگیرد. ساختمان قابل ذکر دیگر انحصار دارد بچند باب دبستان و دبیرستان که با آجر و آهن بنا شده است و در محلّ خود ذکر خواهد شد.

پس از خرابی سیل بسال ۱۳۲۸ که شرح آن گذشت زمامداران و مأموران مسئول و خود مردم بفکرافتادند برای عبور سیل مجرائی فراهم نمایند تا اگر دوبرتبه سیل وارد شهر گردد آنهمه خسارت وارد نسازد. چاره کار و راه علاج را در این دیدند که از وسط شهر نهری که گنجایش عبور دادن حداکثر آب سیل را داشته باشد باز بگذارند و این مجرا هیچ پیچ و خم و اعوجاجی نداشته باشد و چون در طرفین مسیل سابق مردم فقیر خانه ساخته بودند و خراب کردن خانه آنان زندگی آنها را بهم میزد،

بجای عریض کردن مسیل از کف آن خاک برداری کرده دیوار دوطرف را با سنگ ساخته و مجرای آب را بصورتی در آوردند که دوباره از این راه ضرری بمردم توجه نکند.

پیش از این اشاره شده است که شهر زاهدان فاقد آب جاری است. سه رشته قنات موجود هر سه در خارج شهر ظاهر شده است و خانه‌های شهر نمیتوانند از آب کاریزها استفاده کنند. برای رفع این نقص سال ۱۳۲۸ دو حلقه چاه عمیق حفر شد. این چاهها در محلی حفر شده است که بر تمام شهر مسلط میباشد. پیش از حفر چاه عمیق آب مشروب هر خانه از آب چاه همان خانه تأمین میشد. هر خانه دو چاه داشت که در اصطلاح فقه به بُرین تعبیر میشود و چون زمین زاهدان شن است و اغلب خانه‌ها کوچک، فاصله چاه آب با چاه دیگر آنقدر نیست که رابطه‌ای بین دو چاه برقرار نباشد، بنابراین آشامیدن آب از چاههای منازل برخلاف موازین صحّی بود. حفر چاههای عمیق دو عیب زاهدان را برطرف کرد: اول آنکه آب سالم و بی‌آلایشی در اختیار مردم گذاشت. دوم اینکه چشم مردم در داخل شهر بر آب جاری افتاد و خیابانهای مهم درخت کاری شد.

گوی شیر و خورشید سرخ - خسارتهائی که سیل سال ۱۳۲۸ بر زاهدان و مردمش وارد کرد سبب شد که تشکیلات و سازمان شیر و خورشید سرخ به کومک کسانی که از هستی ساقط شده‌اند بشتابد. مبلغی پول به جبران خسارت کسانی که اثاثیه و لوازم زندگی را ازدست داده‌اند تخصیص یافت و بانظر کمیونی تقسیم گردید. بین آنهائیکه خانه‌شان طعمه سیل شده بود کسانی وجود داشتند که بتوانند خانه خود را دوباره بسازند ولی

اکثریت آنان بضاعت و قدرت نداشتند که بتعمیر خانه بپردازند . از این جهت شیر و خورشید تصمیم گرفت خانه هائی بسازد و در اختیار آنان بگذارد . زمین خانه ها ، نزدیک چاههای عمیق که قریب يك کیلومتر باشهر فاصله دارد انتخاب گردید . در نقشه ای که مهندسین تهران کشیده بودند و گویا نظرشان بزمینهای گرانیقیمت تهران معطوف بوده برای هر خانه دو اطاق و يك آشپزخانه كوچك و يك مستراح قائل شده بودند با حیاطی كوچك . در صورتیکه صحرای وسیع زاهدان جا داشت و میسر بود که با همان هزینه خانه ای ساخته شود که يك خانواده بتواند راحت در آن زندگی کند . از تاریخی که کوی شیر و خورشید سرخ زاهدان ساخته شده است تا کنون نزدیک پانزده سال گذشته است و هنوز هم کسی نرفته است از آن خانه ها استفاده کند باینجهت که هم باشهر فاصله دارد و رفت و آمد مردم فقیر در تابستانهای گرم و زمستانهای سرد مشکل است دیگر اینکه بی بضاعت ترین مردم نمیتوانند در دو اطاق زندگی کنند . در ایران هر - خانه ای يك اطاق برای نشیمن افراد خانواده اختصاص داده میشود که خوابگاه آنها نیز خواهد بود . يك اطاق برای مهمانخانه و پذیرائی واردین . و مسلماً هر خانه انباری لازم دارد . جائی برای ذخیره هیزم و زغال از ضروریات هر خانه شمرده میشود . آشپزخانه و مستراح نیز از ضروریات است . باینجهت خانه هائی که خود مردم میسازند ، هر چند فقیر باشند دارای سه تا چهار اطاق ، انبار و دیگر بناهای لازم میباشد و خانه های شیر و خورشید فقط دو اطاق دارد و با حوائج مردم وفق نمیدهد .

شاید چنین خانه هائی برای کارگر اروپائی که غذا را در خارج خانه صرف میکند و حاجتی به انبار و ذخیره کردن هیزم و زغال ندارد کافی باشد

اما برای کارگر ایرانی کافی نیست.

کسانیکه در سالهای اول نقشه شهر زاهدان را طرح کرده بودند در مجاورت و متصل به اداره فرمانداری باغی بمساحت تقریبی چهار پنج هزار متر مربع بنام باغ ملی احداث کرده و درختکاری نموده بودند که با آب چاه مشروب میشده و برای زاهدان بیست سال پیش کافی بوده است. توسعه روزافزون شهر مخصوصاً از وقتی مرکز يك استان شد اقتضا میکرد باغ ملی وسیعی که گنجایش تفریح و گردش ساکنان مرکز يك استان را داشته باشد احداث گردد. احداث چنان باغی در مرکز شهر میسر نبود باینجهت در انتهای جنوبی شهر باغ ملی وسیع و مناسبی بنا کردند و در يك سمت آن عمارتی ساخته شد که گویا اکنون محل اقامت استاندار میباشد. این باغ نیز از یادگارهای نخستین استاندار بلوچستان است و بایمارستان و بنگاههای فرهنگی و چاههای عمیق در يك تاریخ ساخته شده است. بنا بر آنچه گذشت زاهدان شهری است تازه ساز، نظیف و دارای نقشه‌ای مرتب که تمام خیابانها وسیع و عمود بر یکدیگر است. تمام خانه‌ها چاه آب دارد و بیش از حفر چاه عمیق آب مشروب اهالی از چاه برداشته میشده است. سه قنات در زاهدان جاری کرده اند لکن وضع زمین طوری است که قناتها در خارج شهر بمصرف زراعت میرسد. در سالهای اخیر یک نفر از تجار زاهدان با هزینه زیاد قناتی در دو فرسنگی جنوب شهر جاری کرده که ممکن است آب آن بشهر آورده شود و باغبانی در جنوب و امتداد راه خاش احداث گردد.

ترکیب خاک زاهدان برای زراعت و کشاورزی شایستگی کافی ندارد. گرچه زارع و کشاورز از یزد بزاهدان آورده اند و مساعی کافی بکار برده اند

نتوانسته‌اند بیش از چهار برابر بذر حاصل بردارند. زمینهای زاهدان برای کاشتن یونجه واسپرس صلاحیت دارد بعضی درخت‌ها هم بسپولت نمو میکنند و ثمر میدهد مانند پسته، ولی بازحمت و مراقبت دائم انواع میوه - ها را نمیتوان کاشت و تربیت کرد. بوته مو یا تانک، توت و بادام در بعضی منازل بمقدار کم دیده میشود و دلیل اینستکه میتوان این قسم درختها را بشمر رسانید. درخت گز یا کاج وحشی حاجتی بزحمت ندارد و در همه جا به آسانی میروید و نمو میکند و درختهای سطر بوجود میآورد. نمو کاج اهلی، سرو و انواع اشجار زینتی بدون زحمت میسر است. تا کنون کسی بفکر غرس چنین درخت‌هایی نبوده است.

در زاهدان درخت نخل نمو میکند اما ثمر نمیدهد و هم چنین است درخاش. در این دوشهر که باصطلاح در منطقه خوش آب و هوای بلوچستان واقع شده‌اند نخل میوه نمیدهد.

اوضاع طبیعی بخش خاش - بخش خاش در جنوب شهرستان زاهدان
واقع شده است و محدود است از مشرق به شهرستان سراوان از مغرب و - جنوب به شهرستان ایرانشهر. مساحت بخش خاش نزدیک سی و پنج هزار کیلومتر مربع یعنی اندکی کمتر از مساحت کشور بلژیک میباشد و جمعیت آن بین سی تا سی و پنج هزار تخمین شده است. این جمعیت نسبت بوسعت سطح آن بسیار کم است و هرگاه با جمعیت بلژیک مقایسه شود انسان دچار حیرت و تعجب میگردد (جمعیت بلژیک نه ملیون و جمعیت نسبی در هر کیلومتر مربع ۲۹۴ نفر است).

مرکز بخشداری شهر خاش و توابع آن در حدود دویست قریه و

مزرعه است . دهستانهای این بخش عبارتند از :

- ۱ - حومه خاش .
- ۲ - پشت کوه .
- ۳ - ده پایید .
- ۴ - ایرند کان .
- ۵ - کارواندر .
- ۶ - دهستان گوهر کوه .
- ۷ - دهستان کوشه .

تمام مردم این شهرستان بلوچ میباشند، فقط در شهر خاش اکثریت با غیر بلوچ است . بیشتر دهستانها با جاده‌هائی که اخیراً ماشین‌رو شده بیکدیگر متصل گردیده است ، اما چون سیلابها پیوسته راهها را خراب میکنند این راهها همواره باید مورد مرمت و تعمیر قرار گیرند . در این بخش رودخانه دائمی و قابل زکری وجود ندارد . سیلابها یارودخانه‌های موقتی که هنگام ریزش باران از کوه تفتان سرازیر میشود و چند ماه آب دارد عبارت است از :

۱ - رود ماهی که از دره‌های شمالی کوه تفتان سرازیر میشود از کهورک گذشته بطرف شوره گز میرود و دودآبادی معروف به گُرگ و سعید آباد از این رود مشروب میشود .

۲ - سیلابهای دامنه غربی تفتان از تنگ معروف به گلمزار بطرف شور گز جریان دارد . از کوههای بزمان و سیاه‌بند که در سمت مغرب خاش

واقع گردیده است، سیلابهای بنام شوراب و پُک به سیلابهای مذکور می پیوندند و از آنها استفاده کاملی نمی شود .

۳ - سیلابهای جنوب غربی تفتان که از دره کوشه سر ا زیر میشود و از آبادیهای دِجَنگ و سَوْتَن و کنار سیاه ریشک عبور کرده بهامون چاه غیبی میریزد .

۴ - سیلابهای جنوب شرقی و جنوب باسامی کوشه یا مهران و ترشاب که از جلگه خاش و پشتکوه گذشته بطرف شمال تغییر مسیر میدهد و در جلگه موسوم به کُرو با سیلابهای موسوم به کرانچن و موریش و سنگان یکی شده در شمال ناحیه ریگ ملک به رودخانه میرجاوه میریزد .

۵ - سیلابهای شمال و شمال شرقی موسوم به پدگی و لارمبا و گژکوش و تمین و انجرك پس از عبور از قریه لادیز به رود میرجاوه میریزد .

کوه تفتان - کوه تفتان که بعلت خروج دود و گازهای آتشفشانی از بالای آن مشهور است در فاصله چهل و هشت کیلومتری شمال خاش قرار دارد . ارتفاع آن از سطح دریا نزدیک ۳۹۶۲ متر است و غالباً تا نیمه ماه خرداد بر قله آن برف دیده میشود . دودی که از منافذ قله تفتان خارج میشود هر فصل سال صورت خاص دارد؛ در روزهای معتدل زمستان و اوایل بهار با طلوع اشعه خورشید گازها و دودهای تفتان بشکل توده های پنبه جدا جدا بر قله کوه خود نمائی میکنند و بتدریج در فضای پهنای آسمان به فاصله تقریبی پانزده تا بیست فرسنگ مربع منتشر میشود و بعضی روزها بشکل نواری از پنبه در یک سمت قله کوه که معمولاً طرف مشرق یا مغرب

است بچشم میخورد. در روزهای گرم تابستان شکل مشخصی ندارد و بصورت غبار در فضا انتشار می یابد .

منافذیکه دود را بخارج هدایت میکند بیشمار و فراوان است بعضی شبیه لانه مورچه و برخی وسیع مانند حلقه چاه بنظر میرسد . منافذ اصلی و مجراهای مهم خروج گاز بیش از سه چهار حلقه نیست . گازیکه از مجراهای اصلی بیرون می آید تا ارتفاع سی تا چهل سانتیمتر برنگ قرمز دود آلود یا شبیه آتش بوته تنور می باشد «بوته تنور گیاهی است که موقع سوختن دود و شعله آتش با هم مخلوط است» پس از آن تا ارتفاع يك مترو نیم برنگ دود معمولی و بعد از این ارتفاع سفید بنظر میرسد .

قله تفتان از نزدیک به دو شعبه تقسیم میشود . قله شرقی مسطح و فاقد منفذ و علایم آتشفشانی است و صعود به قله فقط از این قسمت میسر است . دو چاله یا فرورفتگی عمیق در کناره غربی این قسمت دیده میشود که احتمالاً یادگار فعالیت شدید ادوار گذشته تفتان است . در این چاله ها منافذی دیده میشود ولی در حال حاضر گازی از آن خارج نمیگردد اما در فواصل غیر معین صداهائی شبیه صدای موتور سیکلت بگوش میرسد که ابتدا قوی است و به تدریج ضعیف میشود (تفت بر وزن هفت یعنی گرم و گرمی و حرارت و بمعنی تعجیل و شتاب نیز آمده است . قهر و غضب و گرم شدن از خشم و غضب را نیز گویند) . قله جنوبی برخلاف قله های شرقی و شمالی دارای منافذ بیشمار است . سطح این قسمت کوه را گوگرد خالص پوشانده است بطوریکه هنگام راه رفتن و عبور از روی پوشش گوگرد صدائی مانند صدای عبور از روی برف یا ورقه یخ نازک شنیده میشود .

بدیهی است گوگردی که سطح زمین را پوشانیده است از رسوب گازهای خارج شده بوجود آمده است. در دامنه شرقی تفتان چندین چشمه آب داغ وجود دارد. طعم آب این چشمه ها تلخ و مشمتز کننده است. این آب پس از طی مسافتی نزدیک یک کیلومتر بچاهی میریزد و دو سه کیلومتر پائین تر دوباره ظاهر شده سپس در ریگزاری فرو میرود. آب این چشمه ها کم و زیاد میشود و گاهی بعضی بکلی خشکیده چشمه دیگری بوجود می آید. و کناره جوئی که آب این چشمه ها از آن عبور میکند و سنگهای کف جوی برنگهای زرد، سرخ، آبی و سبز در می آید و منظره زیبا و بدیعی بوجود می آورد. در بحبوحه گرمای تابستان که مرکز و جنوب بلوچستان بسیار گرم و سوزان است هوای آبادهای مجاور تفتان ملایم و مطلوب میباشد. در بین قله های تفتان، در سمت مغرب و شمال آبادی کوشه، چاله بزرگ و وسیعی قرار دارد که اغلب اوقات سال پر آب است و به شکل دریاچه ای بطول ۳۶۰ و عرض ۲۵۰ متر جلب توجه میکند و بنام سردریا معروف است.

منابع طبیعی و کانه های بخش خاش - در باب کانه ها و معادن بلوچستان و ترکیب احجار و کوه های منطقه، مهندسان ایتال کنسول مطالعاتی بعمل آورده اند که بر اصول زمین شناسی متکی است و بیان تمام نظریه های آنها از حوصله این مختصر خارج است و برای خوانندگان غیر فنی مفید فایده ای نیست. معادنی که در کوه تفتان موجود است و از قرن ها پیش باقتضای وسائل هر دوره از آنها بهره برداری میشده است عبارت

است از گوگرد، سنگ مرمر، پنبه نسوز، زاج، سُرب، نوشادر و معدن کرمیت .

کشاورزی و دامپروری - بلوچها اصلاً مردمانی چادر نشین بوده‌اند و معیشت خود را از راه تربیت اغنام تأمین میکرده‌اند و توجه زیادی به امر زراعت نداشته‌اند با این وصف درخاش و قراء اطراف کشاورزی رواج یافته و همه ساله مقداری گندم، جو، ذرت، لویا، باقلا، عدس، ماش و در نقاط گرمسیر برنج کاشته می‌شود. در درّه‌های کوه تفتان انواع درخت-های میوه دار از قبیل زردآلو، سیب، آلبالو، گردو، بادام، انگور و انار بخوبی نمو می‌کند و ثمر می‌دهد .

اشجار و نباتات جنگلی این بخش عبارت است از: بنه که به ترکی چاتلانقوش نامیده می‌شود. بنه از خانواده بسته می‌باشد و ثمر آن اندکی از عدس بزرگتر است . بنه را خوب می‌سایند و با آب مخلوط کرده يك نوع خورشت یا قاتق خوشمزه و مغذی از آن بدست می‌آورند. بادام کوهی نیز فراوان است. مغز آن تلخ می‌باشد. درخت گز، کناز (سدر)، کهور انجیر کوهی و از بوته‌های مفید گون یا بوته کتیرا و کُمای و انغوزه به فراوانی می‌روید .

دامپروری - دامپروری در این بخش انحصار دارد به نگاهداری بز و گوسفند. شتر تنها حیوان بارکش و کم خرجی است که نگاهداری آن هزینه زیاد ندارد و بقول معروف (بیچاره خارمی خورد و بار میبرد). اسب و الاغ برای سواری و بارکشی کم و بیش وجود دارد . از مرغهای اهلی، مرغ و خروس و از غیر اهلی کبک، تیهو، دراج، هوبره و کبوتر

فراوان است. از حیوانات وحشی گرگ، کفتار، شغال، خرس و گاهی پلنگ دیده می‌شود. در بیابانها گله‌های آهو و در کوهسار بز کوهی زیاد زندگی می‌کنند.

تجارت بمعنی صحیح در این بخش وجود ندارد. سالهائی که باران کافی باریده باشد و مراتع برای تعلیف گوسفندان آماده باشد بلوچها مقداری روغن، پشم، کرک و پوست گوسفند به شهر نشینهای فروشند. در عوض غله، پارچه، دارو، قند و چای خریداری می‌کنند. صنایع دستی مردم این بخش عبارت است از: گلیم بافی، بافتن چادر سیاه باموی بز و تهیه بعضی پارچه‌های ضخیم. یگانه هنر قابل ذکر زنان بلوچ یکنوع دوزندگی است بنام (زی). زی را معمولاً روی پارچه جداگانه می‌دوزند و بعد روی سینه پیراهنهای زنانه و سرآستین و پائین دامن نصب می‌نمایند. باید انصاف داد که زنهای بلوچ در دوختن زی کمال مهارت و سلیقه را بکار می‌برند. اشکال هندسی و نقشهای بدیع را بانج الوان در نهایت ظرافت می‌دوزند و بینندگان آن را دچار حیرت و تعجب می‌کنند. حصیر بافی و بافتن یکنوع سبد زیبا که کَجُو یا کَجَک نامیده می‌شود و همچنین بافتن سواس که کفش بنددار تابستانی است و ساختن طناب و کمر بند و کلاه و مخصوصاً کوَتَک که نوعی سینی محکم است با برگ خرما از صنایع دستی بلوچها بشمار می‌رود.

صنایع چوبی و فلزی رواج ندارد، زیرا چوب قابل تجاری در بلوچستان وجود ندارد. زرگرهای بلوچ بعضی وسایل زینتی خیلی ساده و ابتدائی بانقره و گاهی باطلا می‌سازند از قبیل پَلْک که دکمه ایست که در

بینی فرو می‌برند و موری که اسبابی است برای نگاهداری و تنظیم موی سر. ساکنین خاش بیشتر از قبیله ریگی و دارای مذهب سنت و جماعت‌اند. شهر خاش یا خواش یا راش، که بلوچها آنرا به دو صورت اخیر تلفظ میکنند، بعد از زاهدان معتبرترین شهرهای بلوچستان است. علت اختلاف تلفظ نام این شهر باغلب احتمال مربوط به تلفظ حرف «خ» می‌باشد که بلوچها عموماً «خ» را «ه» تلفظ می‌نمایند. این جمله ضرب‌المثل شده است که بلوچها می‌گویند (هرما می‌خوریم و هدمت می‌کنیم) یعنی خرما می‌خوریم و خدمت می‌کنیم. اختلاف تلفظ خاش باید از کیفیت تلفظ «خ» سرچشمه گرفته باشد.

شهر خاش برعکس زاهدان که شهری است تازه ساز، از بلاد قدیمی است که هزار سال پیش هم دارای همین نام بوده است. حوادث و ناامنیها باعث خرابی شهر تاریخی خاش شده تا آنجا که بعضی گمان و تصور کرده‌اند که خاش هم از شهرهای تازه ساز است. علت و سبب این گمان وضع خاش در قرنهای اخیر بویژه دوران پادشاهان قاجار بوده است چه، در زمان سلطنت قاجاریه خاش عبارت بوده است از محل اقامت يك پادگان نظامی دولت انگلیس و ساختمانهای آن منحصر بوده به سی چهل اطاق که سربازان هندی در آن‌ها زندگی می‌کرده‌اند. دواطاق به تلگرافخانه تعلق داشته و ساکنان بومی در زیر سیاه چادر زندگی می‌کرده‌اند.

بسال ۱۳۰۶ افسری بنام سرهنگ سالار امجد بفرماندهی هنگ جدید التأسيس زاهدان منصوب و در همین سال افسر دیگری بنام سرهنگ علیشاه خان با يك گروهان سرباز مأمور می‌شود تا پادگان خاش را از

انگلیس ها تحویل بگیرد. افسر مذکور با حضور سران بلوچ پرچم انگلیس را پائین آورده پرچم ایران را بجای آن نصب می کند. در سال ۱۳۰۶-۱۳۰۷ بین پادگان خاش و بلوچها زد و خوردهائی روی داده و تلفات زیاد نتیجه آن زد و خوردها بوده است. قشون کشی تیمسار جهانبانی بسال ۱۳۰۷ امنیت نسبی را در بلوچستان برقرار کرد و رفتار خشن سرتیپ البرز که جمعی از سران بلوچ را در قله کوهك اعدام کرد به یاغیگری بلوچها مطلقاً خاتمه داد و بلوچستان امن شد. از سال ۱۳۱۰ يك تیپ نظامی در خاش مستقر گردید و آبادی و توسعه خاش از آن تاریخ شروع شد. در سال ۱۳۳۶ تیپ خاش ابتدا به زاهدان و کمی بعدتر به کرمان منتقل گردید. در حال حاضر پادگان نظامی خاش انحصار به يك گردان دارد. شهر خاش در فاصله ۱۸۵ کیلومتری زاهدان در جلگه محدودی واقع شده است که سه طرف آنرا کوه احاطه دارد. کوههای مشرق خاش خیلی عمودی و موسوم است به کوههای دهند. در این کوهها آثار حیوانات حلقوی بصورت فسیل دیده می شود و حکایت از این می کند که خاش روزی دریا بوده است. کوههای سمت مغرب مضرس و بنام کوه پنج انگشت یا پنج انگشتان معروف گردیده است.

آب و هوای خاش بنا به اظهار مُعمرین رو به اعتدال می رود. می گویند تا چهل سال پیش هوا گرم و مرطوب بوده است و بر اثر وجود باتلاقها، مرض مالاریا وجود داشته. اکنون باتلاقی دیده نمی شود و مالاریا هم تخفیف یافته است.

افزایش تدریجی جمعیت خاش کمبود آب را محسوس ساخت و از

سال ۱۳۱۶ اهالی به صرافت احداث قنات و تهیه آب افتادند و قنات‌های متعددی در اطراف شهر جاری گردید. مشهورترین کاریزهای خاش دو قنات دشتوک و ستاد می باشد و قسمت مهم احتیاج آب شهر بوسیله این دو کاریز رفع می شود. در سالهای اخیر متجاوز بر پنج حلقه چاه عمیق حفر شده است که از یکی استفاده می شود و چاههای دیگر فعلاً مسدود است. برای اینکه اهالی خاش آب مشروب تمیز و بدون آلاش مصرف کنند از چندی پیش مقدمات لوله کشی فراهم و خیابانهای اصلی شهر لوله کشی شده است و مهندسین و کارگران فنی مشغول ساختن مخزن آب می باشند*.

آب و هوای خاش و زاهدان مشابه و یکنواخت است با این فرق که در اطراف خاش آبادی ها و باغهای بیشتری وجود دارد. هوای شهر در تابستان گرم است نه بگرمی (ایران شهر و سراوان) و در زمستان معتدل است. در فصل تابستان اختلاف درجه حرارت بین سایه و آفتاب زیاد است بطوریکه حاجتی به احداث خارخانه نیست.

جمعیت خاش ۹۴۰ خانواده (خانوار) و نزدیک ۴۰۰ نفر میباشد و با احتساب حومه شهر جمعیت بالغ بر یازده هزار است. ساختمانها اغلب با خشت و گل بنا شده است و ساختمان آجری منحصر است به مدارس، پرورشگاه، شیر و خورشید سرخ، عمارت شهرداری و چند باب مغازه. خانه های خاش وسیع و اغلب بصورت باغ و منزل میباشد. باین جهت گسترش شهر نسبت به جمعیت زیاد و به عبارت دیگر سواد شهر اشخاص تازه وارد

* آنچه راجع به خاش نوشته شده اقتباس از شرحی است که رئیس فرهنگ محل که لیسانس تاریخ و جغرافیا است نوشته است.

را به اشتباه می‌اندازد و گمان می‌کند به شهر پُر جمعیتی وارد می‌شود. جمعیت شهر را کرمانیها و بیرجندیها، یزدیها و زابلیها و معدودی بلوچ تشکیل می‌دهند.

در شهر خاش سه باب مسجد موجود است، يك مسجد درمداخل شهر و منسوب باهل سنت و جماعت است. دو باب مسجد دیگر در داخل شهر و در خیابان پهلوی ساخته شده است. مسجد جامع در مقابل اداره ژاندارمری واقع گردیده و مناره آجری بجای مؤذنه آن بنا شده که مرتفع ترین ساختمان شهر میباشد. این مناره به سال ۱۳۱۸ بدستور تیمسار میمند بنا شده و از آن استفاده دیده بانی می‌شده است زیرا از روی مناره تمام شهر و اطراف شهر تحت نظر واقع می‌شود.

در شهر خاش پنج باب دبستان و دبیرستان دایر است که خصوصیات هر يك در فصل مربوط به فرهنگ ذکر خواهد شد. شهر خاش دارای سه خیابان وسیع بنامهای پهلوی، شاهپور، و سهراب آباد می‌باشد. ادارات و مؤسسات دولتی خاش بشرح زیر است: بخشداری، دادگاه بخش، دارائی، قند و شکر، فرهنگ، بهداشتی، پادگان گروه‌های مرکزی، ژاندارمری، ثبت احوال، ثبت املاک، کشاورزی، شهر بانی، راه، شهرداری مبارزه با مالاریا، جنگلبانی، پست و تلگراف و تلفن، بانک اعتبارات و عمران روستائی.

شهر خاش در محل تقاطع راههای ایران شهر به زاهدان، سراوان به زاهدان و میرجاوه به خاش واقع شده است و از این حیث واجد اهمیت خاصی است. در شهر اش یکباب مهمانخانه از طرف شهرداری دایر گردیده است و بنام مهمانخانه شایگان موسوم شده است.

در بخش خاش از سال ۱۳۲۵ یکنفر بهدار یعنی کسانیکه دوره چهارساله بهداری مشهد را طی کرده اند درخاش مشغول انجام وظیفه بوده است. درضمن بهداری تیپ خاش هم کم و بیش بامردم مساعدت میکرده است. در سال های اخیر یکنفر دکتر در شهر خاش بمعالجه مریض ها اشتغال دارد. بیماران قراء دور دست با گیاههای طبی و داروهای متداول در بین توده مردم و به دستور زن های قبیله معالجه می شوند.

شهرستان ایرانشهر - ایرانشهر وسیع ترین و مهمترین شهرستانهای بلوچستان بشمار می رود و در دورانهای گذشته مرکز سیاسی تمام بلوچستان بوده است. ایرانشهر تا زمان سلطنت اعلیحضرت فقید موسوم به فهرج بود و فهرج 'معرّب پهره' تاریخی است که اسکندر مقدونی پس از مراجعت از هندوستان مدتی در آنجا توقف کرد و همراهانش بعد از تحمل سختیهای مسافرت در آنجا به تجدید نیرو پرداختند. ایرانشهر پر جمعیت ترین شهرستانهای بلوچستان است و زندگی مردم این خطه معرف اختصاصات قوم بلوچ و مبانی اخلاقی و اجتماعی آنان می باشد.

کارشناسان ایالت کنسولت چنین اظهار عقیده کرده اند که معمورترین و حاصلخیزترین شهرستانهای بلوچستان سراوان و ایرانشهر هستند و در حال حاضر محصول نسبی سراوان بیشتر از ایرانشهر است باین جهت که سراوان خورده مالک است و کشاورزان برای خودشان زحمت می کشند. اما بمپور که حاصلخیزترین ناحیه ایرانشهر است خالصه دولت است و کشاورزان کوشش لازم را بکار نمی برند. سر تقسیم اراضی بین کشاورزان همین موضوع است که کشاورزان از روی ایمان و علاقه زحمت بکشند

و اطمینان داشته باشند که نتیجه زحماتشان نصیب دیگری نخواهد شد. بمپور که گویا سابقاً قلعه بن فهل نامیده می شده* در درّه وسیعی واقع است که از یکطرف منتهی به هامون جازموریان گردیده و شمال مکران را تشکیل می دهد. ارتفاع پست ترین نقاط جلگه بمپور از سطح دریا ۹۰۰ متر و مرتفع ترین نقطه قله آتشفشان خاموش بزمان است که ۲۵۰۰ متر ارتفاع دارد. از نظر زمین شناسی نوع سنگهایی که ارتفاعات بمپور را تشکیل می دهد بدرستی شناخته نشده است. در قسمت شمال بیشتر کوهها از سنگ های شیستی برنگهای مختلف بوجود آمده است و چینه های شنی و احجار آهکی مَورق در بین آنها دیده میشود. در قسمت جنوب نزدیکی مسکوتان صخره هائی بهم ریخته بچشم می خورد که بیشتر آنها مرمر است. در انتهای این درّه خاکهای رنگین و ورقه های شیست دیده میشود.

آبهای زیر زمینی و سطح الارضی - چون در حوزه بمپور در فصل زمستان و بهار باران می بارد اغلب آبهای جاری بمپور را سیل های موقتی تشکیل میدهد که پس از طی مسافتی در ریگزارها فرو میرود و از نقاط مناسب بصورت چشمه در بستر شنی رودخانه ظاهر میشود.

رود بمپور یکی از رودخانه هائی است که آب دائمی دارد و این رود که جریان آن شرقی - غربی است اکثر قراء مجاور بمپور را مشروب میکند و فاضل آب آن به دریاچه موریان می ریزد. آب دریاچه موریان در تابستان بکلی تبخیر می شود. شاخه اصلی رود بمپور رود دامن است

که از کوه‌های جنوب غربی دامن سرچشمه می‌گیرد و قسمت دیگر از کوه کارواندر سرچشمه می‌گیرد و قبل از اتصال به رود دامن موسوم است به رود کارواندر. از مطالعاتی که بعمل آمده مسلم شده است که رود کارواندر برای سدبندی کمال شایستگی را دارد. نقطه دیگری که مناسب سدبندی است دو کیلومتری دره دامن میباشد (توضیح آنکه کلمه دامن مخفف دامنه است و عبارت است از چندین دهکده کوچک و بزرگ که در دره وسیعی بنام دامن واقع شده است). دیگر از شعب رود بمپور رود کنارکی است که در دشت بمپور جریان دارد و بعد از مشروب کردن دهات سرراه به جازموریان می‌ریزد. در منطقه بمپور رودهای دیگری از قبیل شهاب رود، کوسکین رود، رود کهور و رود لاشار وجود دارد اما این رودها در تمام فصول سال آب ندارد. دهاتی که از مسیر رودخانه دور می‌باشند از آب قنات استفاده می‌کنند.

آبیاری و کیفیت استفاده از آب رودخانه - آب رودخانه بمپور تنها دشت بمپور را مشروب می‌سازد و هنگامی که به زمینهای ایرانشهر میرسد مجرای آب پست تر از سطح اراضی مجاور است، باین سبب از آن استفاده زراعتی نمی‌شود ولی پس از آنکه در ریگزارها فرورفت، منبع زیرزمینی آب قنات را تشکیل می‌دهد. رودخانه بمپور در قسمت نزدیک سرچشمه پر آب است و شعبه‌های متعدد بمنظور زراعت از آن جدا می‌شود و اراضی کوهستانی بمصرف زراعت برنج میرسد.

جمعاً تعداد هشت سد کوچک که نصف با آجر و سیمان و باقی با شاخه

درخت و خاک بنا شده است بهره برداری از آب رودخانه را تاحدی ممکن ساخته است . شعبه اصلی این رود هنگام ورود به ناحیه بمپور به هشت شاخه تقسیم می شود و دوازده دهکده را که بطور تقریب و تخمین هزارو سصد هکتار زمین زراعتی دارند مشروب می سازد .

زراعت و دام پروری - در دره کارواندر که بالنسبه آب زیاد است نخلستانهایی در دو طرف رودخانه احداث گردیده و زمینهای زراعتی بین نخلها وجود دارد . جو، گندم، ذرت و برنج در سایه درخت خرما بخوبی رشد می کند و حاصل میدهد، یعنی سایه نخل آنقدر انبوه نیست که نور کافی به زراعت بین نخلها نرسد و مانع نمو غلات گردد .

از اشجار میوه ، سیب ، انگور و موز بمقدار کم کاشته میشود . خرما مهمترین محصول بلوچستان و قوت غالب مردم آن سامان است .

در چراگاههای بین دره ها کله های کوسفند و بز نگاهداری میشود و در روستاها هر خانواده ای چند رأس کوسفند به نسبت توانائی و باندازه رفع حاجت خود نگاه میدارد . دهکده ها بیشتر در کناره یا وسط نخلستان ایجاد گردیده است و مردم در خانه های محقر گلی زیست مینمایند . ایرانشهر با بمپور وضع مشابهی دارد با این تفاوت که در ایرانشهر آب مصرف دهات از کاریز تأمین میشود و علاوه بر آنچه اشاره شد گوجدرنگی، بادنجان، کلم، پیازچه و سایر سبزی ها کاشته میشود و غالباً به خاش و زاهدان صادر میگردد . در حوزه ایرانشهر درختان مرکبات کم نیست ولی به سبب این که کشاورزان و مردم آن دیار در پرورش مرکبات تخصص ندارند رشد کافی نکرده است . بطور کلی در حوزه ایرانشهر و بمپور سبک کشاورزی بسیار قدیمی و عقب افتاده میباشد و کشاورزان بحداقل تولید قانع بوده،

فعالیتی در راه اتخاذ روشهای تازه و ازدیاد محصول بعمل نمی آورند. تنها در مساحت ده هزار هکتار اراضی خالصه که در پانزده کیلومتری جنوب بمپور واقع شده است زراعت بصورت مرتب تر و بهتری انجام میگردد. واحد کشاورزی طبق معمول محل گاو بند است و هر کشاورز حداکثر شش تا هفت گاو بند میتواند در اختیار داشته باشد. بموجب آماری که تهیه شده است در سمت راست رودخانه بمپور سیصد و شصت گاو بند زمین در چهارده دهکده وجود دارد و متعلق به سیصد و چهل خانواده میباشد. در بمپور گندم، جو، باقلا، عدس، ارزن، کنجد و ذرت بعمل می آید. زراعت پنبه بواسطه وجود آفات نباتی متروک گردیده است. چون روش کشاورزی آن سامان بسیار قدیمی است و کشاورزان با روشهای جدید کشاورزی آشنائی نداشته و حتی از استعمال کود حیوانی و شیمیائی خودداری میکنند مقدار بذر گندم در هر هکتار صد کیلو گرم و میزان برداشت محصول از هر هکتار بین هزار تا هزار و پانصد کیلو گرم میباشد. این نسبت در مورد جو و ذرت نیز مصداق دارد.

مطابق آماری که از حیوانات اهلی تهیه شده است در حوزه بمپور در تاریخ ۱۳۳۶ دو هزار رأس گاو، شش هزار گوسفند، چهار هزار شتر، چهار صدر رأس الاغ وجود داشته. تمام کشاورزان مالک گاو و گوسفند نیستند. عده زیادی فقط چند رأس گوسفند دارند و بس.

اقدامات دولت - در بیشتر روستاها، خصوصاً در زمینهای خالصه، پروژه-

ها و نقشه های آزمایشی دقیقی توسط بنگاه عمران که تحت نظر وزارت کشور انجام وظیفه می کند در جریان است.

آنچه به هدایت مأمورین عمران تا کنون صورت گرفته است عبارت است از :

۱ - ساختن راههای قابل عبور ماشین بین قراء و قصبات .

۲ - آموختن روش جدید سبزیکاری به روستائیان و اصلاح روشهای سابق .

۳ - ایجاد مسجد، مدرسه ، چاه آب و نصب تلمبه دستی روی چاه بمنظور تأمین آب مشروب .

۴ - ساختن يك باب منزل به هزینه دولت برای دهیار و نیز احداث نمایشگاهی از محصولات کشاورزی دهکده .

۵ - تهیه آمارهائی از جمعیت، عده باسواد و تحصیل کرده . تعداد احشام و اغنام و مقدار زمینی که در تصرف و مالکیت اشخاص است . در حال حاضر در چهارده دهکده بمپور دهیار مشغول خدمت است و علاوه بر آنچه ذکر شد باغ شهرداری بمپور تحت نظر بنگاه عمران بصورت يك باغ نمونه کشاورزی درآمده است و در این باغ طرز سبزی- کاری و درخت کاری و عملیات دیگر کشاورزی به روستائیان تعلیم داده میشود .

شهرستان ایرانشهر از پنج بخش مهم تر کیب یافته است . مرکز این شهرستان شهر ایرانشهر امروز و فهرج یا بهره سابق میباشد (۳۶۱۶ نفر جمعیت) و بخشهای شهرستان از این قرار است :

° ° °

۱ - بخش مرکزی دارای دودهستان دامن و ابتر .

۲ - بخش سر باز که در نوار مرزی ایران و پاکستان قرار گرفته

ودارای چهاردهستان نسکند، مینان، سرباز و پارود میباشد. این بخش مشتمل است بر یکصد و بیست عدد آبادی بزرگ و کوچک و یکصد و بیست و پنج هزار جمعیت. کشاورزان این شهرستان از آب رودخانه استفاده میکنند و بسبب اینکه راه خوب و قابل عبور و سائل ارتباط موثوری ندارند وضع اقتصادی آنها مناسب با استعداد طبیعی حوزه سکونتشان نیست و عده‌ای از ساکنان سرباز همه ساله به کویت و پاکستان مهاجرت میکنند و مایحتاج زندگانی جمعی دیگر از پاکستان تحصیل و حمل به سرباز میشود. بعضی فصول سال مردان سرباز بمنظور کسب روزی به خارج مسافرت میکنند، بطوریکه سرباز تقریباً از جنس ذکور خالی میشود* نظر باینکه کوههای مرتفع بخش سرباز را احاطه دارد، رفت و آمد و داد و ستد با بخشهای مجاور بسختی و صعوبت انجام میگیرد. هوای این بخش در تابستانها گرم و زمستانها معتدل است. بجز رود سرباز که در تمام سال آب دارد، باقی رودخانه‌ها قسمتی از سال دارای آب میباشند و در قسمت دیگر خشک میشوند. محصول سرباز کم و بیش همان غلات و نباتاتی است که در باقی نقاط کاشته میشود. صادرات بخش سرباز در سالهاییکه باران کافی باریده باشد روغن، پشم و پوست گوسفند است و اگر راه شوسه که اخیراً شروع به تسطیح آن کرده‌اند با تمام برسد مردم این ناحیه خواهند توانست مرکبات، موز و میوه‌های دیگر را که بواسطه نداشتن راه در محل به بهای نازلی میفروشند حمل به خارج کرده و از فروختن آن استفاده قابل توجهی ببرند.

* بعضی اطلاعات مربوط به بخش سرباز از نوشته آقای نیک ذات بخشدار سرباز اقتباس شده است.

۳ - بخش راسک مرکب از دو دهستان راسک و پیشین دارای ۴۶۷۹۷ نفر جمعیت است. * بخش راسک در جنوب شرقی شهرستان ایرانشهر واقع شده است. مساحت این بخش از بخشهای دیگر کمتر و جمعیت آن زیادتر است.

۴ - بخش بمپور مرکب از دهستانهای بمپور (۷۸۳۵ نفر جمعیت) اسپکه، چانف (۸۵۳۹ نفر جمعیت) لاشار (۱۴۵۱۴ نفر جمعیت) مسکوتان و فتوج است. بخش بمپور دارای پنج قصبه و یکصد و شصت قریه میباشد. ** جمعیت تمام قصبات و قراء بخش بمپور بموجب تشخیص اداره آمار بلوچستان ۷۱۷۲۴ نفر است. درباره وجه تسمیه بمپور افسانه‌ای بر سر زبانهاست که میگویند بهمن پسر اسفندیار بمپور را ایجاد کرده و بنام بهمن پور معروف گردیده و بتدریج مخفف شده و بصورت بمپور درآمده است؛ *** ولی نگارنده معتقد است که بسبب شباهت کاملی که قلعه بمپور به قلعه بم دارد نام بمپور بر آن گذارده اند. هوای بمپور از فروردین ماه بطوری گرم میشود که جز در خارخانه زندگانی مشکل است. جاده نیمه شوسه بین زاهدان و چابهار از وسط قصبه بمپور میگذرد و از اسپکه و لاشار عبور کرده از طریق تنگ سرچه وارد مکران میگردد. فاصله اسپکه تا فتوج ۸۴ کیلومتر است و برای عبور وسائل نقلیه آمادگی دارد، و نیز از اسپکه به چانف ماشینهای

* جمعیت هر محل از تاریخچه بلوچستان تألیف اداره فرهنگ استان بلوچستان و سیستان اقتباس شده است.

** تاریخچه اداره فرهنگ.

*** از شرحی که بخشدار بمپور بنام آقای سید رضامولوی در باره بخش بمپور نوشته است اقتباس شد.

اداره قند و شکر رفت و آمد می نمایند، اما ماشینهای شخصی از چنین راه -
 هائی عبور نمیکند. مراعات اطراف بمپور برای تعلیف اغنام و احشام
 مساعد و مورد استفاده مردم میباشد. کشاورزی بمپور نسبت به سایر نقاط
 پیشرفتهائی کرده و میزان محصولی که بدست می آید رضایت بخش است
 و هر سال بطور متوسط یک هزار و پانصد تن گندم و ششصد تن ذرت بعنوان
 بهره مالکانه وارد انبار خالصه میشود و تقریباً تمام این مقدار حمل بخارج
 میگردد. علاوه بر گندم و ذرت، خرماي دهستانهای جنوبی از قبیل چانف،
 لاشار، اسپکه، فتّوج، بنت، مسکوتان بیش از مصرف محل است، اما
 متأسفانه بسته بندی آن طوری نیست که قابل حمل به بازارهای مهم باشد.
 در قریه چانف، انار، پرتقال، لیمو و نارنگی بسیار ممتازی بدست
 می آید که با بهترین پرتقال و نارنگی لبنان رقابت میکند، اما مقدار
 محصول هنوز زیاد نیست. پس از احداث راه بر مقدار میوه افزوده خواهد
 شد. آفات زراعت در بخش بمپور ناشی می شود از ملخ دریائی که اغلب
 سالها خسارتهای زیاد وارد می آورد و نیز از گنجشک و گراز (خوك وحشی).
 بیماریهای دامی که شیوع دارد و تلفات زیاد وارد می آورد عبارت است
 از: کرم شیردان، کرم جگر و کرم مُشش. این سه مرض در گوسفند و بز
 دیده میشود. کرم جگر در گاوها هم گاهی بروز میکند و از امراض جلدی
 حیوانی جرب و شپشک یا کال در گوسفند و بز شایع است. از امراض انسانی
 تراخم، مالاریا، اسهال ساده و باسیلی و سوزاك کم و بیش شیوع دارد.
 همچنین سل ریوی و بعضی امراض دیگر که مولود بی غذائی یا سوء
 تغذیه است دیده میشود.

سازمانهای اداری بخش بمپور عبارت است از: بخشداری، فرهنگ،

بنگاه عمران، پاسگاه ژاندارمری، تشکیلات فرهنگ مرکز بخش شامل دبستان شش کلاسه پسران و دبیرستان سیکل اول پسرانه و دبستان دخترانه تا کلاس پنجم و دبیرستان که در آینده تبدیل به کلاس تربیت معلم خواهد شد.

درمانگاه بهداشتی نیز موجود است اما داروی کافی در اختیار ندارند باین جهت نمی تواند عامل مؤثری در وضع بهداشت مردم شمرده شود. مردم این بخش بیشتر اهل سنت و جماعت و حنفی می باشند. شیعه دوازده امامی بندرت دیده می شود. ایلات و قبایلی که در بخش بمپور زندگی میکنند و قابل ذکر می باشند دو عشیره مبارکی و شیرانی هستند. بایک نظر سطحی به نقشه ایران شهر استنباط میشود که بیشتر اسامی دهات و قصبات این شهرستان اسم های قدیمی پیش از تسلط اعراب است، از قبیل چانف، بزمان، چکو کدان، گرکچ، مسکوتان، گندمکان، گلشهر، پیپ، هو شیاب، کرکین، پشین، دامن، کلکاه، کنگان، پیرکاج و غیره.

بخش بزمان - بخش بزمان در شمال غربی شهرستان واقع گردیده است و از حیث مساحت وسیع تر از بخش سرباز است ولی از لحاظ جمعیت باندازه بعضی دهستانها سکنه ندارد. این بخش محدود است از سمت شمال به شهرستان زاهدان، از سمت مشرق به بخش مرکزی ایران شهر و حومه، از طرف جنوب به بخش بمپور و از سمت مغرب به حیرفت کرمان.

بخش بزمان مرکب است از دو دهستان بزمان و دلکان و قراء دهات هر دو دهستان ۳۶ قریه و جمعیت تمام بخش ۱۴۶۷۲ نفر میباشد. بین بزمان و ایران شهر و نیز بین بزمان و زاهدان جاده تسطیح شده و قابل

عبور وسائل موتوری هست. محصول زراعتی مردم گندم، جو و ذرت است. نخل خرما در اغلب نقاط و پرتقال و لیموترش در بعضی جاها بعمل می آید. زراعت برنج انحصار به نقاطی دارد که آب فراوان دارد و استعداد زراعتی زمین بسیار خوب است و مخصوصاً در دهستان دلکان گندم ممتازی بعمل می آید، اما خرما و ذرت در اغلب سالها آفت می بیند و مردم برای دفع آفت مجهز نیستند.

حیوانات اهلی عبارت است از گاو، کوسفند، بز، شتر که بر اثر خشکسالی اخیر تلفات زیاد داده اند.

قریه بزمان مرکز بخش و محل اقامت بخشدار و پاسگاه ژاندارمری و یکنفر مأمور سیار آمار است. در بزمان یکباب دبستان چهار کلاسه و در دلکان یکباب دبستان سه کلاسه و در قریه کلمورتی یکباب دبستان یک کلاسه تأسیس شده است*.

شهرستان سراوان - شهرستان سراوان که بشکل پنج ضلعی غیر منظمی در انتهای جنوب شرقی کشور واقع گردیده ۱۸۰۰ پا، یا نزدیک چهارصد متر از سطح دریا ارتفاع دارد و محدود است از شمال شرقی و مشرق و جنوب شرقی بپاکستان، از جنوب بشهرستان چابهار، از مغرب بشهرستان ایرانشهر و از شمال غربی به بخش خاش. وسعت شهرستان سراوان را هفتاد و پنج هزار کیلومتر مربع تخمین کرده اند. جمعیت شهرستان طبق تشخیص اداره آمار ۶۴۶۹۰ و مطابق صورتیکه مدیران مدارس به اداره فرهنگ داده اند ۵۸۸۹۶ نفر برآورد شده است. حدس نزدیک به یقین

* بخش بزمان از نقاط کم جمعیت بلوچستان است و بیشتر ساکنان آنجا مذهب شیعه دارند.

اینستکه جمعیت سراوان بیش از آنچه مأموران دولت توانسته‌اند معین کنند میباشد، زیرا بسیاری از اطفال که بدبستان می‌آمدند شناسنامه نداشتند و هنوز بلوچها گمان میکنند اظهار واقعی جمعیت هر خانواده بضرر آنهاست؛ باینجهت اگر بتوانند موقع احصاء جمعیت، بکوه‌ها پناه ببرند و پاسخی بمأمورآمار نمیدهند. اگر فرار میسر نباشد از اظهار حقیقت خودداری می‌نمایند.

این جمعیت در دویست و هفت قریه و دهکده و مزرعه زندگانی می‌کنند.

چنین بنظر میرسد که سراوان از زمانهای قدیم مهم‌تر از باقی نقاط بلوچستان بوده است. کتاب حدودالعالم در ضمن بیان شهرهای حدود خراسان بعد از خاش و بست و حالکان می‌نویسد «سراوان شهر کی است و اورا ناحیتی خرد است کی الین خوانند و گرمسیر است و اندر وی خرما خیزد و جائی استوار است*»

فرهاد میرزا در کتاب جام جم نوشته است: «بلوچستان از ولایات شاهنشاهی قدیم ایرانست و قدها آنرا جدوشیه یا جدروشیه می‌گفتند و شامل پنج ولایت است: کوبستان، کمران، سراوان، جلوان، غندو. طول سواحل بلوچستان در حدود ششصد میل یا صد و پنجاه فرسنگ است»

تقسیماتی که در کتاب جام جم ذکر شده است عبارت است از تمام بلوچستان پیش از تقسیم بین ایران و انگلیس. ششصد میل سواحل دریاتعلق بتمام بلوچستان دارد، چه طول ساحل بلوچستان امروز ششصد میل نیست.

مردم سراوان نیز مانند ساکنان شهرستانهای دیگر بلوچستان با کشاورزی و دام پروری زندگی می کنند و رویه مرفته مرقه تر از مردم باقی نقاط بلوچستان میباشند. در مرکز شهرستان چندین قریه بهم متصل است و می توان گفت از کهن د اود تا آخر جلگه زراعت و اشجار نخل طوری نزدیک یکدیگر است که تازه وارد گمان می کند شهرستان محل بزرگی است، و حال آنکه بخشان، شهرستان، محمدی، داورپناه، زیارت و چند دهکده دیگر در امتداد هم قرار گرفته و منظره زیبائی بوجود آورده اند. گویا مهندسان کشاورزی یا کشاورزان با ذوق که سالها پیش نخلستانهای بخشان و شهرستان را غرس کرده اند علاوه بر استفاده از ثمر نخلها زیبائی منظره را نیز ملحوظ داشته اند، زیرا چنین بنظر می رسد که اراضی زراعتی بوسیله ردیفهای طولانی نخل خیابان بندی شده است. برخلاف جاهای دیگر که نخلها بی نظم و انبوه کاشته شده در شهرستان درختها منظم و از روی نقشه پیش بینی شده غرس گردیده اند. با اشکال میتوان باور کرد که این زیبائی و طراحی بر سبیل تصادف بوجود آمده باشد.

جلگه سراوان سرسبزترین قسمت بلوچستان است. هر چند بمپور و دهات مجاورش شاید بیشتر از این قسمت، یعنی سراوان، زمین زراعتی داشته باشد اما هیچوقت قشنگی و هم آهنگی نخلستانهای سراوان را ندارد.

آنچه کشاورزان سراوان میکارند همان زراعت هائی است که تقریباً در تمام بلوچستان کاشته میشود. گندم، جو، ذرت، باقلا، لوبیا، ماش در اکثر قراء و قصبات زراعت می شود. گندم سراوان عموماً و گندم قریه ای بنام ناهوک از لحاظ خوبی نوع گندم شهرتی دارد.

پیاز سراوان حاصلی است کم نظیر و در هیچ نقطه‌ای بدرشتی و خوش طعمی پیاز سراوان دیده نشده است.

نوعی لیموترش در سراوان فراوان است، اما باغبانان و باغداران بلوچ اطلاع کافی از هرس درخت‌ها و اصلاح شاخه‌های زیادی ندارند؛ باینجهت درخت‌ها مانند درخت‌های جنگلی پرورش یافته و باندازه‌ای که باید ثمر نمیدهد. چند مرتبه که مأموران و مروّجان کشاورزی آنها را راهنمایی کرده‌اند، مورد قبول واقع نگردیده است.

انار، انگور، سیب و آلو در سراوان بخوبی عمل میکند و ثمر می‌دهد ولی تربیت این قسم درخت‌ها انحصار دارد باشخاص ثروتمند. دیگران تمام همت خود را در تربیت درخت خرما بکار می‌برند.

باوجود اینکه از سال ۱۳۲۹ يك باب درمانگاه در شهرستان مرکز سراوان دایر شده است هنوز بیشتر مردم بخصوص ساکنان دهکده‌های دورافتاده بیماران را بادواهای محلی درمان میکنند.

اغلب قراء سراوان قلعه‌های مستحکمی داشته که هنگام حمله دشمن مردم بقلعه پناه می‌برده‌اند. مهمترین قلعه سراوان قلعه دزك بوده که محل اقامت و حکمرانی علیمحمد خان پدر دوستمحمد خان یاغی معروف بوده است. بمناسبت اینکه سرهنگ داورپناه در این محل شهید شد نام دزك به داورپناه تبدیل گردیده است.

بخشهای شهرستان سراوان عبارتند از :

۱ - بخش جالق دارای ۱۰۰۶۹ نفر جمعیت

۲ - بخش زابلی » ۹۰۸۲ »

- ۳ - » هیدج » ۲۸۳۰ »
 ۴ - » بم پشت » ۴۲۰۳ »
 ۵ - سیب و سوران » ۱۰۳۴۱ »
 ۶ - آشار و ایرافشان ۶۵۰۵ »

دوری ده‌ها و قریه‌ها از یکدیگر، وجود کوه‌ها و اشکال مراودهٔ آسان باعث شده است که دولت هر چند پارچه ده را يك بخش و برای هر بخش بخشداری بفرستد. باین امید که بخشدارها نفوس حوزهٔ مأموریت خود را بزندگی امروز آشنا سازند، بآنها بفهمانند که دورهٔ زراعت با گاوآهن سپری شده است و آنان دیگر با دام‌پروری و زندقانی زیرچادر سیاه نباید عمر را تلف کنند.

بدیهی است که مردم بسهولت دست از زندگانی چندین هزار ساله برنمیدارند بخصوص که این نوع زندگی با آزادی مطلق همراه است و بشر در هر مرحله‌ای از تمدن باشد شیفتهٔ آزادی است.

در قریه‌ها و دهائی که چند سال پیش دبستان دایر شده است طرز فکر مردم بطور محسوس تغییر کرده است. افراد با بضاعت و متمکن از خریدن رادیو امتناعی ندارند و بیانات مدیران و آموزگاران را باخوش بینی و حسن ظن می‌شنوند. چند سال پیش شاگرد کلاس چهارم دبستان گشت به پدرش اعتراض میکرد که چرا بر رئیس ژاندارمری تعظیم کرده است. این طفل دوازده سیزده ساله بپدر میگفت ادب غیر از تعظیم است باید به سرهنگ رئیس ژاندارمری سلام میکردی، احترام میگذاشتی لکن نباید تعظیم کرد.

شکی نیست اگر امید اصلاح و آرزوی پیشرفتی باشد تنها از راه تعمیم سواد مقدور است و بس. در بلوچستان بیک موضوع باید توجه خاصی مبذول گردد و آن اعزام آموزگاران و مربیان لایق است. شاگرد بلوچ با استعداد سرشار طبیعی گفته معلم را وحی منزل میداند. اگر احیاناً مربی نالایقی بانجا برود، نتیجه معکوس بر زحماتش بار خواهد شد. میرهوتی لاشاری که مردی فهیم و عاقل بود برئیس فرهنگ می-گفت «برای ما مدیری بفرست که آدم باشد، آدم، ما به آدم بودن مدیر بیشتر از معلوماتش اهمیت میدهیم.»

کارشناسان ایتال کنسولت در بارهٔ سراوان چنین اظهار عقیده کرده اند: سراوان از نظر موقعیت جغرافیائی حد فاصل بین فلات مرکزی ایران و قسمت شرقی سواحل مکران است و بخش مهمی از این شهرستان در حوزه رود ماشکید واقع است. کوههای اصلی آن در جهت شمال غربی و جنوب شرقی قرار گرفته و بغرورفتگی ماشکید ختم میشود.

کوههای سراوان دنبالهٔ برجستگیهای فلات خاش است و از نظر زمین شناسی شکل و ساختمان آن با کوهها و دره های فلات جنوبی ایران مشابه است. این کوهها اکثر از سنگهای شیستی بوجود آمده و انواع سنگهای آهکی در ترکیب آنها دیده میشود و رنگ کوهها متمایل به سبز و در بعضی قسمتها متورق و شکافهای بسیار ریزی در آن موجود است. برجستگیها و فرورفتگیهای جبال سراوان بطور منظم از سنگهای آهکی و شیستی ترکیب یافته است دره سب و سودان نیز دارای همین مشخصات میباشد.

کوه مهّم سراوان ، کوه بیرك است بارتفاع ۲۷۴۲ متر در طرف شمال قلعه زابلی و حدّ فاصل ناحیه بمپور است با سراوان ، و نیز کوه بم پشت که رود ماشکید در دامنه آن از مغرب بمشرق جاری است و کوه بادامو که بموازات رود ماشکید امتداد دارد .

آبهای زیرزمینی - بعلت کمی بارندگی آبهای زیر زمینی سراوان زیاد نیست . با وجودیکه رود ماشکید رودی است پر آب ، زمینهای سمت راست آن بسبب غیر قابل نفوذ بودن طبقات تحت الارضی بسیار کم است . تنها در سمت چپ زمینی بمساحت تقریبی هزار کیلومتر مربع دارای منابع آب زیرزمینی است و درقریه سبب بوسیله حفرقات میتوانند از آن منابع استفاده کنند .

رودخانه مهّم و اصلی سراوان همان ماشکید است که از شعب آن دونك رود و سهراب رود قابل ذکر است . آب این رودخانه بعد از طی پنجاه کیلومتر به نمکزار جنوب سودان میریزد .

قراء مهّم سراوان عبارتند از هَشَكْ ، بَخْشانْ ، شَهستانْ ، سَرَجوْ ، دَزَكْ که اکنون داورپناه نامیده میشود و دِهَكْ ، کوهَكْ ، زَنگیانْ ، پَسْکوهْ ، سَبْ زابلی (قبل از دوره شاهنشاه فقید مگس نامیده میشده است) ناهوَكْ و کله گانْ .

باید دانست که بلوچها اکثر اسامی را با حرف تصغیر تمام میکنند مانند بادامو، دَزَكْ، دِهَكْ، کوهَكْ و بسیاری اسمهای دیگر .

بعضی قرائن دلالت بر این دارد که قریه جالق زمانی مرکز اقامت

حکمران تمام بلوچستان یا لااقل قسمتهای شمالی و شمال شرقی بلوچستان بوده است. قدر مسلم اینست که بعد از انقراض صفاریان تا دوره تسلط آل بویه و محمود غزنوی و شاید تا زمان سلطنت سلجوقیان، اعقاب پادشاهان صفاری در جالق حکومت میکردند و مطیع پادشاه وقت بوده اند.

شهرستان چاه بهار - شهرستان چاه بهار عبارت است از سرزمینی که در تاریخ بنام مکران نامیده شده و بوسیله یک رشته کوه که در هر محل نام جداگانه‌ای دارد از بلوچستان مرکزی یا شهرستان ایرانشهر کنونی جدا میشود. شهرستان چاه بهار محدود است از سمت شمال به ایرانشهر یا جلگه کدروسیای تاریخی، از شرق به بلوچستان پاکستان، از جنوب به بحر عمان و از مغرب به جاسک.

راه ارتباط مکران بداخله بلوچستان از تنگه طولانی‌ای است بنام تنگ سرحه (کلمه سرحه مخفف سرحد است). این دره که بین لاشار و هیجان واقع شده است نزدیک سی کیلومتر طول دارد ولی عرض آن در بعضی نقاط بسیار کم است و چون سیلابهای حوزه وسیعی فقط از این دره باید بطرف دریا سرازیر شود هنگام جریان سیل عبور و مرور مطلقاً قطع میشود. در غیر از موقع جریان سیل همیشه نهری آب از کف دره جاری است و بوته‌های گل خرزهره و پیش منظره زیبایی بآن میدهد. در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید راه شوسه کم عرض و کم استحکامی بین زاهدان و چاه بهار ساخته شده بود که از تنگ سرحه میگذشت ولی تسطیح کف دره امری بود بسیار مشکل زیرا جریان آب در مدت هزاران سال در کف دره پستیها و بلندیها ایجاد کرده بود که این پستیها و بلندیها در بعضی

جاها بصورت آبشار درآمده و رفت و آمد وسائل نقلیه را دشوار ساخته بود. برای تسطیح جاده، چاله‌ها را باسنگ و شن پر کرده بودند و کف دره بطور موقت هموار و قابل عبور وسائل نقلیه شده بود. اما هر وقت سیل شدیدی جریان میکرد سنگ و شنی که در چاله‌ها و نقاط گود ریخته شده بود همراه میبرد و کف دره را بصورت اول بر میگرداند. بسیار اتفاق افتاده بود که مسافران باسیلهای مهیب مواجه گردیده بودند و بازحمت به کوهپای صعب العبور طرفین تنگ پناهنده شده جان خود را نجات داده بودند، اما اتوموبیل‌ها را سیل برده بود. رکبازهای مناطق گرمسیر که قطرات باران درشت و با سرعت فرومی‌ریزد در مدت کمی سیلهای بنیان کن جاری میسازد و جاده‌ها را خراب میکند، باینجهت عبور از تنگ سرچه مسافرت زاهدان به چاه بهار یا بلوچستان را به مکران مواجه با مشکل لاینحلی کرده بود تا بالاخره پس از مطالعات کافی لازم افتاد جاده را بجای کف دره در کمرگاه کوه احداث کنند. از سال ۱۳۲۸ ایجاد راه با ارتفاع ده پانزده متر از کف دره شروع گردید و راهی که بیست و چهار کیلومتر طول و شش متر عرض دارد با بریدن صخره احداث گردید. این جاده که اتمام آن چند سال طول کشید و ملیونها ریال هزینه ایجاد آن شد مکران را به بلوچستان مرکزی متصل و مربوط کرد و لاشار را به هیچان اتصال داد و عبور و مرور را تسهیل کرد.

باغلب احتمال اسکندر مقدونی از این تنگ قوای خود را به جلگه کدروسیا (ایران شهر) رسانیده و در بهره یا فهرج به آسایش و تجدید نیرو پرداخته.

شهرستان چاه بهار دارای چهار بخش است از این قرار:

۱ - چاه بهار و حومه.

۲ - بخش دشتیاری .

۳ - بخش نیکشهر .

۴ - بخش قصرقند .

جمعیت این شهرستان را ۷۰۰۰۰ تعیین کرده اند مرکز شهرستان بندر چاه بهار است که در محل انشعاب خلیج چاه بهار از بحر عمان ساخته شده است، باین جهت دارای موقعیت ممتازی است. خلیج چاه بهار بطول تقریبی بیست فرسنگ و عرض هشت تا دوازده فرسنگ از بحر عمان جدا شده و امتداد آن شرقی غربی است غیر از چاه بهار دو بندر دیگر در ساحل این خلیج قرار دارد:

۱ - بندر طیس یا تیز در نه کیلومتری شمال چاه بهار واقع شده . ساکنان طیس با صید ماهی امرار معاش مینمایند . باغ نمونه کشاورزی در این بندر تاسیس شده است. از مندرجات تاریخها چنین استنباط می-شود که بندر طیس قرنهای پیش بندر مهمی بوده و صادرات بلوچستان که در آن تاریخ زیاد بوده است از این بندر بخارج حمل میشده است.

۲ - بندر کنارک در ساحل جنوبی خلیج چاه بهار جمعیت کنارک بیشتر از طیس و شاید چاه بهار میباشد و عموم مردم کنارک به صید ماهی مشغول اند . آثار و قرائن موجود در بندر چاه بهار حکایت از این میکنند که روزی جمعیت این بندر چندین برابر امروز بوده است. به قرار معلوم جمعی تاجر هندوستانی، عرب و ملل مختلف دیگر در چاه بهار سکنی داشتند و بامر تجارت پرداخته اند سبب اینکه ساحل چاه بهار شنی است نشیب ساحل بسیار ملایم است و کشتیهای بزرگ يك کیلومتر بساحل

مانده لنگر میاندازند. بنا بر این تحویل دادن مال التجاره بکشتی یا خارج ساختن آن زحمت و هزینه زیاد بر میدارد.

در سالهای اخیر کشتیهای اقیانوس پیما در چاه بهار توقف نمیکند، باین مناسبت تجارت تنزل کرده و تاجران به نقاط دیگر که وسائل کسب و کارشان فراهم است منتقل شده اند. خانه های خالی بدون سکنه دلیل فعالیت و آبادی سابق و برهان عقب افتادگی کنونی است. شهر چاه بهار که مرکز شهرستان و محل اقامت مأموران دولتی است آب جاری ندارد و مردم آب مشروب را از چاه میکشند. چون رودخانه ای از زیر شنهای ساحل وارد دریا میشود دسترسی به آب شیرین در عمق کم میسر است و بلوچهای ساکن چاه بهار با آبی که از چاه می کشند سبزی کاری مختصری دارند و باندازه حاجت بادنجان گوجه فرنگی پیازچه و غیره بعمل میآورند ولی مقدار زراعت هر يك از چند متر مربع تجاوز نمیکند. در چاه بهار چند درخت تمر هندی و يك درخت کهنسال انجیر هندی (مکرزن) و چند درخت نارگیل وجود دارد که احتمالاً در زمان تسلط پرتغالیها بر بنادر جنوب غرس شده اند. خرابه قلعه ای که پرتغالیها در روی تپه کم ارتفاعی ساخته اند هنوز وجود دارد و پیدا است که این قلعه را عمداً خراب کرده اند، نه اینکه خودرو بخرابی رفته باشد زیرا قلعه با نوعی سنگ بنا شده است و رطوبت هوا را در آن تأثیر شدیدی نیست.

سکنه بندر کنارک که ظاهراً بواسطه اشتغال به صید ماهی ثروتمندتر از سایر بلوچها هستند آب مشروب را از دوفر سنگ فاصله باشتری می آورند، زیرا در کنارک حفر چاه منتهی به تهیه آب مشروب گوارائی نمی شود و شغل عمده مردم چنانکه اشاره شد صید ماهی است، چه خلیج کم عمق چاه بهار

محل مساعد مناسبی است برای صید ماهی . در ضمن از خرید و فروش پسر و دختر هم بنام کنیز و غلام امتناعی ندارند ولی تجارت اخیر در پرده و نیمه محرمانه صورت میگیرد . مشتری این متاع عربها هستند که از تجارت برده منافع سرشار میبرند و حاضر نیستند مقررات بین الملل را در این باره بپذیرند .

در اواخر سال ۱۳۲۸ شمسی که مسافرت جنوب بلوچستان و از جمله چاه بهار دست داد به پیرمردی که چند زن داشت و چندتن از اطفال خود را فروخته بود بر خوردم و حتی شایع بود که این شخص زنهای متعددی گرفته تا بچه های فراوان داشته باشد و آنها را بمصرف فروش برساند و میگفتند اینمرد اطفال کوچک خانواده های فقیر را میخرد و چند سالی نگاهداری میکند و بعد میفروشد .

رشته کوه های کم ارتفاعی سطح زمینهای مکران را پوشانیده است که بیشتر از سنگهای دج و شیست تشکیل شده و عبارت است از : رشته کوه آهوران ، بکربند ، خاکي ، پوساق ، شاهان ، نیکج ، گیتی ، دودیک و غیره . این کوهها بین خلیج چاه بهار و گواتر قرار گرفته اند و زمین را از صورت جلگه مسطح خارج کرده و بواسطه کمی ارتفاع دارای مزایای کوهستان نیستند .

راهها - راه بین چاه بهار و ایرانشهر باستثنای تنگ سرحد که در آن چند کیلومتر جاده شوسه به شرحی که گذشت ساخته شده است باقی راه خوب نیست . راه بین دشتیاری و قصرقند نیمه شوسه است و بقیه راهها غیر شوسه یا باصطلاح محل مال رواست یعنی فقط اسب و الاغ

می‌توانند از آن عبور کنند . در چند سال اخیر فاصله بین قراء مهم قابل عبور و سائط نقلیه موتوری شده است .

رودخانه‌ها - در شهرستان چاه بهار سه رودخانه جریان دارد .
 ۱ - رود باهو کلات که از کوهپای سرباز و ایرانشهر سرچشمه گرفته پس از عبور و مشروب ساختن باهو کلات وارد خلیج گواتر میشود . عرض مصب این رود نزدیک ۳۵۰ متر تعیین شده است .
 ۲ - رودخانه نیکشهر و کهپر که از کوهپای آهوران سرچشمه گرفته در رأس پزم وارد دریای عمان می‌شود .
 ۳ - رودخانه کاجو که از کوهپای بمپور سرچشمه گرفته پس از عبور از قصر قند و مشروب ساختن دشتیاری به رودخانه با هو کلات متصل میشود .

کشاورزی - باستانی خود چاه بهار و حومه آن باقی نقاط شهرستان استعداد کشاورزی دارد مخصوصاً در بخشهای قصر قند و نیکشهر که علاوه بر آب رودخانه ، کاریزهای بر آب دارند همه قسم محصول گرمسیری را بعمل می‌آورند اما فقط در پرورش دادن نخل کوشش میکنند . در دشتیاری زراعت دیم معمول است و برداشت محصول بستگی به نزول بارانهای بموقع دارد ساکنان دشتیاری مدعی میباشند که هر گاه آب رودخانه باهو کلات با بستن سد مهار شود و در اختیار کشاورزان درآید خواروبار و گوشت و روغن قسمت مهمی از کشور را تأمین خواهد کرد .
آفتهای کشاورزی - پیدایش ملخ و زنک زدگی است که بعضی سالها زراعت ماش ، زرت ، گندم و برنج را از بین میبرد یا بسختی صدمه میزند (زنک زدگی آفتی است که ساقه و برگ گیاه را از پوشش زرد رنگی می‌پوشاند و نباتات را از رشد و نمو باز میدارد) در تمام شهرستان بویره

در شهریاری تربیت و نگاهداری اغنام و احشام معمول و متداول است و علاوه بر کسانیکه شغل آنها دام داری است . کشاورزان هم به نسبت قدرت و توانائی خود تعدادی کوسفند نگاهداری میکنند و از منافع آن استفاده میبرند . بیماریهای شایع عبارت است از: مالاریا، سل ، تراخم ، تجارت بمعنی اعم وجود ندارد لکن ساکنین سواحل با فروش ماهی و باقی مردم با صادر کردن پشم ، پوست ، مو ، روغن پنبه به داخله کشور یا بشیخ نشینهای ساحل خلیج فارس مایحتاج خود را فراهم میسازند .

سازمان های دولتی - تشکیلات اداری همان است که در مرکز هر شهرستان وجود دارد و عبارت است از: فرمانداری، شهرداری، شهربانی، مرزبانی، بهداشتی، فرهنگ، گمرک، دارائی، ژاندارمری، پست و تگراف، کشاورزی، مبارزه با مالاریا و بانک ملی . مردم این شهرستان پیرو مذهب حنفی هستند . سبب اینکه ساکنان مکران نسبت به باقی بلوچها کمتر بزبان فارسی آشنائی دارند و پول رایج آنها تا چند سال پیش روپیه بود، دوری آنها از مرکز مملکت و وجود رشته کوههای متعددی است که رفت و آمد و مسافرت ساکنان آنجا را بداخله کشور مشکل کرده است، در عوض مسافرت به پاکستان و اختلاط با مردم آن منطقه سهل و آسان است . مسافت کوه ملک سیاه که مرز مشترک سه کشور ایران و پاکستان و افغانستان است و میتوان آنرا ابتدای خاک بلوچستان محسوب نمود تا قریه جالق مرز شرقی سراوان با پاکستان معادل ۲۰۰ میل و فاصله جالق تا بندر گواتر ۱۳۰ میل میباشد (هر میل اندکی از $\frac{1}{4}$ کیلو متر بیشتر است) .

بخش نیکشهر - نیکشهر تا زمان سلطنت پادشاه فقید « گه »

بر وزن ده ناهیده میشده است و چند قرن پیش مهمتر و آبادتر از امروز بوده است با وجود اینکه در قرنهای اخیر به همه جهت تنزل کرده است. بخشدار محل آمار زیر را در باب وضع موجود آنجا تدوین کرده است. تعداد درختهای نخل خود نیکشهر ۴۰۰۰۰ است و قریه هیچان ۱۲۰۰۰ درخت خرما ی بارور دارد در شهر نیکشهر ۵۰ درخت لیموترش ۴۰۰ درخت انبه ۴۰۰۰ درخت موز ۷۰ بوته نیشکر و محصول برنج آن هر سال ۵۰۰۰۰ من بلوچی است (هر من بلوچی ۱۲۰۰ گرم) است. صنعت محلی حصیربافی، کتوربافی، (کیسه‌هایی از جنس حصیر) و کلدوزی معمولی زنهای بلوچ است. جمعیت شهر نیکشهر را پنجهزار نفر تعیین کرده‌اند. در بلوچستان آثار تاریخی قابل ذکری که با آثار تاریخی باقی استانها متناسب باشد وجود ندارد. آثار کمی که از زمان قدرت و نفوذ پرتقالیها باقی مانده نه دارای اهمیت است و نه بدست ایرانی‌ها ساخته شده است. بهترین عمارات موجود در چاه‌بهار و نیکشهر دبستانهایی است که بسال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ بنا گردیده است و در موقع خود ذکر خواهد شد.

موضوع جالب توجه این است که اعتدال هوا و زندگانی ساده‌شیه

به زندگی بشرهای هزاران سال پیش بلوچها را از ساختن حمام بی‌نیاز کرده است. کسانی که میل به استحمام دارند در آب جاری شستشو می‌نمایند و بجای صابون سدر بکار می‌برند که در اکثر نقاط فراوان است. در عوض مسجد در هر ده کم جمعیتی هم وجود دارد اما نه مساجدی که ساختمان آجری و مستحکمی داشته باشد. حتی در پست‌های ژاندارمری

بین راهها که بیش از سه چهار نفر ژاندارم در آن اقامت ندارند، قطعه زمینی را مسطح و تمیز کرده حدود آنرا با سنگچین معین میکنند و نمازرا در آن محل میخوانند و آن قطعه زمین مسجد شمرده میشود. در قریه کنارک که پنجهزار نفر جمعیت دارد فقط دو ساختمان با خشت و گل بنا شده و باقی منازل با چوب و شاخه خرما ایجاد گردیده است. باینمناسبت دو بنا که با خشت و گل ساخته شده در انظار مهم و زیبا جلوه میکند و آن دو ساختمان عبارت است از دبستان و مسجد.

اهل بصیرت و اطلاع آتیه درخشانی برای چاه بهار پیش بینی میکنند و معتقدند که موقعیت چاه بهار از لحاظ کشتیرانی ممتاز و کم نظیر است. کسانی که مسافرت های طولانی کرده اند و بنادر مهم عالم را دیده اند زیبائی ساحل چاه بهار را ستایش میکنند. غیب کنونی چاه بهار اینست که چون ساحل شنی است و نشیب آن ملایم است، کشتیهای اقیانوس پیما نمیتوانند بساحل نزدیک شوند و ناچارند در مسافت يك کیلومتر و نیم لنگر اندازند و صادرات و واردات با قایق بکشتی حمل گردد و از کشتی بساحل آورده شود.

مزیت دیگر چاه بهار وجود خلیج طولانی و وسیع چاه بهار است که برای صید ماهی همیشه آماده است.

صیادهای کنارک که شغل دائمی شان صید ماهی است می گفتند با وسائلی که ما در اختیار داریم در دریاهائی می توان بصید ماهی پرداخت که عمق دریا از بیست متر بیشتر نباشد. و عمق بحر عمان بیش از این اندازه است، باینجهت خلیج که در هیچ نقطه ای بیشتر از هیجده متر عمق ندارد محل مناسب و مساعدی است برای صید ماهی.

وجود جلگه حاصلخیز دشتیاری مزیت دیگری است که طبیعت بچاه‌بهار ارزانی داشته است ولی از آن بهره‌برداری نمی‌شود.

در یکی از مسافرت‌های چاه‌بهار چندین کیسه گندم در ساحل افتاده دیدم که گندم‌ها جوانه‌زده و جوانه گندم از منافذ کیسه بیرون زده بود: پس از تحقیق معلوم شد از بندرعباس مقداری گندم حمل چاه‌بهار شده و مأموری که بایستی گندم را تقسیم کند هنوز وارد نشده است. این موضوع موقعی اتفاق افتاده بود که هنوز چاه‌بهار ضمیمه استان بلوچستان نشده بود و ادارات چاه‌بهار از بندرعباس دستور می‌گرفتند. در همان موقع چاه‌بهار ضمیمه بلوچستان شد و اینگونه مشکلات از بین رفت.

در آن تاریخ یعنی اواخر سال ۱۳۲۷ مأمور وزارت بهداری يك اطاق داشت که بوسیله پرده دو قسمت شده بود، قسمت جلومطب و اداره‌اش بود و قسمت عقب اطاق خواب و آشپزخانه‌اش و عجب آنکه این اطاق طبقه دوم بود بدون پلکان، مراجعین از نردبانی که بجای پله بدیوار تکیه داده شده بود استفاده می‌کردند.

تشکیلات فرهنگی

تا نیمقرن پیش تودهٔ ملّت که بیسواد بودند چنین فکر می کردند که پسر هر کس باید شغل پدر را آموخته پا را از کلیم خویش درازتر نکند و معتقد بودند که میراث پدرخواهی علم پدرآموز. با چنین معتقداتی سواد انحصار داشت به علماء روحانی و معدودی مأموران دولت و بازرگانان، و طبقهٔ باسواد بنا بر ضرب المثل عربی مشهور که ولد العالم نصف العالم (یعنی، پسر هر دانشمند نصف علم) را مدّعی بودند که فقط فرزندان آنها شایستگی و لیاقت تحصیل علم را دارند. و بنا بمقدمه بالا کشاورزان و پیشه‌وران تحصیل سواد را فوق حدّ خود دانسته و فرض میکردند نظام کارهای مملکتی اقتضا دارد که معدودی پی تحصیل علم بروند و دیگران بشغل موروثی خود

بپردازند. جای حرف نیست طفلی که در دامان مادر و تحت تربیت پدر با سواد بسن تحصیل برسد بر طفل همسال خود که در خانواده ای بیسواد بزرگ شده است آمادگی بیشتری برای کسب علم دارد. اما تجربه نشان داده که اطفال پدر و مادر بیسواد در تحصیل علم کوشا تر و ساعی تر اند.

در تعلیمات همگانی و عمومی استعداد های نهفته کشف میشود و مورد استفاده قرار میگیرد. وجه بسیار دانشمندان بزرگ از بین بچه های طبقه بیسواد بیرون آمده و خدمت های مهم بعالم علم و دانش انجام داده اند. باینجهت است که تعلیمات ابتدائی در کشور های مرقی اجباری و مجانی است تا اولاً عموم مردم از سواد معمولی که خواندن و نوشتن است محروم نمانند، ثانیاً بچه هایی که دارای استعداد سرشار و لیاقت فوق العاده هستند شناخته شده به تحصیلات عالی وادار گردند.

در کشور ایران از صدر مشروطیت ببعده تاسیس آموزشگاههایی بطرز جدید معمول گردید، اما مشکلات و موانع بقدری زیاد بود که پیشرفت را کند و بطئی ساخته تا چندین سال اثر محسوسی از زحمات مردان فداکار و خدمتگزار بچشم نمیخورد. فرستادن جمعی جوانان ایران به اروپا و برگشتن آنان و پیش بینی و مال اندیشی برخی رجال دانشمند و پشتیبانی آنها از فرهنگ پژوهان بتدریج زمینه مساعدی برای تاسیس دبستان و دبیرستان فراهم ساخت و در آموزشگاهها بروی عموم باز شد تا بوضع امروز رسید.

بلوچستان از نهضت فرهنگی مملکت بهره و نصیبی نداشت و سالها بعد از آنکه در کرمان، سیستان و بیرجند که ولایات مجاور بلوچستان

میباشند دبستانها و دبیرستانهای پسرانه و دخترانه دایر شده بود ، در بلوچستان نامی از آموزشگاه برده نمیشد .

طوایف چادر نشین و کشاورزان بلوچ احساس احتیاج به تحصیل سواد نمیکردند . امور مذهبی آنها بوسیله چند نفر مولوی که سابقاً در هندوستان و پس از تقسیم هند در پاکستان علوم مذهبی را فرا می-گرفتند انجام میگرفت .

از وقتی زاهدان يك مرکز تجارتي مهم شد ، بنا به پیشنهاد پیشکار دارائی سیستم که زاهدان هم جزء حوزه مأموریت او قرار داشت از هر عدل مال التجاره که صادر میشد مبلغ ده شاهی بنفع فرهنگ گرفته میشد و این مبلغ که هر ماه نزدیک هشت هزار ریال بود بین فرهنگ سیستم و بیرجند تقسیم میگردد زیرا زاهدان و بلوچستان مدرسه ای نداشته . اینوضع تا سال ۱۳۰۷ برقرار بود .

پس از تسلط دولت مرکزی بر بلوچستان و مطیع شدن خانها و سردارها لازم بود آموزشگاههای دایر شود و اطفال بلوچ بتحصیل و ترك کردن خوی بلوچی وادار گردند . اولین آموزشگاهها را آرتش از محل صرفه جوئیهای خود بصورت شبانه روزی در خاش ، ایرانشهر و سراوان دایر کرد .

عده ای آموزگار از بیرجند ، کرمان و مشهد استخدام شدند و مشغول کار گردیدند . با وجودیکه آرتش خرج دانش آموزان و لباس آنها را میداد جمع آوری شاگرد و نگاهداری آنان در دبستان و درس دادن و تفهیم مطلب کار سهلی نبود . در این زمینه و ساختن دبستانهای خاش

و ایرانشهر مساعی و فداکاریهای آقای علی شفیع شایان تحسین و قدردانی است .

بسال ۱۳۰۹ که اعلیحضرت فقید بلوچستان مسافرت کردند دستور لازم بوزارت فرهنگ در باب تأسیس و توسعه آموزشگاههای بلوچستان صادر شد از آن پس وزارت فرهنگ مأمورهائی ببلوچستان فرستاد ، و فرهنگ بلوچستان را ضمیمه فرهنگ استان خراسان قرار داد . و در شهرزاهدان دبستانی بنام دبستان عشایری و به منظور تربیت آموزگار تأسیس شد ؛ ضمناً دبستانهای کورش ایرانشهر ، داورپناه سراوان و پهلوی خاش که قبلاً بوسیله آرتش تأسیس گردیده و از نخستین آموزشگاههای بلوچستان شمرده میشود بمأموران وزارت فرهنگ تسلیم گردید .

بعد مسافت مشهد تا اقصی نقاط بلوچستان و عدم وجود وسائل ارتباط منظم سرپرستی فرهنگ خراسان را دشوار و مشکل ساخته بود . باینجهت از سال ۱۳۱۴ شمسی اداره فرهنگ بلوچستان بر عهده اداره فرهنگ بیرجند محول گردید . باین معنی که اداره فرهنگ بیرجند از فرهنگ استان خراسان مجزاً و مستقل شد و بواسطه نزدیکی به بلوچستان و سیستان موفق گردید آموزشگاههای آن دو شهرستان را تکمیل و مرتب کند . علت دیگر که فرهنگ سیستان و بلوچستان ضمیمه فرهنگ بیرجند شد این بود که بیرجند از سال ۱۲۸۷ یعنی سی سال پیش دارای دبستان و دبیرستان بود و میتوانست دبیر و آموزگار بحد اوزم به بلوچستان کسب دارد . کرمان و مشهد که دو شهر بزرگ نزدیک بهزاهدان بودند چنین سابقه ای نداشتند و سالها بعد از بیرجند دارای دبیرستان شده بودند .

بر غم کوششهای مستمر و مداومی که در باب پیشرفت فرهنگ

بلوچستان بعمل می‌آمد نتیجه رضایت بخش نبود، زیرا تهیهٔ وسائل بسیار مشکل بود. عدم وجود ساختمان، وسعت سطح منطقه، فقدان وسائل ارتباط، فقر عمومی، آشنا نبودن بلوچها بقواید تحصیل دانش، اشکال تهیه کتاب و لوازم التحریر و مهمتر از همه استخدام و جلب آموزگار، تخته سیاه و کچ که از لوازم ضروری هر دبستان است میبایست از بیرجند بزهادهان و از زاهدان شصت هفتاد فرسنگ راه طی کند تا مثلاً به ایرانشهر یا سراوان برسد.

بسال ۱۳۱۹ فرهنگ بلوچستان بضمیمه سیستم اداره مستقلی تشکیل داده، و از بیرجند منفک گردید اما باز هم کلیه حوائج را از بیرجند تهیه مینمودند.

از سال ۱۳۲۶ شمسی که عنوان فرمان‌داری کل یا استان ببلوچستان داده شد در وضع فرهنگ نیز تغییری پدید آمد. از جمله، در آن تاریخ سه باب دبستان و دبیرستان پسرانه در خانه‌هایی که اجاره کرده بودند دایر بود. این خانه‌ها برای زندگانی يك عائله فقیر با خشت و گل ساخته شده بود. اتاقها کوچک و سقفها پست بود. نور و هوا بقدر لزوم وارد اتاق نمیشد. حیاط محقر و کم وسعت بود، اگر بنا بود شاگردان آموزشگاههای زاهدان را در حبس افکنند بدتر از آنچه بود، میسر نبود که محروم از نور، هوا و آب سالم و دیگر وسائل استراحت و بهداشت گردند.

اول قدمی که استاندار وقت برداشت توجه بوضع تأثر آور فرهنگ بود. برای احداث و ایجاد یکباب دبستان، تجار مقیم زاهدان بخانه

آقای استاندار دعوت شدند. پس از تشریح وضع فرهنگ که خود مدعوین هم مطلع و با خبر بودند از بازار گانان استمداد شد که هزینه بنای یکباب دبستان را تعهد کنند. بازار گانان ایرانی هفتاد هزار، بازار گانان هندی هشتاد هزار و بازار گانان پاکستانی که عده آنها کمتر بود پنجاه هزار ریال بپردازند و سه نفر از بازار گانان در هزینه وجه نظارت کنند. تجار هندی و پاکستانی از طرف خود رئیس فرهنگ را بنظارت برگزیدند. بازار گانان ایرانی یک نفر ناظر معرفی کردند ولی وی هیچوقت حاضر بانجام وظیفه نشد و گفت من بعمل اداره فرهنگ کمال اعتماد را دارم.

شش هزار متر مربع از زمینهای شمال شهر که ملک چند نفر بلوچ بود بدون قیمت بادره فرهنگ واگذار گردید و از دیماه ۱۳۲۶ شروع به ساختمان شد در تعطیل عید سال ۱۳۲۷ اعلیحضرت همایونی به زاهدان تشریف فرما گردیدند و روز چهارم فروردین بادره فرهنگ و بعد به محل ساختمان تشریف بردند. در آن موقع دیوارها باندازه یک متر بالا آمده بود. اعلیحضرت تحقیقاتی درباره اعتبار ساختمان بعمل آوردند و بوزیر دربار امر فرمودند مبلغ پانصد هزار ریال بادره فرهنگ زاهدان پرداخته شود که با نظر استاندار بمصرف بنای دبستان دیگری برسد. با این ترتیب دوباب دبستان کامل با رعایت اصول بهداشت در دو سال اول ساخته شد که چنان ساختمانهایی در نقاط دیگر کشور با وسائل آماده باضعاف این مبلغ ساخته نمی شود. علت آنکه هر ساختمان ارزانتر از بناهای مانند خود در باقی شهرستانها تمام شد این بود که بیهیچ یک از کارمندان فرهنگ که عهده دار نظارت و رسیدگی بامر ساختمان بودند نیازی فوق العاده پرداخته نشد. دیگر اینکه تیر آهن از آرتش گرفته شد و فقط کرایه حمل تیرها

از خاش بزه‌آوران با اداره فرهنگ بود. سوم آنکه بناها و حتی کارگراها هنگامیکه صمیمیت کارکنان فرهنگ را در ایجاد دبستان برای اطفال خود دیدند با سرعت و بدون مسامحه و غفلت کار می‌کردند و هرکاری با صمیمیت و دلبستگی انجام گیرد بهتر و ارزانتر از کارهای مشوب باغراض گوناگون تمام می‌شود.

نباید نا گفته گذاشت که تهیه اثاثیه دبستان و در و پنجره اطاقها یکی از مشکلات آن منطقه است. مکرر اشاره شده است که بلوچستان چوب قابل برای نجاری ندارد. درخت فراوان آنجا نخل است که چوب آن جز برای سقف آنهم تیرهای زشت و غیر مناسب بدرد دیگری نمی‌خورد. چوب کهور، کنار و کز هم چوب شایسته درودگری نیست. در کرمان نیز بیش از مصرف داخلی چوب مناسب و شایسته نجاری یافت نمی‌شود. بنابراین باید از مشهد، تربت حیدری و بیرجند چوب خرید و حمل به زاهدان کرد. در بیرجند و قراء نزدیک بجاده زاهدان نیز چوب نجاری یافت نمی‌شود. فقط چوب گردو تا اندازه‌ای بدست می‌آید. باینجهت در ساخته یا الوار چوب سفید از مشهد و تربت تهیه می‌شود و با قیمت گران به زاهدان می‌رسد. در سال‌های اول که مدارس بلوچستان کم بود و چوب هنوز در بیرجند نایاب نشده بود، اثاثیه دبستانهای بلوچستان در بیرجند ساخته می‌شد و حمل به زاهدان می‌گردید. افزایش آموزشگاههای زاهدان و داخله بلوچستان با کم شدن چوب قابل نجاری در شهرستان بیرجند نسبت معکوس داشت، یعنی بهر مقدار اثاثیه بیشتر مورد حاجت بود چوب کمتر

بدست می‌آمد. این مشکل برای بلوچستان همیشه وجود خواهد داشت. بعضی مطلقین معتقدند که بسیاری از درخت‌های جنگلی منطقه حارّه را که چوب بسیار خوب و مناسب درودگری دارد، می‌شود در بلوچستان بعمل آورد، تنها زحمت انجام اینکار تهیه نهال یا تخم آن قسم درختها است و ده بیست سال وقت و فرصت؛ اما باید تصدیق کرد که چنین اقدامی درد نسل معاصر را دوا نمی‌کند. اکنون که راه تحصیل برای جوانان بلوچ باز شده است و کم‌کم جمعی مردان تحصیل کرده و دانشمند در بلوچستان ساکن خواهند شد، ناچار ساختمانهای مانند ساختمانهای سایر شهرستانها بنا خواهد شد و مشکل تهیه در و پنجره باقی خواهد بود.

بعضی اقسام چوب را با کشتی از افریقای شرقی بچاه بهار و طیس می‌آورند ولی تا از چاه بهار بهزاهدان، خاش و سراوان برسد و کرایه حمل آن بر کرایه کشتی افزوده گردد، قیمتی تمام خواهد شد که از گرکان یا مشهد چوب را خریداری و حمل کنند.

پس از آنکه چهار باب دبستان و یکباب دبیرستان طبق نقشه عمومی وزارت فرهنگ ساخته شد و اطفال از حیاطهای کوچک و کلاسهای زاغه مانند بفضای وسیع دبستانهایی که میدانهای ورزشی و کلاسهای روشن و دارای مزایای لازم بودند منتقل گردیدند، نوبت توجه بشهرستانهای ایرانشهر سراوان و چاه بهار رسید.

وزارت فرهنگ تأکید کرده بود حتی الامکان به دهکده‌ها و قراء دور افتاده مرزی بیشتر توجه شود، باینجهت تصمیم گرفته شد در میرجاوه که مرز پاکستان و اول ایستگاه راه آهن در خاک ایرانشهر و جالق که قریه‌ای بزرگ و نزدیک مرز پاکستان واقع شده است و نیز در شهر شهرستان

مرکز شهرستان سراوان دبستانهایی بنیاد گردد.

فاصله میرجاوه تازاهدان دوازده فرسنگ یا بالغ بر هفتاد کیلومتر است، تمام آجر و کچ ساختمان يك دبستان با راه آهن از زاهدان بآنجا حمل شد و دبستان زیبایی مهیا گردید. در شهرستان که خود بلوچها شستون تلفظ می کنند و در بعضی کتابها هم شستون ضبط شده است کوره آجرپزی وجود داشت و اداره فرهنگ موفق شد دبستان شش کلاسه جامعی بسازد، اما قریه جالق هفتاد و شش فرسنگ با زاهدان و شانزده فرسنگ با شهرستان فاصله داشت، تازه در این نقطه مرزی دور افتاده نه کوره ای وجود داشت، نه خاک مناسب آجر و نه کسی آهک می شناخت. برای تهیه آهک يك استاد بنا با چراغ پریموس بکوههای اطراف فرستاده شد و سنگهای مشکوک را حرارت داد تا بر معدن سنگ آهک دست یافت. برای تهیه خاک در نقاط مختلف چاههای کم عمقی که گمانه می نامیدند، حفر شد تا بالاخره نوعی خاک رس بدست آمد. آنگاه کوره ای جهت پختن آجر ساخته شد و با این مقدمات و صرف هزینه زیادی آجر فراهم گردید و دبستان وسیع و کاملی بوجود آمد که چون در آن حدود چنین بنائی دیده نشده بود، بلوچ های ساکن پاکستان که بستگان و اقوام بلوچهای جالق بودند، بتماشای ساختمان آن می آمدند و از اطاقهای وسیع و سقفهای بلند و در و پنجره زیبا که در مشهد ساخته و حمل شده بود حیرت می کردند.

يك نکته دیگر قابل یادآوری است. باین تفصیل: وزارت فرهنگ هر سال مبلغی اعتبار برای ساختمان و ایجاد دبستانهای جدید در بودجه منظور می کرد؛ برای مثال، سالی دویست هزار تومان سهمیه بلوچستان بود که بمصرف احداث ساختمان برسد. نظر استاندار برای این بود که تمام

اعتبار بمصرف ساختمان يك يا دو باب ساختمان زیبا برسد که علاوه بر- رفع حاجت فرهنگ در زیبایی شهر مؤثر باشد و اداره فرهنگ با چنین اقدامی بشدت مخالفت می کرد و می خواست بادویست هزار تومان شش تا هفت باب دبستان بسازد و شاگردان دبستانها را از شر زانگه ها و تحصیل در چپر نجات دهد و در دهکده ها که هیچ نوع ساختمان قابل استفاده ای وجود نداشت بهمین نحو عمل شد. هر جا تهیه آجر مقدور بود ساختمان با آجر بنا می شد و حداکثر سی هزار تومان خرج برمی داشت. در نقاط کوهستانی که فراهم ساختن و ایجاد کوره آجرپزی ممکن نبود با خشت دبستان ساخته می شد و در حدود ده هزار تومان تمام می شد.

سردارها و خانهای بلوچ با مشاهده کوشش اداره فرهنگ در تهیه محل مناسب جهت کودکان شان بطیب خاطر دبستانهایی با خشت و گل و بادستور اداره فرهنگ می ساختند و بفرهنگ واگذار می کردند اما تهیه در و پنجره و اثاثیه را در عهده فرهنگ قرار دادند. در بعضی دهات، خانه های ساخته را بفرهنگ اهدا می کردند که هر چند شایستگی دبستان شدن را نداشت ولی از چپر بهتر بود و اداره فرهنگ می توانست با تأمین اعتبار عمارت قدیمی را خراب کند و بجای آن ساختمان مناسبی بسازد.

در ساختمان سه باب دبستان های، بمپور، شهبان و جالق، مهندس اعزامی وزارت دارائی مداخله کرد و آگهی مناقصه منتشر شد. در زاهدان سه چهار نفر می توانستند در مناقصه شرکت کنند. آنها در خارج با هم می ساختند و مناقصه را از صورت معمول خارج نموده مبلغی بیش از آنکه باید پیشنهاد می کردند و اداره فرهنگ بسبب اینکه کسی دیگر در مناقصه شرکت نمی کرد مجبور بود پیشنهادشانرا بپذیرد. در شهرهای کوچک

بنائی بین چند نفر که رقیبی در مقابل ندارند امری است رایج و نظر باینکه قانون انجام مناقصه را لازم شمرده است راه چاره مسدود است. با اینوصف اداره فرهنگ وضع خاص زاهدان را با اطلاع وزارت فرهنگ رسانید و بعضی ساختمانها را تحت نظر استاندار و نظارت اداره دارائی بخود استاد-های بنا واگذار کرد که مطابق نقشه عمل کنند. با این ترتیب ساختمانها ارزان تر تمام می شد.

یکی دیگر از مشکلات فرستادن آموزگار بداخل بلوچستان این بود که نه خانه ای برای سکونت آموزگار یافت می شد و نه خوراک برای مصرف او. خود بلوچها با خوردن خرما اعاشه می نمایند، لکن یک نفر خراسانی یا کرمانی، بدون نان با خرما می تواند زیست نماید. پس از ساختن دبستانها مشکل خانه تاحدی برطرف شد، زیرا آموزگار می تواند اطاق سرایدار را بخود اختصاص دهد و تهیه خوراک مستلزم این بود که از محل دیگری گندم خریداری و حمل نقطه ای شود که در آنجا نان یافت نمی شود. بنا باینگونه سختی ها، هیچ آموزگار لایقی حاضر نبود در بلوچستان قبول خدمت کند. کسانی که در داخل کشور نمیتوانستند کاری بدست آورند یا کسانی که قوم و خویشی در بلوچستان داشتند به - زاهدان می آمدند و با هیچ صورتی بداخل بلوچستان نمی رفتند. از وقتی اضافات حقوق فرهنگیان در بعضی قسمت ها به صد و بیست رسید، آموزگاران لایق هم راغب شدند که در بلوچستان خدمت کنند، اما باز هم از رفتن به بخش های دور دست استنکاف داشتند.

جوانان بلوچ که بعضی دانشسرای عالی را گذرانده و جمعی از دانشسرای مقدماتی بیرون آمده بودند، بسیار خوب کار می کردند و فرستادن

آنها بهر محلی میسر بود. منتها يك موضوع ايجاب می کرد: آموزگاران بلوچ درخاش، سراوان و زاهدان و جاهائی تدریس کنند که زبان فارسی رواج دارد و آموزگاران فارسی زبان بجنوب بلوچستان بروند که مردم با زبان بلوچی تکلم می کنند، تا شاگردان دبستانها بر مکالمه با زبان فارسی تسلط پیدا کنند. باتوصیه هائی که به آموزگاران بلوچ می شد که در دبستان فقط بزبان فارسی حرف بزنند، بازهم در محاوره زبان بلوچی بکار میبردند و منظور اداره فرهنگ که تعمیم زبان فارسی در همه جا بود حاصل نمیگردید. بهر نسبت بر عده دبستانها افزوده شود و اطفال بلوچ دوره دبستان را به بینند، بر فارسی زبانان افزوده و از عده سخن گویان به زبان بلوچی کم خواهد شد. ولی اگر پیشرفت کار بوضع کنونی باشد سالها طول خواهد کشید تا این منظور حاصل گردد.

پس از تکمیل دبستانهای سراوان، بشهرستان ایرانشهر عطف توجه شد. در کمیسیونی که برای تعیین اهمیت هر قریه و رعایت الاهم فالاهم تشکیل گردید و مطلعین و آشنایان بخصوصیات هر قریه حضور داشتند، چنین تصمیم گرفتند که بعضی دهها از لحاظ موقعیت خاصی که دارند باید دارای ساختمان باشند، از جمله قریه کادواندر بین خاش و ایرانشهر، و قریه گشت بین خاش و سراوان نظر به اهمیت مکانی مشمول بنای دبستان گردیدند.

در قریه گشت یکفتر افسر ژاندارم سابقاً خانه ای که بر خانه های بلوچی مزیت زیاد داشت ساخته بود و موقع انتقال باداره فرهنگ فروخته بود. این خانه عبارت است از باغچه کوچکی با پنج اطاق. در و پنجره

را ادارهٔ فرهنگ تهیه دید در هائیکه افسر ژاندارم نصب کرده بود بسیار کوتاه و معیوب و غیر قابل استفاده بود. علاوه بر تعویض درها يك قطعه زمین زراعتی که عقب بنای دبستان واقع بود، برای زمین ورزش شاگردان خریداری گردید.

قریه کارواندر تنها قریه‌ای است که بین خاش و ایرانشهر یا بصورت دقیق‌تر دامن واقع است، کسانیکه از جنوب بلوچستان به زاهدان می‌آیند ناچار شبی یا چند ساعتی در کارواندر می‌گذرانند. زیرا تنها توقف‌گاه بین دو شهر خاش و ایرانشهر، کارواندر است.

سرچشمه رود بمپور از کارواندر شروع میشود و در کنار رودخانه جنگل نی انبوهی دارد. در این جنگل نیهای کلفت و قطوری دیده میشود که گاهی بجای تیر در پوشش اطاق‌های کم عرض بکار میرود. دبستان کارواندر محل اقامت مأموران عالی مقام دولتی نیز میباشد، زیرا محل دیگری در این قریه وجود ندارد.

در چهار فرسنگی ایرانشهر درّه‌ای وسیع و طولانی وجود دارد بنام دامن که مخفف دامنه است دامن بر تمام دهکده‌هاییکه در این درّه طولانی قرار گرفته است اطلاق می‌شود. نظر بجمعیت زیادی که در قراء دامن زندگی میکنند، ساختن یکباب دبستان کمال لزوم را داشت. بیش از آنکه بنای مخصوصی برای دبستان ساخته شود، شاگردان چهار کلاس دبستان در يك اطاق دراز باهم نشسته بودند و چاره‌یی جز این نبود.

دبستان دامن بحکم اجبار و بر حسب اقتضای محل با خشت و گل ساخته شده و در بنای آن آجر بکار نرفته است.

در شهر ایرانشهر دبستان پسرانه چند سال پیش ساخته شده بود ، دبستان دخترانه بسال ۱۳۲۸ تعمیر و قابل استفاده گردید .

دبستان بمپور - بطوریکه قبلاً اشاره شد بوسیله مهندس اداره دارائی بمناقصه واگذارشد. این دبستان که مطابق نقشه وزارت فرهنگ بنا شده است حیاط وسیعی دارد که تبدیل به باغ کوچکی گردیده است . چون غرس اشجار مرغبات در بمپور معمول نبود ، زیرا بمپور و چهارده قریه مجاور آن خالصه دولت است ومستأجر بفکراحداث باغ وکارهای پرخرج نیست، لذا اداره فرهنگ در سال ۱۳۳۱ يك کامیون نهال نارنج، نارنگی، لیمو، پرتقال، از شهرستان بم خریداری و به بمپور حمل کرد (فاصله دو نقطه متجاوز بر صد فرسنگ است) مقداری از این نهالها درحیاط دبستان کاشته شده است .

پیمانکار دبستان بمپور چند اطاق باخشت و گل برای اقامت استاد بنا ساخته بود که آن اطاق ها هم در بلوچستان ارزش داشت و دو نفر آموزگار می توانستند در آنجا زندگانی کنند. با وجودیکه آن اطاقها جزو پیمان نبود اداره فرهنگ پیمانکار را متقاعد ساخت که بفروشن و واگذار کند در چند سال اخیر دبستان دخترانه ای نیز در بمپور دایر شده است .

بعداز بمپور، بزرگترین قریه اسپکه است . در قریه اسپکه سردار عیسی خان مبارکی دبستانی با خشت و گل طبق دستور اداره فرهنگ ساخته و تهیه در و پنجره را در عهده اداره فرهنگ قرار داده است .

بعد از اسپکه قریه پیپ واقع شده که مرکز لاشار شمرده می شود.

در قریهٔ پیپ نیز دبستانی ساخته شد ولی آب سیل عمارت دبستان را شکست و چون تمام قریه پیپ در دامنهٔ کوه و در معرض هجوم آب سیل است ، بایستی ساختمان اقلّ تار تفاع يك متر باسنگ یا آجر بنا شود، تهیهٔ آجر در پیپ میسر نیست . سنگ هم باید از کوه حمل شود و هزینه زیادی دارد باینجهت برای محافظت ساختمان دبستان تدبیر دیگری باید بکار برده شود.

پس از پیپ هیچان واقع شده است . در قریهٔ هیچان برادر سردار عیسی خان مبارکی دبستان زیبایی با خشت و گل ساخته است و آن را بدون در بادارهٔ فرهنگ اهدا کرده است .

بین هیچان و چاه بهار يك قصبه بزرگ یا باصطلاح بلوچها يك شهر واقع گردیده است که نیکشهر باشد .

نیکشهر یکی از شهرهای قدیمی بلوچستان است و سابقاً گه ناامیده میشده و مرکز اقامت فرماندار ها و حکام بلوچستان جنوبی بوده است . قرن ها پیش مرکز کاشتن نیشکر بوده و فانیذ مشهور در اینجا تهیه میشده و بهمه جاحمل میگرددیده است . هم اکنون نیز بمقدار کم و بمیزان مصرف شخصی نیشکر کاشته میشود . موز ، انبه ، و نار کیل هم در بعضی خانه ها و باغها وجود دارد . زراعت مهم نیکشهر برنج است و در کاشتن آن جدیت زیاد مبذول میدارند .

نیکشهر محل اقامت بخشدار ، فرمانده گروهان ژاندارمری و تلگرافخانه میباشد . ادارهٔ فرهنگ در نیکشهر یکباب دبستان شش کلاسه با آجر بنا کرده است که بهترین ساختمان این شهر بشمار میرود .

در بندر چاه بهار دبستان در خانه محقری دایر بود که بهیچوجه صلاحیت نداشت جمعی شاگرد در آنجا تحصیل کنند زیرا اطاقها کوچک بود و نور بقدر کفایت وارد کلاس نمیشد.

با اینجهت تصمیم گرفته شد، دبستانی مناسب بندری که آتیه درخشانی در پیش دارد، بنا گردد و محل دبستان با مشورت مأموران محل انتخاب شد و این نکته مورد توجه بود که در اراضی مسیل ساختمان نشود، گو اینکه بندرت سیل جاری میشود. اما امکان دارد وقتی سیل شدیدی جریان یافت به بنای دبستان لطمه و صدمه وارد گردد دیگر اینکه محل دبستان قابل حفر چاه باشد.

تمام آب مشروب سکنه چاه بهار از چاه بدست میآید، زیرا رودخانه ای از زیرشها عبور کرده بدریا میریزد و در هر نقطه سه چهارمتر خاک برداری شود به آب میرسد. انگلیسها سالها پیش چاه وسیعی حفر کرده و دیوار چاه را تا سطح زمین با آجر و آهک مستحکم کرده اند و بیشتر آب مشروب مردم از این چاه برداشته میشود. این چاه اندکی از ساختمانهای شهر دور است و چون محل چاه مرتفع تر از مکان شهر است احتمال ارتباط چاههای منازل با آب این چاه بهیچ صورتی داده نمیشود.

اطفال بندر تیس یا تیز که بخواهند تحصیل کنند بچاه بهار میآیند ولی بندر کنارک هشت فرسنگ با چاه بهار فاصله دارد. در آنجا خود مردم که ثروتمندتر از سایر بلوچها میباشند. زیرا همه با صید ماهی امرار معاش میکنند و هر سال صدها خروار ماهی بخارج حمل مینمایند، يك باب دبستان و يك باب مسجد ساخته اند و دبستان کنارک با خشت و گل

بنا شده است اما کلاسها وسیع و از نظر نور و هوا نقصی ندارد.

دبستان قریه آبتَر بیست و یک کیلومتری مشرق ایرانشهر بهمت اهالی محل بانقشه و دستور اداره فرهنگ ساخته شده است .

دبستان سرباز نیز با کوشش خود اهالی ایجاد گردیده است ولی در قریه سرباز ساختمان کاملتر و مجهزی باید ساخت، زیرا سرباز مرکز بخش و یکی از قریه‌های مهم بلوچستان است .

دبستانهایی که خود مردم واگذار میکنند از سه نوع خارج نیست: اول دبستانهایی است که بانقشه و دستور اداره فرهنگ بنامیشود. این دبستانها از حیث وسعت کلاسها و جهات صحی فرق زیادی با دبستانهای دولتی ندارد اما از لحاظ استحکام و زیبایی بساختمانهای دولتی نمیرسد .

دوم دبستانهایی است که بدون مراجعه با اداره فرهنگ با سلیقه خود بنا میسازد، اگرچه چنین ساختمانی از خانه‌های قدیمی و مسکونی آنها بهتر است بپایه دبستانهای نوع اول نمیرسد. سوم خانه‌هایی است که سابق ساخته شده، اکنون آن را بفرهنگ اهدا میکنند تا در دهکده آنها دبستانی دایر شود .

این ساختمانها معایب زیاد دارد لکن چون زمینی که ساختمان روی آن بوجود آمده وسیع است . امید است که درآینده بوسیله دولت یا خود مردم بنای مناسبتری احداث شود.

ضمناً باید باین نکته توجه داشت که ساکنان هر دهکده بر قابت با دهکده مجاور کوشش دارند ، محلی برای دبستان حاضر کنند تا اداره

فرهنگ به تأسیس دبستان واعزام آموزگار بپردازد. این رقابت همیشه بمنظور باسواد کردن اطفال بوجود نمیآید، بلکه یکی از علل آن، آن است که چون در هر دهکده دبستانی دایر شود يك یا چند آموزگار و يك مستخدم جزء خواهد داشت و هر ماه مبلغی پول برای حقوق کارکنان دبستان وارد دهکده خواهد شد و قسمتی از این پول به مصرف خرید لوازم زندگانی خواهد رسید و مردم استفاده خواهند کرد.

از این گذشته هر کس پولی لازم داشته باشد می تواند از مدیر و آموزگاران قرض کند و یکی از مشکلات مأموران فرهنگ در دهاتی که جز کارکنان دبستان مأمور دیگری نیست این است که تمام مردم از مبلغی که مدیر و آموزگاران در ماه میگیرند مطلع میباشند و چون در آنجا راهی برای خرج نیست راه عذری وجود ندارد و آموزگاران مجبور میشوند بهر کس بخواهد پول قرض بدهند. صحیح است که بلوچها مردمان حساب درستی هستند، ولی دیده شده که پولی قرض گرفته اند اما قدرت پرداخت نداشته و مدیون باقیمانده اند تا وقتی که قدرت پرداخت دین خود را بدست آورده بدهی خویش را بپردازند. مدیر دبستانی نقل میکرد یک نفر از متنفذین محل که مساعدت او در پیشرفت کار دبستان تأثیر بسزائی دارد گاه بگاه مبلغی وام میخواهد و چون مطلع است که در این دهکده راهی برای خرج وجود ندارد، نمیتوانم عذری بیاورم. از طرفی هنوز قرض سابق را نپرداخته مبلغ دیگری مطالبه میکند. باینجهت درخواست انتقال به محل دیگری کرده ام شاید هنگام عزیمت قرض خود را بپردازد. ضمناً اعتراف داشت که تا فصل برداشت محصول نرسد، آن شخص نخواهد

توانست پولی تهیه کند. زیرا ساکنان ده همه فقیرند و پولی ندارند تا از آنها قرض بگیرد.

گوشه - دهکده ییلاقی زیبا و سرسبزی است که در یکی از دره - های تفتان واقع گردیده و آبی گوارا و هوایی معتدل دارد.

وزارت کشاورزی از سالها پیش در این دهکده باغ نمونه‌ای احداث کرده درخت‌های میوه و زینتی در آنجا غرس کرده نهال یا پیوند بعضی میوه‌ها را از هندوستان آورده‌اند. از جمله نوعی زردآلوی درشت و خوش رنگ در گوشه وجود دارد که زردآلوه‌ای داخل کشور بآن درشتی نمیرسد. اما طعم و مزه آن متناسب با منظره ظاهریش نیست. در قریه گوشه دبستانی مستحکم و زیبا ساخته شد که نصف هزینه ساختمان را آقای علم استاندار وقت بلوچستان پرداخت و نصف دیگر را کارکنان فرهنگ خاش تأدیه کردند.

خلاصه آنکه در مدت شش سال یعنی از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ بیست باب دبستان و دبیرستان در بلوچستان و دوازده باب در سیستان بنا گردید و نزدیک به همین تعداد را هم مردم ساخته یا خانه‌های ساخته را بفرهنگ اهدا کردند. بعبارت دیگر مدت بیست سال اول عمر فرهنگ بلوچستان رویهمرفته چهار ساختمان بوجود آمده بود. در شش سال اخیر متجاوز بر چهل باب دبستان در اختیار ملکیت دولت بود. در ده سال اخیر با مساعدت - های اصل ۴ و غیره فقط در شهر زاهدان سه باب ساختمان جدید بر بناهای پیش افزوده شده است.

صورت دبستانها و دبیرستانهای بلوچستان در سال ۱۳۴۲-۱۳۴۳

ردیف	نام آموزشگاه	محل	تعداد شاگرد	
۱	دبستان محمد رضا شاه پهلوی	زاهدان	۴۹۲	از محل عطیه ملوکانه ساخته شده
۲	د شهنواز پهلوی	»	۴۵۸	با کمک بازرگانان زاهدان بنا شده
۳	د علم	»	۴۲۹	از بودجه دولت بنا شده
۴	د ابن سینا	»	۵۵۳	» » »
۵	د امیر معزی	»	۳۷۲	» » »
۶	د فردوسی	»	۳۴۲	» » »
۷	د ایراندخت	»	۵۴۸	دولتی است
۸	د ارم	»	۲۹۲	»
۹	د آرمیدخت	»	۵۲۴	»
۱۰	د مهین	»	۳۰۶	اجاره است
۱۱	د صدیق	میرجاوه	۱۲۷	
۱۲	د دارا	نصرت آباد	۵۵	
۱۳	د مالک نژاد	سفیدابه	۲۰	
۱۴	د بهار	لاذر	۳۲	
۱۵	د شه بخش	شورد	۱۷	
۱۶	د حکیم نظامی	انده	۳۰	واگذاری مردم محل
۱۷	د بابا طاهر	نازیل	۲۶	» » »
۱۸	د غزالی	کور بند	۲۶	» » »
۱۹	د حافظ	دهک	۲۶	» » »
۲۰	د محمدیه	محمد آباد چشمه	۱۶	» » »
۲۱	د نوبنیاد	محمد آباد کورین	۲۲	» » »

بقیه صورت دبستانها و دبیرستانهای بلوچستان در سال ۱۳۴۲-۱۳۴۳

ردیف	نام آموزشگاه	محل	تعداد شاگرد	
۲۲	دبستان نوبنیاد	سعید آباد	۲۰	واگذاری مردم محل
۲۳	» نوبنیاد	هرمک	۲۱	» » »
۲۴	» پهلوی	خاش	۳۶۲	دولتی است
۲۵	» سعدی	خاش	۲۹۷	اجاره است
۲۶	» ۱۷ دی	خاش	۲۹۹	دولتی است
۲۷	» نوروز	کوشه	۲۸	با اعانه ساخته شده است
۲۸	» فردوسی	آرندگان	۸۰	واگذاری اهالی است
۲۹	» نوشیروان	رحمت آباد	۸۶	» » »
۳۰	» عیدو	ده پایید	۳۲	از بودجه دولت بنا شده است
۳۱	» داریوش	سنگان	۳۱	واگذاری است
۳۲	» مهر	گوهرکوه	۹۵	واگذاری اهالی محل
۳۳	» جامی	کارواندر	۴۹	» ' »
۳۴	» فرخی	دادگان	۳۶	» » »
۳۵	» چهارم آبان	عباس آباد	۴۴	» » »
۳۶	» رازی	گزو	۱۶	» » »
۳۷	» شهریار	نوجو	۹۹	» » »
۳۸	» مولوی	مارندگان	۳۷	» » »
۳۹	» نوبنیاد	کلکی	۸۹	در ساختمان اردوی کار دایر است
۴۰	» نوبنیاد	نوک آباد	۵۶	واگذاری است

بقیه صورت دبستانها و دبیرستانهای بلوچستان در سال ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳

ردیف	نام آموزشگاه	محل	تعداد شاگرد	
۴۱	دبستان نو بنیاد	دژنگ	۲۱	واگذاری است
۴۲	« نو بنیاد	رکن آباد	۳۷	»
۱	دبیرستان پروین	زاهدان	۲۸۵	ساختمان دولتی است
۲	» ۱۵ بهمن	»	۲۶۶	»
۳	» تمدن	»	۲۳۷	»
۴	» مهران	»	۲۱۱	»
۵	» معقول و منقول	»	۷۲	»
۶	دانشسرایمقدماتی	»	۳۶	»
۷	هنرستان صنعتی	»	۱۰۸	»
۸	آموزشگاه تربیت معلم	»	۳۲	»
۹	دبیرستان نادرشاه	خاش	۱۲۶	»
۱۰	» دختران	»	۱۶	»

بموجب آماری که از اداره فرهنگ بلوچستان بدست آمده است در سال تحصیلی (۱۳۴۳-۴۲) تعداد ۱۵۷۵۵ نفر دانش آموز در بلوچستان و ۹۰۹۸ نفر در سیستان تحصیل اشتغال داشته اند. عبارت دیگر مجموع دانش آموزان استان وسیع بلوچستان و سیستان مساوی ۲۴۸۵۳ نفر میباشند. این رقم با هیچ استان دیگری قابل سنجش و مقایسه نیست. در استانهای دیگر چه بسا که يك شهرستان دارای این تعداد دانش آموز است. برای تدریس و تربیت ۱۵۷۵۵ دانش آموز که در ۱۷۶ دبستان

شامل ۴۵۵ کلاس نگاهداری میشده‌اند ۵۳۱ نفر آموزگار ۹۷ نفر دبیر مشغول انجام وظیفه بوده‌اند .

علاوه بر دبیرستانهای شهر زاهدان اداره‌های فرهنگ ایران‌شهر و سراوان هر يك دوره اول دبیرستان را در مرکز شهرستان دایر کرده‌اند، بدون اینکه دبیر واجد شرایط داشته باشند. ساکنان ایران‌شهر و سراوان که شصت فرسنگ تا زاهدان فاصله دارند، نمیتوانند اطفال خود را برای تکمیل تحصیلات به زاهدان اعزام دارند، باینجهت اداره فرهنگ محل خود فشار می‌آورند تا دبیرستان تأسیس کنند و دلخوش میشوند که فرزندان‌شان بدبیرستان بروند. شاید دبیر واجد شرایط انحصار به خود رئیس فرهنگ محل داشته باشد. درس دادن باقی درسها به آموزگاران واگذار میشود و آخر سال چند نفر از شاگردان قبول میشوند. بیشتر جوانانیکه در مسابقه‌ها و کنکورها توفیقی بدست نیاورده و شکست می‌خورند از اینقسم دبیرستانها بیرون آمده‌اند .

در سرتاسر بلوچستان يك هنرستان آنهم در زاهدان دایر است . همه کس میداند که زاهدان در اول خاك بلوچستان واقع شده است و شاگردان بلوچ به اشكال میتوانند دسترس بهنرستان پیدا کنند. در صورتی که هنرستان بهمه جهت بر دبیرستان مزیت دارد .

قبلاً یادآوری شد که ۷۷ نفر دبیر در فرهنگ بلوچستان انجام وظیفه مینمایند . این عده در ۵۵ کلاس که از مجموع دبیرستانهای کامل پسرانه و دخترانه بحساب آمده است و شامل دوره‌های اول دبیرستانهای ایران‌شهر و سراوان نیز میباشد، تدریس میکنند . چون مدرسان دبیرستان معقول و منقول و دبیران کلاسهای تربیت معلم و هنرستان جزء همین هفتاد و هفت

نفر منظور گردیده اند ، بخوبی میتوان استنباط کرد که عده زیادی از آموزگاران با دبیران همکاری میکنند والا پنجاه و پنج کلاس دبیرستان که مساوی کلاسهای نه باب دبیرستان کامل میباشد هیچوقت با هفتاد و هفت نفر دبیر اداره نمیشود .

صرف نظر از اینکه برای تمام رشتهها دبیر واجد شرایط حتی در شهرهای بزرگ هم وجود ندارد و زیاد دیده میشود که يك لیسانسیه زبان بتدریس تاریخ و جغرافیا میپردازد ، و لیسانسیه تاریخ و جغرافیا ادبیات درس میدهد ، در نتیجه شاگردان ضعیف بار میآیند و در مسابقات توفیقی بدست نمیآورند .

با کمال تأسف نکتته دیگری را باید در نظر گرفت و اذعان کرد که تنزل سطح معلومات شاگردان آموزشگاهها تقصیر شاگردان به تنهایی نیست ، بلکه قسمت عمده مربوط بعدم توجه دبیر است . دبیران تازه کار ، اکثراً از اداره کردن کلاس عاجز میباشند و چون دانش آموزان از آنها اطاعت و فرمانبرداری نمیکند ، بنا براین سرسری رفتار کرده و اصراری در فهماندن درس بشاگرد نمیکنند . دبیران با تجربه و باسواد نیز بهانههای از قبیل تأخیر ترفیع یا مایل نبودن به محل مأموریت و نظایر اینگونه گله مندیها را مستمسک قرار میدهند و بطوریکه باید و شاید در پیشرفت شاگردان دلسوزی و مراقبت ندارند . گاهی شکایت دارند که شاگردان درسهای دبستان را درست نیاموخته اند و آمادگی برای درك مباحث دبیرستانی ندارند و این موضوع غالباً درست است ولی اگر دبیر بخواهد و علاقه بکار خود داشته باشد ضعف شاگرد را بتدریج میتواند بر طرف سازد . در هر صد نفر دبیر سی تا چهل نفر وظیفه خود را دقیق و صحیح

انجام میدهند و عدم رضایت از وزارت فرهنگ را بحساب شاگردان نمیگذارند. بسیار دیده شده است که دبیر بجای آنکه کتاب شاگرد را تدریس کند و اگر شاگرد اشتباهی دارد اشتباه او را بر طرف سازد، چند صفحه کتاب را معین میکند و بشاگردان دستور میدهد آن صفحه‌ها را حاضر کنند در این زمینه گفتنی و نوشتنی بسیار است اما در اینجا بیش از این نمیتوان سخن را طولانی کرد.

اجمالاً میدانیم شاگردی که وارد دبستان میشود چگونه بتحصیل وادار میگردد و چه کتابهایی در سالهای اول و دوم باو میآموزند. اکنون بيمناسبت نیست ببنیم شاگردانیکه بیش از تأسیس دبستانها درمکتب خانه شروع باخذ سواد میکردند، چه کتابهایی میخواندند و چه رفتاری با آنها انجام میکرد.

درمکتب خانه‌ها معلم اختیار هر نوع تنبیه بدنی را داشت. بهترین معلم کسی را میدانستند که بچه‌ها از او بیشتر بترسند.

مکرر شنیده شده است پدری فرزند خود را بمکتب خانه سپرده و بمعلم گفته است «کوشش مال تو استخوانش مال من» یعنی آنقدر او را زجر و عذاب بده و تنبیه کن که فقط استخوانی از او باقی بماند آنوقت وظیفه معلمی را انجام داده‌ای و درباب تنبیه‌های ظالمانه‌ای که مکتب - دارها نسبت بشاگردان بیگناه روا میداشتند حکایتها و قصه‌ها نوشته و نقل شده است که ذکر آنها موجب تطویل میشود.

پس از شناسائی حروف بلافاصله عمه جزو یعنی جزء آخر قرآن مجید تدریس میشد و پیداست که خواندن قرآن برای طفلی که فقط حروف را میشناسد تا چه حد مشکل است. بعد از عمه جزو پنج کتاب

فارسی موسوم به کریم نام حق محمود ایاز حمد بیحد و ایداق را میآموختند. پنج کتاب فوق گویا در يك جلد صحافی میشده و حکم يك کتاب را داشته است. بعد دیوان حافظ قسمتی از گلستان و بوستان سعدی - بعد کتاب قصص الانبیا تدریس میشده است.

پس از این تدریس عربی شروع میشده. ابتدا کتاب **مُنِيَّةُ الْمُصَلِّي** بعد کتاب **قَدُودِي** بعد **کنز بعد وقایة** بعد **هدایة** بعد **شامی** را میخواندند و هر کس میخواست ملای کلان شود بعد از این مقدمات بهندوستان یا پاکستان میرفت.

در مکتب خانه‌های استانهای دیگر نیز کم و بیش بهمین نحو رفتار میکردند. عمه جزو درهمه‌جا بعد از شناسائی حروف تدریس میشد باقی کتابها هم کم و بیش شبیه کتابهایی بوده است که در بلوچستان تدریس میشده است.

فهرست مآخذ

- | | |
|---------------------------------------|----------------------------|
| ۱ - مسالك و ممالك | ابن حوقل |
| ۲ - نزهت المشتاق | اودرسی |
| ۳ - تقویم البلدان | ابوالفدا |
| ۴ - جام جم | فرهاد میرزا |
| ۵ - تاریخ و سفرنامه | سرپرسی سایکس |
| ۶ - سودالاقالیم | اصطخری |
| ۷ - تاریخ سیستان | |
| ۸ - عقدالعلی للمرقفالا علی | |
| ۹ - مرصداالاطلاع | |
| ۱۰ - جغرافیای نظامی مکران | |
| ۱۱ - عملیات قشون در بلوچستان | |
| ۱۲ - نزهة القلوب | |
| ۱۳ - تاریخ ایران باستان | |
| ۱۴ - مقاله‌های مهندس مخبر | سال سوم مجله یادگار |
| ۱۵ - روضة الصفا | |
| ۱۶ - سفرنامه | لرد کرزن |
| ۱۷ - جغرافیای تاریخی خلافت شرقی | لستریخ |
| ۱۸ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس | جلدهای ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷ |
| ۱۹ - شمس‌العلی‌الحضرة‌العلی | |
| ۲۰ - تاریخچه بلوچستان | اداره فرهنگ بلوچستان |
| ۲۱ - مقاله‌های آقای آموزگار | نشریه فرهنگ خراسان ۱۳۴۲ |
| ۲۲ - مقاله آقای رحیمی لیسانسیه بلوچ | رئیس فرهنگ ایران شهر |
| ۲۳ - مقاله مبسوط آقای محمدعلی ناصح | رئیس سابق فرهنگ خاش |
| ۲۴ - آداب و سنن قوم بلوچ | بقلم آقای جمال زهی |
| ۲۵ - اطلاعات مربوط به هر بخش | بخشداران بلوچستان |
| ۲۶ - کتابهای ایطال کنسولت | |
| ۲۷ - جلد اول تاریخ انقراض قاجاریه | مرحوم ملک الشعرا |

